06/07/2011

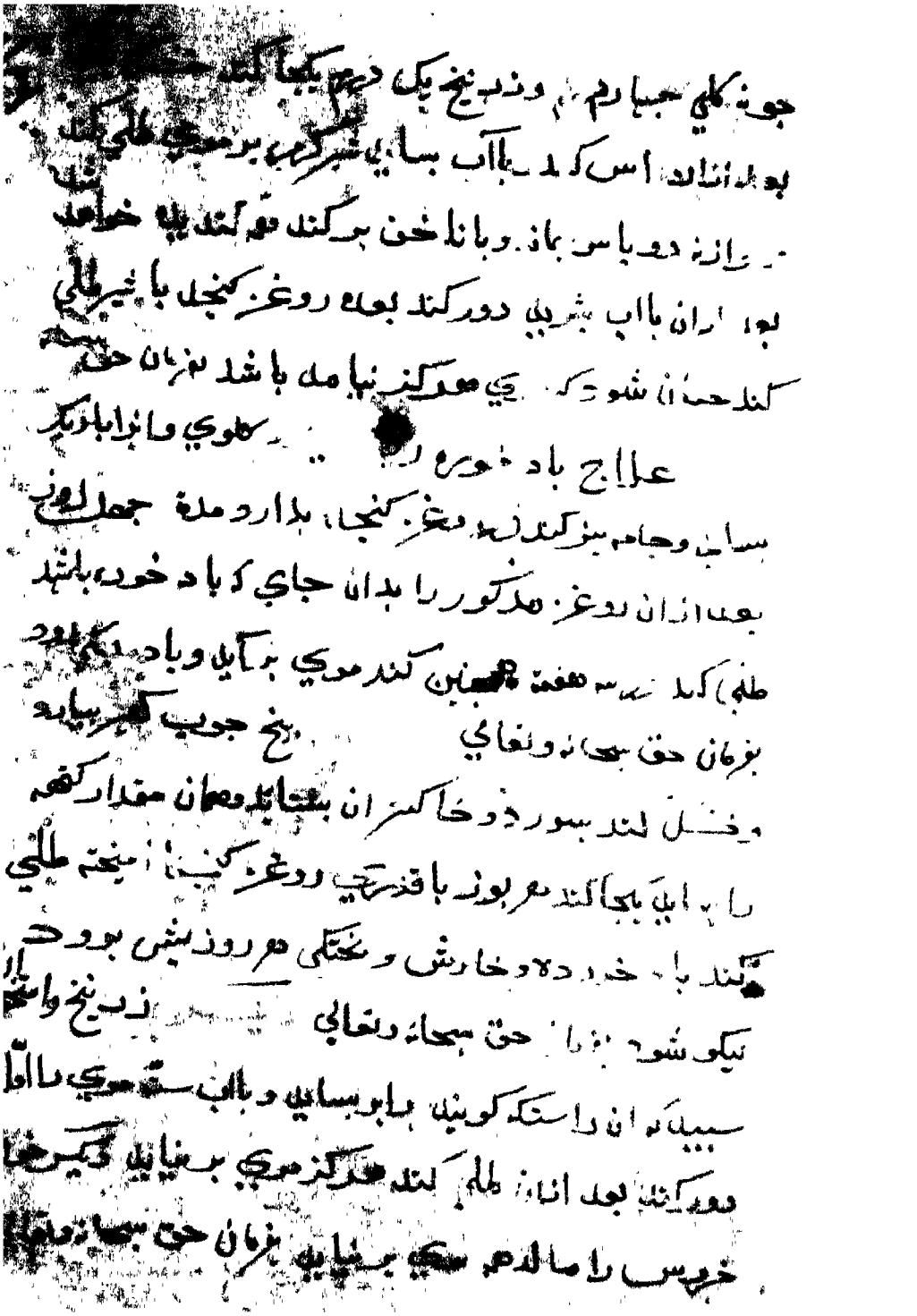

[illegible] چونه چه در ۲ خانه یکجا بسایند

[illegible] بعسل که مزه است با آب طلی کنند آن موی

[illegible] طلی کند آن موی برنخیزد دیگر چون صد

و تدبیر خاکستر جلد را با آب برابر هر کجا که طلی کند

موی ابد نشود و اصلا آن موی بر نیاید [illegible]

[illegible] بر دو [illegible] سوخته سو

کند اول نیز بهنگام و با روغن ستوره یا کنجد [illegible]

[illegible] بسایند هر جا که بمالند موی بر آید اصلا [illegible]

[illegible] حق سبحانه تعالی

[illegible] بکوره و مار [illegible] یعنی بچه رجها و بهنگام [illegible] جمله

[illegible] بسایند در روغن کنجد ببزند [illegible]

[illegible] مانند [illegible] هر جا که حاجت باشد بمالند موی [illegible]

[illegible] بفرد [illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] است

[illegible] اسپ نر [illegible] آورده

باشد [illegible] کرده باشد و کف [illegible] من آید آن کف بسانند [illegible]

[illegible] هم سپید کردد [illegible] بمالد [illegible]

[illegible] باشند [illegible] دهان شیر کنجد [illegible] کند [illegible]

کرت بس ... تا ... الله ...

کردد بزبان الله دا ... بشنوی ...

شنا ... نبری بارو ... نا ...

... کزموی ... شود ...

باین ... ولوکرده منسل ... باکنز ... با ...

... کردد بزبان حق

... بعود ... ارد هر ...

... رازچره است

دانک ... حضرت خواجه کاینات ...

مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است العلم علمان علم الابدان

وعلم الادیان ومراد این معرفت احکام شرعیات است

... تقدیم ذکر الابدان بر ادیان ...

... است وان است که ... علم ...

نباشد ... مکن ندارد ... منعی ...

... از رحمت حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم علم ابدان ... علم ادیان

فرموده پس واجب ...

تمام کرفتن ...

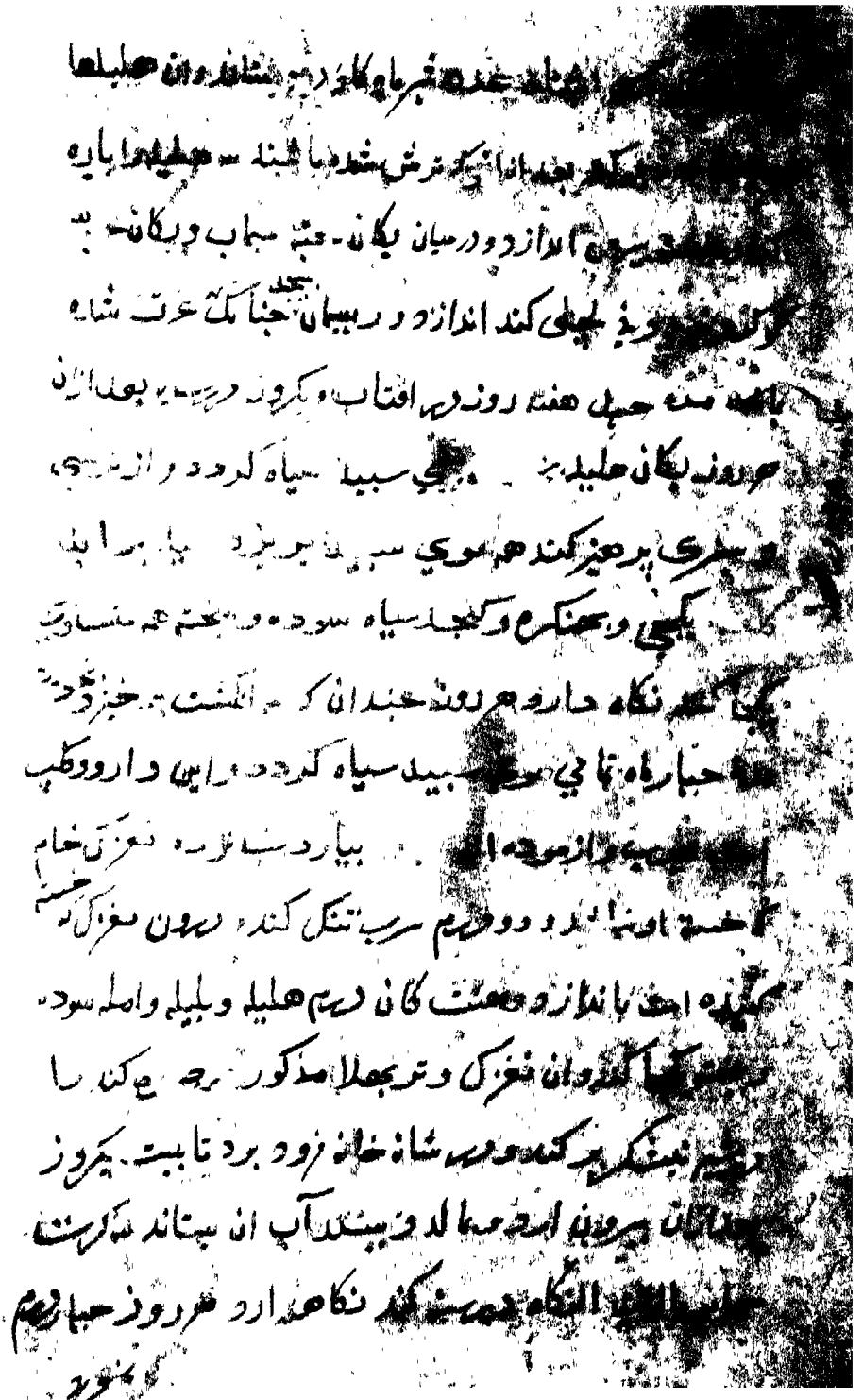

... خورند تا ... [illegible]

... [illegible] دیگر ... بخورد ... [illegible]

... ایشان از ... [illegible]

کرده ... برهان حق سبحانه وتعالی ... بیارد ... [illegible]

... ترکنند ... کرده نگاه دارد بعد ... [illegible]

... بعض ... همان ... کرده او را دهد ...

... دیگر ... [illegible]

... کبوتر ... سیاه کرده و همان کبوتر بسمل کنند بخورد

... برهان حق سبحانه وتعالی عجب ... [illegible]

... هلیله سیاه ... [illegible]

... هر روز ... [illegible]

بخورد بغایت نافع ... برهان حق سبحانه وتعالی خصوص ... [illegible]

... و ... هلیله ... سیا ...

... [illegible]

هر روز ... [illegible]

... [illegible]

برهان الله تعالی ... [illegible]

[illegible] نیم سیر [illegible] مغز بادکاو [illegible] کرده [illegible] هر روز

[illegible] [illegible] و ازده [illegible] شاب ان مرسلی

[illegible] [illegible] چون کنجد [illegible] باشد اندک [illegible] [illegible]

[illegible] مانند [illegible] باریک بساید چهار درم [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] بماند [illegible] اندازه قدری [illegible]

[illegible] دو کان درم [illegible] [illegible] ان درم [illegible] [illegible]

[illegible] مانند و شکل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بیفزاید و [illegible] پان شود در افتاب بسیار [illegible] [illegible]

[illegible] سیاه بر [illegible] و از [illegible] و مجامعت [illegible] کند

[illegible] و [illegible] سیاه [illegible] کیا است یعنی [illegible] سیاه [illegible] هلیله

سیاه [illegible] متساوی [illegible] [illegible] اسل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] [illegible] هر روز قیاس دو کان درم [illegible] [illegible]

[illegible] و از [illegible] و مجامعت احتراز نماید موی سپید از [illegible]

سیاه شده [illegible] و [illegible] [illegible] سیاه شود و اگر سیاه باشد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قوة [illegible] حاصل

[illegible] [illegible] بعون [illegible] تعالی [illegible] [illegible] شده [illegible]

[illegible] حکیم است رحمة الله تعالی علیه والله اعلم

[illegible]

بالصواب

بگویند [illegible] [illegible] [illegible] ... [illegible]

[illegible] سخون را داد آواز ... حدیث [illegible] آغاز

کیا می [illegible] او بود [illegible] ... [illegible] تا [illegible] دید [illegible]

[illegible] از [illegible] باغ ... بگویم قدح انده [illegible] آید

[illegible] بوی آن [illegible] را ... [illegible] خاک [illegible] مشک [illegible]

کسی کو [illegible] آدو [illegible] مال ... [illegible] نکوتر کرده [illegible] حال

وصیت [illegible] کو [illegible] بیا [illegible] ... وصیت زانکو [illegible] بدآرد

جوان [illegible] نماند [illegible] او ... اگر [illegible] کرد خود جوانان

جو [illegible] مردم [illegible] مند ... [illegible] داروی [illegible]

[illegible] جم [illegible] اورا ... ولیک [illegible] کو نام او را

بوقت صبح باید [illegible] ... ز [illegible] نیکی [illegible]

جون [illegible] کرد از اسباید ... کان [illegible] [illegible]

جون [illegible] ای خراند ... خورد [illegible] و دل [illegible] خداوند

کسی کو [illegible] هدایت [illegible] نماید ... برین خوردن [illegible] صبر

بباید [illegible] از خواب خیزد ... [illegible] انگشتی از آن [illegible]

[illegible] تا [illegible] جون او کرد [illegible] ... بباید [illegible] خواند [illegible]

امر حسنگر امر [illegible] نمو [illegible] نواهیا

بود علت با ولد ماه یکسو   ببیع ماه دو [illegible]

سیوم نفس او خرج بپذیرد   کز راحت ازوی بسیار بیخبر

چهارم ماه خلق خاص و عام   تا آنجا کند [illegible]

پنجم ماه کرد داو بدان ترکان   که [illegible] آتش گردد [illegible]

ششم ماه حسن جهان روی دنیا   [illegible]

هفتم صفا [illegible] در آید   که تک با ماند [illegible]

هشتم [illegible] کرا و خلق کرد نید   بخر [illegible]

نهم ماه جهان کرده [illegible]   کسی بجهان [illegible]

دهم ماه عشق کس [illegible]   هران [illegible]

شود دریاید با عشق دلبری   بود یکسان که [illegible]

تمامت چون کمال و سال گردد   امید است که [illegible]

بیر [illegible] جهان سال   [illegible]

ز با نجان [illegible]   ز خرد کند جمله تباهی [illegible]

کند [illegible]   [illegible]

[illegible] این کاعد [illegible]   ز باید کرد اندر کار تقصیر

بعکرم دیسایه خشک لسح [illegible] . بعکرم بیا

سیاه و دیگر دیهکاو [illegible] بند این هو [illegible]

[illegible] یعنی الکی انداز د محکم بکوبند [illegible]

اریج غلولکند هر روز [illegible] غلولهمنکند [illegible] والبکس

[illegible] اندمرت شش [illegible] این دارو نخورد بیان سنه [illegible] باشد

معان سعدالسما اند نخی املام وسیاهی مکی و روشنای [illegible]

35 کردد و [illegible] هزکنند کلوی بیار دکوی

را سوده و [illegible] بهرد غن انداز د جهل روز [illegible]

مدار [illegible] از روغن [illegible] انداز د بالد موی [illegible] سیاه

شود [illegible] ازمرده ات بیری که جوان بدل کرد بیارد

امزد علیله [illegible] که جمله سیاه [illegible] این حله را یکجا بسایه با

شهد بیامیزد هر روز دو کان [illegible] بخورد اکرچه پیر باشد جوان

شود [illegible] انداز ده باشد

بیار د سیاب اول از سکهر و آب بکشد و سیاب را [illegible]

و بالا سیاب اب سکهره کرشه اب دیکر انداز [illegible] [illegible]

اندبباید که [illegible] انکشت [illegible] سکهره [illegible] باشد [illegible]

[illegible] قدر ابه مذکور بخورد باز [illegible]

[illegible] بالش سخت کند مصعد کرده [illegible] اید لنگاه با [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] ... دارد جدا ان حنظل بلبل [illegible]
سحق کند [illegible] هر روز [illegible] درم بخورد منافع حنظل است که [illegible]
بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] بود خورد [illegible] کنار [illegible]
انگاه همان قدر را ریزد کاغذ با لفاف آهن یک [illegible]
ریزد کنگ کند نگاه دارد پاره که خواهد سیماب خورد [illegible]
[illegible] کن دست خود اندازد ان کنگ کافی [illegible]
[illegible] بجوشاند حبی بنج درم [illegible] یک [illegible] سیماب [illegible] آمد [illegible]
حبی بنج [illegible] سیماب خورد شود [illegible] ماند [illegible] انزال
[illegible] کند [illegible] بیارد سیماب پاک کند [illegible]
بیارد [illegible] نیک سحق کند انگاه [illegible] کند [illegible]
[illegible] دیگر با سیماب اخلاط در میان کوک [illegible] مذکور بدارد
[illegible] دیگر [illegible] نوشادر [illegible] کند [illegible] میکند [illegible]
[illegible] سیاب بدارد [illegible] بسوزد علی الصد
بیرون آید سیماب کشته گردد بفرمان حق سبحانه و تعالی
[illegible] کشتن سیماب [illegible] بار بخواند [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] باد هفت بگیرد [illegible] و [illegible]
[illegible] انداز د و بگذارید تا [illegible] خشک [illegible]
[illegible] خورده [illegible] آتش [illegible] کند [illegible] بخواند
[illegible] افسون خواندنیست اوام بعوم عت نعایك كرد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خشت و با سفال آب تا رسیده [illegible]
است [illegible] تا تمامی سیاهی و کدورت ببرد بکلی صاف شود
کرد [illegible] آدمی [illegible] اندر این افسون هفت بار بخواند [illegible]
[illegible] رسد چیزی زیاده نکند از [illegible] باکین
[illegible] خوش از جماعت پرهیز کند چون [illegible]
[illegible] چندان [illegible] اگر [illegible] ماند [illegible] کرده
بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] و [illegible] نکند [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] خورد [illegible]
[illegible] نگردد و زخم تیر و تیغ [illegible] نکند بفرمان حق سبحانه
و تعالی افسون [illegible] اول هفت بار بخواند [illegible]
یوسر یوسر یوسر یوسر یوسر یوسر کابول [illegible]
آب [illegible] خورد [illegible]
[illegible] چندان است [illegible] تواند [illegible]

... شتر کرد ... بفرمان حق سبحانه الی

... کنند و اسفال ... گنکه ... قلعی ...

... بقراص ... سیماب ...

... اتش جراغ کنند ...

سیاه ... تا ان زمان که بسته شود ...

باشد انزال نشود ... کنکه ...

... سیاه ... روز ...

جون ... شد ... باشد ...

... روز ... روز ...

او را خوردن ... جون خورده باشد ...

اول ... کنکه ... وجون ان کنکه ...

... نشود ... کنکه بیارد سرطان ...

افسون ... بار بخواند ... سرطان ...

... افسون انیست بار ما رون ...

... ما رون ... رون ...

... کنکه ...

بیارد ... سیماب ... دها توره ...

... محق

سحق کنند چنانکه ... بعد ... بیارد ...
زهره ... خالی کنند سیماب ... دو ... کنند
بیارد پنج سیر ... را با سیماب ... حل
کرده اندازد ... بعد آرد ماش ... خشک کند
... دو ... چنانکه ... بعله کوفته ...
اندازد ... بیارد خطاطیف یعنی ... برگ ...
و سیماب ... او ... اندازد و دهن ...
بندد و در زیر زمین بدارد تا چهل روز کنند بسته شود ولوح
گردد که عیاری باشد او را دهند خالص گردد
بیارد دو درم قند با یک درم سیماب ... بسته شود ...
... پاکیزه با آب ... کنند
بعله ازان ... خاکستر ... یکجا کنند ... سیماب ... اندازد
سیماب بر طریق ... بسته شود ... خورد ... بیارد سیماب
پنج درم باده درم ... پنج ... سحق ...
بعد ان ... سیر ... یکجا کند ...
... کند ... روز ... خورد ... ماست ...
... که بسته باشد ... بیارد ...

[illegible] مثلا جمع آورد سیماب [illegible] و بادرنج [illegible]
کند وان دا [illegible] گرنج را موم [illegible] کند . ق [illegible]
[illegible] کند [illegible] نطفه شود [illegible] ستان بوت
اوبا [illegible] جدا کند وان خسته او مغز [illegible] [illegible]
کند و بستا بیکنج انا انگشت بر آبل بقیاس [illegible]
[illegible] نطفه باشد [illegible] بخورد امساک [illegible]
باز اندر این خشک کند اس کرده [illegible] [illegible]
و [illegible] بالاقدرة [illegible] کبوتر و [illegible] کبوتر [illegible]
[illegible] باید [illegible] مجامعت کند زود انزال شود و [illegible]
[illegible] و لذت وصل که [illegible] شوند بفرمان حق
[illegible] بیارد که [illegible] واز بازار و کلاه [illegible] چون [illegible]
[illegible] باشد [illegible] انداخته جوکوب کند [illegible]
[illegible] زرد وده سیر آب انداخته بجوشاند چون [illegible]
[illegible] بعد ان [illegible] شیر ما دکاو انداخته [illegible] کند [illegible]
شیر شکر [illegible] اندازد چون غلیظ شود بعده [illegible] سیر روغن [illegible]
[illegible] اندازد [illegible] اول [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] چندان کرمی پیدا شود [illegible]

لن جهت خیر [illegible] نیت میان حافظ [illegible]

[illegible] کموی دم [illegible] کرشر [illegible] کند واین

[illegible] ادهن [illegible] بوقت حاجت بر سر [illegible] و یا

[illegible] راست نند جماعت کند زود انزال نشود ولازم

[illegible] شود بیارد کل [illegible] سپید [illegible] مالد

[illegible] انزال نشود دیگر ده درهم بوست [illegible] و ده درهم [illegible]

[illegible] کوب کند چهار کوزه آب انداز [illegible] کوزه بستاند بعد

[illegible] نبات یار کند و روغن [illegible] انداز دو شیر کرم بوقت

[illegible] دیگر بخورد امساک شود بفرمان حق سبحانه وتعالی

بیارد [illegible] کژدم سیاه را خالی کند واین افسون [illegible] بکار

[illegible] بخواند [illegible] انداز دو سه [illegible] موم مهر کند

[illegible] یار زیاسس بگیرد [illegible] کند انزال می نشود

امساک بکار کردد افسون اینست [illegible] بر [illegible]

[illegible] بیارد [illegible] که عورت [illegible]

[illegible] کبود [illegible] نبد [illegible] شود انزال می نشد

[illegible] آید انزال می شود دیگر [illegible] یا [illegible]

[illegible] کبر [illegible] شود بکارد [illegible] تمام [illegible]

[illegible] بجا [illegible] تا آن زمان که سکر جدا نشود هم او را
نجس دفع کند [illegible] ست و گوشت بریزد [illegible] ان [illegible]
آورد و آن استخوان را تمام در میان بجمر [illegible] کند بد [illegible]
جماع دیگر بندد [illegible] عضو طلب بیند جماع کند [illegible] نشود
اگر تمام روز باشد تا از ذکر نگشاید لذت [illegible] و [illegible]
و این بغایت نیک و عجب است [illegible]
خورده باید بالد مجامعت کند امساک [illegible]
که را دهد ابا بی که مست می شود جفت [illegible]
آ [illegible] وضو [illegible] کند [illegible] بندد [illegible]
کند نگاه دارد وقت حاجت یک از ان [illegible] بجا بالد
و [illegible] ذکر بای و [illegible] ذکر طلی کند [illegible] مانند [illegible] جماع
بای [illegible] ان مقدار که خواهد جماع کند انزال نشود
[illegible] سبادی و یا نخود خام دارا [illegible]
[illegible] تر کنند [illegible] شبان بعد هر بار که روغن [illegible]
انداز [illegible] سیم بعد بیرون آرد و ان سبادی و یا نخود
بعد [illegible] کند اگر نخود باشد با شکر تری و اگر سبادی باشد
[illegible] نخود [illegible] امساک [illegible]
باران

زمان حق سبحانه تعالی ... روغن یک شیشه ...
... را تو ببلا کند روغن ... صفت جمع العاشقین
... بر انا در غنت ... بعد ... بکشد بیاید دعناس کرده
... بیرد نگاهدارد بوقت جماع یکی انان کرده
... کند تا آنکه در ... باشد انزال ... شود ... شکل
... افیون یک توله باه ... یک توله ... دو توله قند
چهار توله ... نخود بریان ... توله ادویه مذکور یکجا
... آب معجون خمیر کند موازنه یک توله بر ... در جوله
... بکار برد وقت ... دیگر ... نخورد ...
طعام نخورد و اگر ... باشد تمامشا عجیب بینت بزمان حق سبحانه
و تعالی ... بازوی راست ... بوقت
جماع ... از مجامعت مانده شود و امساک
آرد و دیگر خصیه خرگوش را سوراخ کند ... بند تا
از کمر دور نکند انزال ... دیگر این آیه را ...
... بنویسد بوقت جماع در زیر ... نگاه دارد
جماع ماند شود هر چند که خواهد جماع کند ...
... جل ذکاله ...

[illegible] دیگر بید آلوبا من عورت صحبت کند
[illegible] از خون ماند بزمان [illegible] ماه مد
عن فصل [illegible]

این نقش بنویسد زیر دندان بدارد و جماع کند
انسال کلی آرد بلعا طبعا طبعا

[illegible] معرفت و مباشرت و معالجت که مرد را [illegible] بدارد
[illegible] راقوع دهد و آب منی بیفزاید باید که در خوردن
طعام مجهد [illegible] نان کندم و گوشت گوسپند و نمک
[illegible] خورش سازد و چون مجامعت کند و جای غسل
کند و بگواند قضیب [illegible] چون بکار نبرد اشیا مذکور
[illegible] و [illegible] و شیر ماده گاو تر کند پوست دو
[illegible] کند [illegible] شب برود از جو یکی بیخ ریم بکجا کند و با
[illegible] کند ریم غلو [illegible] خشک کند نگاهدارد
[illegible] بخورد [illegible] ریم ملتهاو خلتها بیرون افتد
[illegible]

و درزمان [illegible] باذن [illegible] قوت باه بیفزاید بفرمان حق

و تعالی [illegible] بیارد بلبل [illegible] یکی [illegible] [illegible]

بجا کند [illegible] [illegible] مقدار بکند بخورد قوت

بیفزاید دیگر تخم کوهی پاک کرده ده لبله بخورد [illegible]

کرده هر روز بجا [illegible] بیرد [illegible] مغز کرم و شهد اندازد

یکان [illegible] بخورد عجایب قوت باه بیفزاید بفرمان حق سبحانه و تعالی

ده [illegible] [illegible] شب بخورد [illegible] ده [illegible] ماکیان

و بکرفت تخم [illegible] اندازد چندان بجوشاند که مقدار

[illegible] بماند تخم بکشد دور کند وان شیر وقت بر آمدن

آفتاب بیاشامد قرار کیرد [illegible]

[illegible] مغز [illegible] دانه [illegible] [illegible]

[illegible] دوکان [illegible] پس مقداری [illegible] کند وان

ادویه کوفته [illegible] پس بر قضیب [illegible]

بالد التسلط کیرد و قضیب چنان کردد [illegible]

[illegible] قایم بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] صلوات الله [illegible]

[illegible] [illegible] باه [illegible]

[illegible] تخم دارچینی و جیل کرده [illegible]

سهل [illegible] بیاشامید [illegible]

[illegible] کرده داند بنبل کند [illegible] رسیدی [illegible]

[illegible] بخورد کرده قوی کند واب منی بیفزاید

[illegible] جماع کند بجا منی چون بیرون می آید [illegible]

[illegible] و [illegible] خشک کند [illegible] یکی [illegible]

[illegible] ناد کاو خام انداز بخورد نافع آید بزبان [illegible]

وتقابلی [illegible] نره کاو نافع آید [illegible] آفتاب خشک کند

[illegible] بخورد [illegible] نافع آید [illegible] مجاب

[illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی تخم [illegible] درم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ده را خشنود کند تخم [illegible]

[illegible] درم تخم [illegible] ده درم تخم کزد [illegible] ده درم شلیت [illegible]

[illegible] ده درم اجود ده درم الا ان بزرگ [illegible]

[illegible] درم پنج سفید ده سیر کل پیلا بخیرده درم [illegible]

[illegible] کند [illegible] آب ترکیند نگاه دارد روز بر طریق

[illegible] بکاند [illegible] ده سیر بستاند [illegible] درم [illegible]

[illegible] مجرب است بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible]

تخم کماباره ارست ازنجیر تا که زنبلید [illegible]

حق سبحانه وتعالی مجرب ازیست دیگر عجیب تجربه باه عجیب [illegible]

بیار مغز جوز هندوی ایست شورانج که وسیان [illegible] کرت [illegible]

یکجا کجلی کرده بیخ کیبل وسیاه دانه هریک ده کان دیم [illegible]

حرکنند وسوراخ [illegible] جوزه مغز خفو کنند ودهان [illegible]

نمانند سدیج یک [illegible] بعله در [illegible] کنند مغز جوز خشک

بایی ازان بخورد یکی عجیب است وآب شیر روغن که بالا [illegible]

هم مقوی باه است   صفت کشیدن جگل سبند وسنوسالی

که رمیان کالا باشد اخر بدن بوقت نماز شام بکار ودد تمام [illegible]

در [illegible] کنند وهردو سرنخ را یکبارگی ببرد بیرون ازده پهکالها خود

کنند هریکی پهکالم را دیما [illegible] سخنه بعد فی [illegible] جنبی تمام [illegible]

[illegible] بدین نوع تمام بر کلها را شیره بستاند وقرا کنند که دارد

بجهت فوق باه الملام واغدیه نرید لیکن اول ده درم شیره مذکور

بعله ده درم شکر سرخ بخورد بعد ازیک کا [illegible] [illegible]

اینها بایک وبیخ سبند مکند [illegible] بیرون بیارد که ده [illegible]

شیره بیخ فی باشد عجایب کرده انه بزمان حق سبحانه وتعالی

[illegible] شیر [illegible] پاک کنند وبایکی بجوشد [illegible] پانزده [illegible]

[illegible] شیرنخ در صحت نمریاند بجلد شیر نند انار [illegible]

[illegible] نخورده با [illegible] آرد جهت [illegible] بخورد و از ترشی [illegible]

[illegible] با [illegible] و نزدیک جو [illegible] بودن احتراز نماید هفت روز [illegible]

جهت یکروز کار آخر بماند و قند بجوشاند [illegible] خورد بسیار [illegible]

[illegible] که در [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] [illegible] بلبل

[illegible] از دو سیر شیر ماده گاو ده سیر باشد نرم [illegible] بجوشاند [illegible]

[illegible] بخورد بعد از آن تخم بلبل [illegible] خشک کند [illegible]

[illegible] آس کند با نیم سیر شیر ماده گاو هم خورد چندان قوت باشد [illegible]

[illegible] کند عجب و از مود [illegible] است [illegible] باه

[illegible] ده درم [illegible] ده درم [illegible] کند و فلفل [illegible] درم [illegible]

[illegible] بانزده بضم مرغ [illegible] سازد و با [illegible] هر روز [illegible] خورد [illegible]

روز خود را [illegible] دارد و بجدان شهوه برانگیخته شود [illegible]

[illegible] شود با گرم و با شیر گرم بخورد [illegible] آید بفرمان حق سبحانه

و تعالی عجب و [illegible] است

ذکر رغبت شهوة باید که [illegible] باشد علاج [illegible]

ذکر بیارد تخم [illegible] بجوشاند [illegible]

[illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] بیارد تخم [illegible]

وضو تو بجا ید بارد [illegible] انجله در ذکر مالد [illegible] بیحد یکی بارد

بلبل خورد وشکر تیزی سرخ وسنداه بکوبد زبا آنکه بخد کسو

سی را ببرد [illegible] تا ختم کاو بر ذکر مالد قوی

شود [illegible] ذکر مالد باروغن مالدهن حکم دارد

ترکس بکوبد [illegible] ذکر مالد سی را ببرد بفرمان حق سبحانه وتعالی دیگر

[illegible] یا مرد [illegible] در قضیب مالی کنانه قوة باشد سی را

[illegible] دیگر بخورد برابان کند با تلمکه یا قند کعنه بخورد سی وا

ببرد دیگر قلبه بیاز با روغن بشورد ادرک بخورد آب بنت بیفزاید

وقوة بسیار شود [illegible] را بیابید که مجامعت [illegible]

[illegible] زبان دارد در وجود ورد امله بیه شود و نتیجه عمرو و بیاز

داشته نتیجه را بیراند و بعد از فراغ مجامعت زود آب بخورد کو قوی

زیان دارد بوقت انزال شدن [illegible] ار کها [illegible] حامله پر دعیق بدن

کشاده می باشد و اکر اب بخورد آب [illegible] کها [illegible] و سنج اندام

[illegible] و [illegible] مصلحتی در مرتبابل نشت کداین ضعیف کند قوة

بود وعلت باشد ظاهر کرد د بفرمان حق سبحانه وتعالی

اکر کسی را شهوة بکلی منقطع شو [illegible] کتا [illegible] بوقت

[illegible] کشود تا سیکانه [illegible] حکمی بیحیاله

[illegible] بکرد و بیرون دهن درست زود بجد باعث

آن بر کمال شهوة بحق [illegible] جماع ملحق

[illegible] رغبت [illegible] بیاید [illegible] حاجی باشد [illegible]

عقل اندر دماغ دوم باشد اندر دل سیوم از غضب و [illegible] اند

دماغ باشد راحت و ذوق اورا از ملاعبت و بیار باشد دوم

شهوة کسی را که از شهوة در غضب باشد اورا میل بمجامعت [illegible]

ذوق باشد فاما دل ازین کار بشوید اما شهوة که از ده

است از هم بیندیشد است منافع و مجامعت است که از سبب او [illegible]

[illegible] آید و نسل او منقطع شود و تمام [illegible] کردد و [illegible]

دل بکرد و خارش نشود و اما [illegible] بیفتد و صفرا نشد و [illegible]

بیاید بفرمان حق سبحانه و تعالی حرکت و انواط از دل

و دماغ است چون دل و دماغ هر دو ضعیف شوند پس صاحب او

[illegible] مجامعت نتواند کرد و اگر بکند لذت و ذوق نیابد

و علامت ضعیفی دماغ است که صاحب او لذت و [illegible] نیابد [illegible]

او دعام سست باشد او آنکه [illegible] درست [illegible]

[illegible] اورا [illegible] اگر [illegible] لازم چند روز و [illegible]

تا [illegible] تا دماغ [illegible] چنین [illegible] باشد

و علامت

نعیمی در ا... [illegible]
نرم کند حنظل او بیوسته سرد باشد و در روز هم وقت باید
باشد او را ایمن باید کرد که وقتی از شیر و شیرینی نخورد
کند حباب بلا و حنظل و جوز بادی و بسته و شیرخشت
مجموعی با شکر سرخ کرده هری با زنبور و قوت دل حاصل
کند و قیب و حنظل را بپوشند بر روغن کنجد و روغن بنفشه
نیم بریان کند و مالش دهند تا محکم شود بزنان حق سبحانه و تعالی
محبب و از موده است کرده شده است
بطهارت و شناخته آب نیم و کیفیت آن کار بیاموزند وقت مجامعت
موقوف بانزال مرد و زن است تا مرد و زن را انزال نشود قرار
نباشد، زن نیز ذوق ماند و شهوة نشوزی دهد باید که در اغاز
کار مجامعت زن را در کنار گیرد و آلت خود را در فرج بعلی
بجنباند تا مرد را انزال آید نواب نیم در بناگوش چپ عورت
باشد خلق و نانوا در بناگوش راست باید کرد در حال عورت
را انزال شود دوم از ماه در ابرو باشد سیم از ماه در بازوی
باشد چهارم از ماه در پستان باشد پنجم از ماه در سرینان باشد ششم
[illegible] باشد هفتم از ماه در ناف

[illegible] باشد دهم از ماه [illegible] نان باشد
یازدهم از ماه در [illegible] دو [illegible] باشد دوازدهم از ماه در [illegible]
سیزدهم از ماه در پیشانی باشد چهاردهم از ماه در [illegible] باشد پانزدهم از
ماه در کف پای باشد

[illegible] عورت در انگشت پای چپ باشد [illegible] در حال [illegible]
[illegible] دوم از ماه در کف پای چپ باشد پای انگشت از [illegible]
کند [illegible] سیوم از ماه در ساق پای چپ [illegible] [illegible]
کند چهارم از ماه در زیر زانو باشد ناخن زند و یا محکم گیرد
انزال کند پنجم از ماه در ران چپ باشد ناخن زند و مالد [illegible] کند
ششم از ماه در [illegible] باشد ناخن زند و بمالد انزال کند هفتم از ماه [illegible]
[illegible] باشد در آن موضع ناخن زند و بمالد انزال کند هشتم از ماه
از ماه در [illegible] باشد آهسته بمالد و بخارد انزال کند نهم از ماه
[illegible] سینه و پستان چپ باشد آهسته بگیرد و بمالد در حال انزال [illegible]
دهم از ماه در [illegible] بوسه دهد و بمالد انزال شود یازدهم
از ماه در دهن باشد بوسه دهد و آن را ببوسد [illegible] از [illegible]
[illegible] دهن او کند انزال شود دوازدهم از ماه در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] انزال کند [illegible] سیزدهم از ماه در [illegible] [illegible]

اما فيما اعتقد حرارة انزال ... انماء ...
چشم بوسه زند در حال انزال كند با شد ... تا ...
ر باشد آهسته بكرد ناخن زند در حال انزال شود وخود ...
نزول شود اگر كسي را اتفاق موافق باشد بايد كه ...
وامرش ... كند حرکتي دارد محلي كه ببايد ...
... احتي مي بايد زد ... در حال ... نطفه ...
... باطن او جمع كرده اين نوع از حكمت حكما ...
نزديك ايشان ماه ... تصور كند زن جوان ...
قبله ... آيد ... ديم ... خوش نيايد و ناخن كه
... بغل و ... وياد ... پشت ... سينه
و ... وبعضي گويند كه عين مي بايد كرد بين الصلب
والترايب و بعضي گويند كه اب مرد و زن از موضع كه باشد ...
موضع ... است يا زانو يا كلو يا ... ويا چشم و بيني ...
... موضع بوسه زند ... بالا در حال انزال شود وخود ...
ذوق نزول شود ... اشكال جماعت ...
طريق ... نوشته ... نام ... محمد ... زن ...
... بساط ... غلط ونزول ... خود ...

[illegible] کند مرد [illegible] دو ران را آید بعد [illegible] گفت

او [illegible] کند منفعت خود از غسا اند و شکل نا [illegible]

آنست که [illegible] نا غلط و زن با الا او و [illegible] شکم ثبت شود حرکت کند

[illegible] طریق [illegible] شود و مرد را [illegible] زبان [illegible] ارد که عورت

[illegible] شکم [illegible] و بالا بر حرکت کند معلق تا [illegible] شود خود

تا [illegible] خارج شود آنگه مجامعت پهلو را است کند [illegible] زبان

[illegible] بنیاد کند قوم را زبان [illegible] ارد اگر کسی [illegible]

[illegible] اند حرکت کرد [illegible] زبان نداشت از سبب جواز است [illegible]

[illegible] زمان دارد شکل دیگر است که [illegible] سلطان

[illegible] بر روی خود کند و دست خود بر زیر کردن او [illegible]

[illegible] عورت زیر کردن خود کند بدین طریق او [illegible] رساند [illegible] است

[illegible] بدان و [illegible] شود بیارد ذکر [illegible]

[illegible] با آب بسایید و با [illegible] شعد [illegible] قضیب طلی کند با او

مجامعت کند عاشق او گردد و تا زنده باشد [illegible] او گردد

[illegible] حق سبحانه تعالی [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] کند با [illegible] با شهد بر قضیب طلی کند و جماع کند [illegible]

[illegible] طلی کند مبتلا او گردد و عاشق و دیوانه او [illegible]

فایده

ما [illegible] شب [illegible] سیاه [illegible]
تا کرده بستان ها وکار [illegible] یعنی آب جند با شیر [illegible] تقویت ساید بر
قضیب طلی کند فراهم آید ان عورت ونقت شود به شب [illegible] جماع
جی ولبان [illegible] با شهد امیخته یکجا کرده و بر قضیب طلی کند
بر عورت فراهم آید ان عورت [illegible] شود به شب دیگر [illegible]
کرد [illegible] باشد [illegible] بریان کند واین روغن [illegible] وقت
حاجت بر قضیب مالد [illegible] با جماع جرب کند حبه ان قوة [illegible]
که ان زن دیوانه گردد وعاشق دیوانه مبتلا وی شود [illegible]
را [illegible] کافور [illegible] لذت [illegible] دیگر
[illegible] در ذکر [illegible] مالد لذت قوی انگیزد [illegible] دراز گردد
طلا کردن که طبع را بر شهوة گرم کند ولذت قوی انگیزد [illegible]
با [illegible] دانه ای [illegible] گیرد [illegible] چون [illegible] شود کار [illegible]
برابر [illegible] آن آب بستانند و در سکوره جمع کند بگیرد [illegible] بلبل [illegible]
[illegible] باشد که انرا هندوی [illegible] بلبل [illegible] و دران آب [illegible]
بگذارد تا [illegible] روز [illegible] بعد ازان بیرون آرد وخشک کند [illegible]
و [illegible] وقت جماع ازان قدری بر سر قضیب طلا کند [illegible]
[illegible] حبه ازان لذت باشد [illegible] حاجت [illegible]

خود کردد و انسان از ان جدا شود زن خود را
طلاق کند و آنچه یکساعت نتواند بود و این عجایبها
است ... بیضه مرغ و قدری دارچینی کوفته و بخته و زردی
بیضه مرغ برابر با مغز بیامیزد بوقت حاجت و قدری برگهای خود
و زائدات خود بالدقوق عمل کرده و کردن را بر سر دکو
طلاق کند قوق عجایب بیند و این نوع مجرب و ازموده کرده و سنداند
مکیس مغز سر کفک خاکی را بر ذکر طلاق کند قوق بسیار دهد و
خواهد هندوی و سندهی لیکان درهم باریک بسایند بوقت حاجت
با روغن بنفشه بر قضیب مالد لذت ... و این
است ... هشتم در معرفت بخار شهوة جنین گوید
که مرد و عورت بر سر نوع است مرد یکی را آلت بغایت
خوابه بود او را بر نسبت با شهوة کند و یکی را آلت میانه او را
بر نسبت بجوشیز کنند و یوز کنند و یکی را آلت بغایه دراز باشد
او را بر نسبت بیاب و خر کنند و عورت را نیز بر نوع است
یکی را فرج او بغایت تنگ بود او را بر نسبت بماده آهو کنند
و یکی را فرج عمیق باشد او را نسبت بماده شیر کنند و ماده یوز
و یکی را فرج عمیق تر باشد و فراخ تر او را نسبت بماده اسب

ا ویان نخ کنند و اگر مردی ... خود بوده باشد که ...
... منافع باشد مجامعت کند میان ایشان خوشی و موافقت باشد
... ع در اندام درون محل ... تا آنکه آلت مرد ... ران محل نرسد
... سن نکند عورت را خوشی پیدا نشود و درون مزج او شهوة
... فت است مردی کامد با آن که شهوة وی بجنباند بعد ازان شود
و شهوة او مقهور کرده و اگر مرد را اول انزال می شود و عورت هنوز
خوشی پیدا نشده است و مرد ازوی جدا شود عورت مذکور شد از قوی
می ماند مردم سردی که از جنبان می شود که باز دیگر مردی ان مرد نه بیند
... ب و ... ن ... مرد ... باید که اول خود را انزال نکند تا آنکه
اورا انزال نشود و تا معشوقه جانبین حاصل کرده و مرد را شاید که زن را در
وقت جماع در پهلوی راست او را بخلعانداده است جانب خود کند
بدلالت و ملاعبه شهوة او را بجنباند ... سا صندلان بوسه بود دست
و بر ضم و بر کله و رخساره بعد بعد بوسه دست شود بیشتری دم
... د اندرون محاسن اندرون کشد و در زنگ کنایه و دم هم در بین
کشاده دارد و اگر انچنین عادت کند بیوسته بر عورت غالب باشد
و بتواند که عورت را انزال کناند و اگر هم جانب در زنگ ... و
نتواند داشت جهد تا مرد عورت را دریابند و انزال کند عورت

[illegible] عورت نرم [illegible] بوقت مجامعت اختلال کارد
تا جز بستان عورت نرم بدارد چنانکه [illegible] زنت [illegible]
انکشت بالا، بستان باشد اصفت با افزودن بستان فرو اندر کار
شود [illegible] جانب چپ عورت بجفد هم عورت
سخت باز رسد هم خود کنند و عورت را [illegible] شود بسند[illegible]
هم در علاج دراز کردن دراز استوار که [illegible] آلت [illegible]
شیله بستان عورت علاج شیر [illegible] را در روغن [illegible] کرده
هر روز ده بار طلی کند و باب بشوید سخت و بزرگ شود [illegible] شیر
دیگر دراز شدن آلت بیارند اندر جو دودرم [illegible] ازه
ذکر را در روز باب [illegible] بمالد و در شب بدین ادویه طلا
کند هم دراز و سطبر کردد واگر بو بسته این ادویه را که
بدان حد دراز [illegible] خود آن در نباید و این غ
است دیگر [illegible] شدن آلت بیارد سنبلی برورده
بر ذکر مالد نیک دراز کردد [illegible] دیگر یکدرم [illegible]
[illegible] انکبین [illegible] کرما لد دراز [illegible] کردد دیگر [illegible]
[illegible] کرده شود با [illegible] کنجد در شب بر ذکر مالد روز باب
کرم بشوید واکر [illegible] کند سخت دراز و سطبر کردد

مجربست یازده مرده است و بسر - یطان را با وعفت بیاورد
کنجد بجوشاند بجای طلا کند و این روغن بر قضیب طلا کند
در اندک مدت کرده و دیگر بیارد کرم خراطین را خشک کند
باریک سر کند قضیب خود را با آب کرم بشوید و مالش سخت
دهد چنانک سیخ سفت بیارد گوشت گوسفند اندر بکاه کند کباب
کند و کند ان کرم خراطین را در کباب اندازد بزغه گوید بگیرد
بندد و دو روز مطبه کرده و باید که دو سه روز مجنبیت متواتر
کند غرض حاصل شود ذکر جنان شود که تا در عورت
طاقت یابد و منفعت دیگر ذکر انست که نطفه در رحم نوشاند
رساند و سطبری نیز منفعت دارد و دیگر آلت او دراز و سطبر
بود زان او سخت دوست دارند و او را در جماع خلی وافر
و بهره کامل باشد و دیگر بیارد توت
انار بیابد و با روغن سفرش بجوشاند و طلا کند خود شود
و اگر بخنکی آلت بیارد بیخ اندرآنیا بابونه بیابد طلا کند
بر ذکر دارد و دیگر بیک طب و بهلاوه و نمک سنگ بستاند
در هاون کند بسوزد و خاکستر آن را با نطالی کند مقصود بدست
دیگر بیخ کنیر سپید با آب سوده طلا کند دو سه روز متواتر کند

کند بطلا و مباشی درخت جلبیکجا سوده بارغر

نه طلا کند دمندکی را ببرد بفرمان حق سبحانه و تعالی دیگر

ت کناد و بیخ درخت [illegible] یاب سرد اسن کنند

مس آلت طلا کند سود دارو دیگر مباشی و اندرانی و برگ

نه و وزعو به از بهر یکی دو درم در [illegible] روغن [illegible] بپوشاند

از نیان اینها را دو بسوزد روغن [illegible] و ان روغن نوشت

جهت طلا کند بجنبکی و دمندکی و خارش نیم کرده مجرب

نموده است — دهم درکتا تمر زردی سنبت

ناخردی بسته علتی و یا سوختن یا درکشت ست [illegible] سد ببارد

ار بیضه مرغ بجوشانند . اسعاء این آیه و کلمات بنویسد

ن روز بخورد عوامی [illegible] بجوشانند انکاه این آیه و کلمات

باسیا بخورد و درمان [illegible] و در بیضه اول بنویسد

فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك

انقلبوا صاغرين در بیضه دوم است فلما القوا قال موسى

جئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل

[illegible] بیضه سیم است قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل

كان زهوقا در بیضه چهارم و ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة

آلرکنی ثابت باشند که در صحبت ...
ست آهن ... بعد ... السلام خود الله ... نکر خود
... بحال کشاده شود ... بعادت تعالی وجلت
... فو بلی کشاده شود بحال از کم بکشاید و اکر بسته
... مغز ... این ایت ایست ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عيونا فالتقى الماء على امر قد قدر
وحملناه على ذات الالواح ودسر تجري باعيننا ذلك ...
... السحر ... ومن ...
... بسم الله الرحمن الرحيم
الله وبالله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اعلم
ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما واحصى
كل شيء عددا برحمتك يا ارحم الراحمين ... دو رکعت
... در حمام شوید وضو سازد و دو رکعت نماز بگزارد به
... و بدست کشاده بگزارد و ... بنویسد ...
... وبالحق انزلناه وبالحق نزل و ... بگشاید
قدره ... بنویسد ...
... الحيوان ...

[illegible]

اذا جاء نصر الله والفتح فتحت ابواب السماء [illegible]
السماء وكانت ابوابا وتحصن القرآن ما هو فيها [illegible]
المرسلين ولا ينبغي [illegible] وهو على كل شيء قدير
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم احدث
بذي الملك والملكوت وتحصنت بذي العزة والجبروت
وتوكلت على الحي الذي لا يموت ابدا ادافع امري
الى الله ان الله بصير بالعباد وبكر بيارد [illegible]
[illegible] بادكير [illegible] بيرد وسندان از فكر اندازد
[illegible] قدري [illegible] قرقل اندازد وهر دو زبان

[illegible] ختنی کان [illegible] خورید [illegible] بیشتر بگشاید

[illegible] کند [illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] بگشاید بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] [illegible]

[illegible] بگشاید بفرمان خداوند تبارک و تعالی [illegible] بفرمان

[illegible] [illegible] خورید [illegible] بیشتر بگشاید بفرمان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یازدهم [illegible] بگشاید بفرمان حق تعالی

[illegible] سلطان [illegible] رحمة الله تعالی علیه

[illegible] باتفاق یک دیگر حکما [illegible] اندو [illegible]

[illegible] [illegible] دکا [illegible]

[illegible] است که این ادویه [illegible] اسانید [illegible]

[illegible] کند [illegible] سال هر روز ناهار [illegible] خورید باب [illegible]

هر که [illegible] خورید [illegible] ما [illegible] شد [illegible] کرید

[illegible] [illegible] خورید [illegible] شد [illegible]

کیرد و اندام [illegible] بینایی [illegible]

و رحمت یابد و اگر [illegible] [illegible]

... ماه اشیاه شود انیت علیل بلید اصل

از هر یکی شش درم تا شیر خیار جنبر یک درم مویز دار د

و ترنجبین از هر یک درم این جمله اشیا آب ... و بار یک بیالاید

... ثابت جلاب کند این ادویه ...

... ماز د و سپستان عناب علول ... تمام سال

... بیاشوند بجای الطیف ... انشا الله تعالی

... شکل

قوت باه را اسباب ... چو بشنیدی ... بیسوز

... سکنک بکجا ... شقاقل ...

... دکرباس ستا ...

... خرمای ... ما نی ... که خوای

... ... ورما ... الله ...

... کردالی ا سان جون مغز مصطکی و زعفران

... با ... بست

بیارد پوست ... خاص

... ماذا یک قدح ازین دیک

... دعا نوره سیاه

و دیم

ج سپید نکیه [illegible] کلبا [illegible]
نداز دیکجوش دیگر با کاسه [illegible] فروه آید [illegible]
[illegible] دست فرصها سازند [illegible] خشک [illegible] نگاه دارد [illegible]
قت حاجت خواهد کار [illegible] دیگ [illegible] بشکنند [illegible]
[illegible] حلوا سازد و زعفران و قرنفل [illegible]
[illegible] بیکان درهم [illegible] دوکان [illegible] حلوا [illegible] سازد بکار [illegible]
[illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] کند اسال اردد
[illegible] بشکنند [illegible]
[illegible] خربزه فرود آرد بعده دعا توره با بار روجوک [illegible]
وکل بکوبد و درین جوف اندازد [illegible] تخم دعا توره سیاه بر کند
[illegible] او محکم کیرد و [illegible] شیر کاو [illegible] چندان [illegible]
[illegible] خورد با تش نرم [illegible] بعده دعا توره با بار روبرک
وکل بکوبد و دری جوف اندازد [illegible] تخم دعا توره سیاه بر کند
[illegible] محکم کیرد و [illegible] شیر کاو [illegible] چندان [illegible]
[illegible] خورد با تش نرم [illegible] فرود آرد بعده دعا توره از جوف
بیرون آید چوف [illegible] جوف [illegible]
[illegible] جوف [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] مانند و بکار برند بوزن نخود خورد خوردن اندازه
و اصلاح [illegible] معالجه کند عجیب و صحیح و از مجربات کرده شده است

صلوات الله علیها السلام [illegible] داشته چون خواستی
که [illegible] مشغول می شود و دل کار بینی و بجهد بخاطر [illegible]
ادویه مذکور که مظهر [illegible] بر حفظ الله عجیب و صحیح از
مجربات است اینست اندرجو تخم بیار و تخم کرفس
و تخم کرک و تخم جبنی و خولنجان و تخم
و عاقرقرحا و تخم اتکن از هریک سه [illegible] بکوبند
بیارد بیضه بمقدار این داروها این بیضه اندازد و بجوشاند
چون بجوش آید و نیم شود [illegible] عورت و سداهیج
چیزی بجهت شهوة از [illegible] سفید ترنیست
[illegible] کوانا مالح الحیوة کونید داروها مجرب انیست موسلی
سیاه مغز تخم کدو تخم کلپاره تخم اتکن
[illegible] بیخ اسکنه سعدی بلبل

بلبل کرده ... سنبل ...

... مالا ... جاوتری نکچکنی

زعفران کافور خالص ... ارسینی

زنجفل بسباس شکر تیغی عاقرقرحا

خولنجان دارچینی شهد خالص

چون بود ... بدین ترتیب

معجون سازد زنجفل و بسباس و زعفران و کافور و جاوتری
هریک علاحده اسم کند بدارد بعد از ان مکتوبون دیگر
اسم کند و جمله بزکند بلاید و بیاغلی دهان ادویه بیاید
شسته و شکر تیغی یکجا کند بیاب کند بصاف کرده الدجوش
بقوام آید داروها مکتوبون بدو شکر حلوایی انداز
و دهما عین مالش زنجفل و زعفران و بسباس و کافور

[illegible] بلغم را بیاندازد و بی با فرفیون
و میزان باندازد حلق را پاک کند مدار و دو درم تا چهار
و نیم درم در شب بخورد منفعت بی کران کردن ان حاجت
نیست که بیاید بفرمان حق سبحانه و تعالی

دوا اخماد ان بقوت باه بیاورد و با کبوتر و با برخ سمن
سمن کند و شکم او بار کند بیاورد سه عدد بادیک اسکیل
و با دو غز بدم مخلوط کند دو غز بسیار بر کبرد و علوبا
بسازد و در شکم او بنهد مسکی کرده بعده بارد نام کبرد و در انبه
و با در تنور بنهد بزد چون آید از بالا سرخ شده بیرون
آرد قدری با رجبی و خوالنجان و زعفران بالا او برا کند و
با آن انگشت تخم بخورد بغایت قوی انرا باید و قدری شود
بفرمان حق سبحانه و تعالی

بید سماب یک درم در سیب
برخ اندازد بعده بکشد با دو غز بستر دانکی سیر مالد
با آن کندم بخورد و تا گذشتن چیزی نخورد و از شی
و هیز کند تا فایده بیند و در حدت مانده نشود

بیخ با دیک بیزد و مغز او بیرون آرد و بداند بر قند چون
دیگی بخورند قوت باه بسیار دهد بفرمان حق سبحانه و تعالی

دیگر

الرکبی سنقی بر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و [illegible] خیج بجا کند نخورد [illegible]
[illegible] بار شود [illegible] کرده نیت بلند [illegible]
آبی [illegible] خشک کند جون خشک شده باشد [illegible]
[illegible] کرده [illegible] ناهار مثقال [illegible]
نخورد [illegible] اندازه دهد [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible]
زنجیر [illegible] کشادن بیارد [illegible] کاه کنده بستانند [illegible] باد [illegible]
[illegible] خلاص یابد واما [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] بستانند [illegible] کبوتر [illegible] طاوس [illegible] اشتران [illegible]
[illegible] جانور بستانند [illegible] کند [illegible] بدان [illegible] زنجیر
[illegible] پای خروس و پای طاوس [illegible] پای بستانند [illegible]
مردکان [illegible] می [illegible] اندازد [illegible]
[illegible] کند [illegible] بدنا [illegible]
[illegible] زد ان [illegible] کند [illegible]
[illegible] حق [illegible] رجاء [illegible]
با [illegible] الحال خلاص یابد [illegible]

...م ...خلاص یابد بکرم الله تعالی ... دفع ... ابیت
... امری ...
...
... او را ... کسی ... کسی ... للعالی
... در ... مو قوف ... باشد این ...
... بنویسد ...
... آرد ... کرده نعوذ بالله منها ...
... آیات ... شنبات ...
... بنویسد ... باذی ...
... خلاص یابد بکرم الله تعالی ...
... بنویسد ...
... بشنید ... خود ... بکرم الله تعالی ...
... خلیفا ... بیارد ...
... باشد ... بستاند ...
... بکرم الله تعالی خلاص یابد انشاالله تعالی
... علاج دفع تیر تیغ و ظفر یافتن بر دشمنان بوقت
جنگ و دعوی بیارد ... بسنگها ... بسل ... باشد

در دهن

بر دهن کیرد و یا هر که نبد در هر جا دعوی غالب آید و اثر

یا بی بزمان حق سبحانه و تعالی [illegible] در دنیم نیر و تیغ دیگر بجان

قدواله عجانه که دو است حکیمان و الحباء . ساده و استادان

[illegible] بگیر بستاند بر دهن کیرد در جنگ بود [illegible] نیر و تیغ

[illegible] بودن حق سبحانه و تعالی [illegible] تیز

[illegible] بخواند تیز [illegible] حرب [illegible]

در جنگ رود هیچ تیر و تیغ و اسلحه چون بدو کارگر نکند و بان

حق سبحانه و تعالی افسون اینست کعجری بحرکبه بحرکا و رهب

[illegible] حاجة [illegible] اگر کسی را زخمی و یا جراحتی برسد

[illegible] نامعا را هنتا با ریکل دم بوخ کند یا چون دنبی بخواند

[illegible] در هر جنگ بالد در هر برود جراحت چون شود نامها اینست

[illegible] اوزد کرده شده است اینست ما لسواطو لنحوابر

[illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین این افسون و اخوانده

[illegible] آلوی تدینا هستی بناک و [illegible] تها دند [illegible]

هو کاه [illegible] کنج بنزد یا دما [illegible]

فذ [illegible] خر دل و قندی سیاه داه هر یکی راهعت اب بشوید

در ساعه خشک کنند بعده بریان بو نف بر ابد [illegible] خالفن

بیا ... سوزد و بیچو ن غلو لیا جیل بد ند نا هار

قوید بزبان حق سبحانه و تعالی بیارد خاکستر و در دیگر

تر کند و بسود ... بسوزد و روغن ... شود ... ندیم شود

با و مالد بجب است دیگر بجهت ... و مانند قرآن و لنج شود

بلیده ... حق سبحانه و تعالی ... الله الرحمن

اللهم ارزقنا علماً نافعاً و ... واسعاً ...

... زکیا و طبعاً رضیا و نفساً داعیة الی ...

برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر بنویسد ...

... سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله ...

یس و القرآن الحکیم و سوره تبارک الذی و سوره ...

الواقعه باب باران . باب ... بشوید او را خورد ...

... نماز ... گزارد ... یکبار ...

... بدارد سه روز ...

... شود بزبان حق سبحانه و تعالی

... معرفت ... و ... ابن معرفت

... ان کنیت ایشان ... ... دانستم

کرده زنان به جا ... نوع ازاله بدمعی [illegible]

صوت بدمعی تمام ... [illegible] و ... کل ...

و ... اینها لطیف و ... باشد غلطان و حیران موی

و ... بود و ... کشیده و میانه ... بنیانی و ...

... بغایت ... و بلند بینی ...

... بغایت سیاه و باریک ...

و ... سینه و ... پستان و ... شکم او ... بود و باریک ...

... بود و ... انگشتان باریک و نرم و کف پای او نازک و رفتار

و ... یعنی به زبان هندوی ... گوید

... و شیرین گفتار و ... خوی شیرین ...

شد ... خوشدل

... باشد ... [illegible]

و خود را پاک و پاکیزه بدارد ... خفتن ... خواب کند

و پیش از مرد از خواب بیدار شود ... غمگین ...

... باشد ... ساق ... موی پاک ...

و ... او ... بود و ... اندام ... گلاب آید

و جایی که ... کند ... زنبوران هجوم کنند ...

...خلقی به شدت خود را قوی و دوست دارد و اوقات ...
دوستان را و زیرجستان را بشارت فراوان گفت طعام اندک خورد
بسیار بود و در ظاهر چنان نماید که ... ما به ... کسب
... باشرت تمام نتواند او را از غایت نادکی با ذوق
ولذت ... میانه بالا ... نیکل باشد باشد ... گرد و ...
... و ... اندکی ... و ... جمع
و ... نک جیی کشاده سینه و ... نان بزنک ... شد ... بود
بود و گفتار شیرین ... انلام و بوی اکبین آید زود ...
و زود ... کند ... مزاج و خنده باشد ... د ... که ... دماغ
کوشت دو ... دارد جب و راست ... سیاه ... نکر
... نباشد و بیک جا قرار نتواند کرد از حرکت بسیار ...
اکبین و ... او میل باشد ... راحت و ... خواهند
... مباشرت تمام تواند او ... نیکل با لذت و ذوق باشد
... را مطیع کرد اند ... حا بلوس باشد ... در غایت
... باشد ... نیکل بود و ... در ... جنس
... کرد و کوته کردن قوی ... بود انکشتان خرد و سطر ساق
... و ... کردن کن پای خورد و بر ... بستان ... بر
نیل

بجل دهانت خوی حک جو وجود از اندر [illegible] خوشی
آید زمرد هرکز سیر مانند شود و بهمن چیزها تلخ و ترش
کوهه درهوای حیدان لذت نباشد [illegible] نیکل اغر بود ولیکن
ما [illegible] ساق باریکی دست و پای او دهان بود یی اندام
[illegible] کرد [illegible] حک [illegible] خوی [illegible]
[illegible] مسال باشد [illegible] حشم [illegible] خوش [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و مقاله بود اشعر [illegible]
[illegible] طعام بسیار خورد و [illegible] علت
[illegible] خوی مال [illegible] دل [illegible] باشد و
[illegible] و [illegible] بود و [illegible] ساق
[illegible] بود [illegible] کل بطور خویش خوش [illegible] میل او
[illegible] منتظر باشم [illegible] را [illegible] مزاج خوش
آید و [illegible] او مزاج [illegible] باشد [illegible] را خواب [illegible]
خوش آید و میل او بسیار [illegible] باشد بزبان [illegible]
و [illegible] را [illegible] خوش آید و میل او بسیار
[illegible] باشد [illegible] با اول باشد [illegible] کشد چیز
را دوم باشد دل برود کشد [illegible] را سیم باشد دل

بر ... کنند سیکی تا هم وقت شب و روز دل بر مرد کشد

و مباشرت غلو تمام باشد بعضی از اطبا اندکه ایشان خام

مو باشند فی الجمله دو سه روز اگر نفس مرد با ایشان ...

... حیلها قرار جاره سازند بفرمان حق سبحانه وتعالی

... عورت که اندر رحم کند باید ... دو ...

... حیض ... چون مرد ... [illegible]

دلیل است که نطفه در رحم قرار گیرد ... [illegible]

روز صحبت کند دختر اید و اگر سیوم ... [illegible]

و اگر چهارم روز صحبت کند دختر آید ... [illegible]

حکم دارد بعد از ده روز هم ... رحم ... شود ... [illegible]

قرار گیرد و حمل باشد و اگر نفس ... [illegible]

مشغول آید بفرمان حق سبحانه وتعالی   اگر ... [illegible]

خون حیض برنگ معصفر باشد ... ناف درد کند ... تمام

گردن شود آب منی در رحم آید قرار گیرد بفرمان خداوند تبارک

وتعالی ... پنج بر باره سه درم با شیر ... سه روز بخورد در رحم

قرار گیرد دوم اگر بلغم در رحم عورت غالب شده باشد خون

حیض رنگ سرخ نماید و شکم گرم باشد و نیز دل بسوزد و ...

ظاهر

تمام گردد   هر روز یکی و بیضه کرده عین ... طعام
و نبات و خاص حبات هم با منجبر شیر ماده گاو تمام بجا کنند و بعد
بخورد حمل گیرد باذن حق سبحانه و تعالی .   اگر رحم
رطوبت باشد چون حیض بسته بیرون آید دیگر ...
تب غالب باشد   اگر زیر ناف ... ریزه کنند
... بسیار باشد و دهن بد مزه شود و اندام گنده نماید
باذن حق سبحانه و تعالی   ... بلیل دراز و سنده هم بلیل
... از هر یک چهار درم بجا کنند با دو سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند
بجام بالا بید ... روز بخورد بهتر باشد و حمل گیرد   اگر
... حیض وجود عورت جمع شود اثر کردن ظاهر گردد
آید خون حیض سیاه و دام باشد از زحمت بسیار
بیرون آید و کمر درد کند و اندام کوفته نماید تب ظاهر گردد
باذن حق سبحانه و تعالی علاج پنج بیسا بجیر سبید و بلیل دراز
و مویز کلی از هر یک چهار درم با دو سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند
بجام بالا بید و سه روز ... جمله کنند بخورد نافع آید باذن
حق سبحانه و تعالی   سیوم ...
قرار ... و کبیت ... ان ...

حکما ان تا [illegible] را [illegible] پنجاه سال باشد ال هر زنی که [illegible]
بسیار گشته و چشم او سرخ باشد او [illegible] باشد هر زنی که [illegible]
[illegible] بسیار با [illegible] خو [illegible] بیاید و [illegible]
تا [illegible] بینی او با دل [illegible] شود هر زن [illegible]
نکرده او [illegible] ناف خود [illegible]
بود [illegible] بود [illegible] بیکار بود [illegible] بود
هر زنی که [illegible] و [illegible] و خوش [illegible] که [illegible]
که [illegible] هر زنی که [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] آید [illegible] هر [illegible] او باشد
[illegible] و [illegible] حاجت [illegible] و [illegible]
بدارد هر که [illegible] آید [illegible] که [illegible]
او باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] دارد [illegible] بال [illegible]
او [illegible] باشد و هر زنی که انگشت [illegible] او را
[illegible] باشد خواه [illegible] خواه [illegible]
[illegible] باشد هر زنی که گردن [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

بهره نباشد و هر زنی که انگشت دوم از باقی بلندتر باشد
شوهر دوم نا سوم یابد هر زنی که انگشت باقی او کشاده
باشد و خلق و خوی ناشتا و از دین برخاسته باشد پرسی
و بر بدی این شوی و خر سوی این بتقدیر الله تعالی است
اما حکما این را بخاصیت نهاده اند شناختن قرار
طبع مرد یا زن طبع که قرار گرفته است باز دلیل آنکه
زمان حمل بگذرد شیر خون بخود باز آید گران نماید و
خانه شود و تشنگی سیاه و اندام بریدن گیرد و نشانی
حمل آنکه چون یکماه شود رنگ نا سیاه شود مری سبز
عیدت با بستند چشم روشن گردد و دل بسوزد
و بوی گرفتن نتواند کشید و دهن بد بو شود و جیزی
کهنین زنان خورده باشد از روی کند کرم و جز خبث
آید بر سر جمع آن خون یافته باشد الطعم الطعم تر نی از
کند که در بچه جنبش آید و صورت فرزند مانند
کجون عورت از عضو بیرون آید غسل کند روی
نکرده بیند فرزند ماند اکنون می شود هنوز نطفه
نگرفته است و فرزند موجود شده پس آنان حکم فرزند

[illegible] عبوری افتند مشفار و حکما تجارب کرده الله [illegible]

[illegible] الا کر جون عورت از حیض پاک شود و سر بشوید [illegible] کرد ان

[illegible] الا افتد از [illegible] ما کس [illegible] از [illegible]

[illegible] شود جون شوهر او صحبت کند حق تعالی فرزند [illegible]

صورت [illegible] دانند پس حکما [illegible] کرده اند که عورت

را هیچ بهتر از ان نیست که بعد از غسل [illegible] خود یا روی

فرزند خود و اگر از ایشان حاضر [illegible]

خود را بنه بیند تا همانه صورت [illegible]

فرمان حق سبحانه و تعالی که [illegible] است [illegible]

[illegible] دن در بستن حیض و علاج [illegible] [illegible] خوردن

خورند که در حال حمل [illegible] بدانک علامت [illegible]

[illegible] فرود می شنید [illegible]

[illegible] و اگر ان [illegible] که خداده است نبود [illegible] حق سبحانه و تعالی

[illegible] کار [illegible] و ازموده کرده شده است [illegible]

[illegible] از [illegible] نماز اغاز کنند یک سوی

[illegible] عورت مستحاضه [illegible] نیکو شود [illegible]

حق

حق سبحانه و تعالی برگ اونکه قدری بر دست ملا

جمائل عودت سخاضه نداند بر تا نک او امداد طلبی آنچ

حال نیکو شود نیز صحت یابد بحق رسول الله صلی الله

علیه وسلم توب بر ستاول و داده علف و بیخ سهلی

و مرا حل اب سخاضه بر کیبد سخاضه نیکو شود بفرمان

حق سبحانه و تعالی بیخ حلابی با آب دار علف ابت کند

با تر بیخ سبی بخورد تا سه روز سخاضه بر شود نیز شب

بیخ با بیره دقاو سایل سخاضه نیکو شاید

بفرمان حق سبحانه و تعالی و داده است

فرا سایه وضع حمل بداند که تا عورت را درد کیرد

نیکا مثل آنکه تا کاپنج بخورانند درحال وضع

شود بیخ سرس و بیخ بانسه و بیخ اونکا هر کدامی که

از بن سها دهکه کبر بر کشد تمکر عورت بلند درحال بچه یا

شاید زآید بفرمان حق سبحانه و تعالی شیر زقو نیان

تا نک عورت دهنده کرفته بخورانند اسایه بزاید بیخ

سرنیل شبیل همان ساعت که بر کنده باشد تازه تمکر نیلد

درحال خلاص یابد اکرچه بچه مرده و اجام در شکم باشد

بیرون آید اونکه نه دهم شود بیار بخورد دو ساعت صبر کند آنچ

مرده باشد در شکم مانده در شکم بیفتد و بیرون آید

و دیگر بنویسد [illegible] یا بد اینست بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت

والقت ما فیها وتخلت واذنت لربها وحقت [illegible]

در قدح بنویسد بمشک و زعفران بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا انت الله الحکیم الکریم سبحان رب العرش

الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما توعدون لم یلبثوا

الا ساعة من نهار بلاغ [illegible] بشوید [illegible] تا بخورد

و دعای مذکور بر کاغذ سفید بنویسد بر بازو

چپ ببندد و بر ران چپ ببندد [illegible]

بحال [illegible] رحیم

شکل [illegible]

[illegible] حال [illegible]

و تعالی

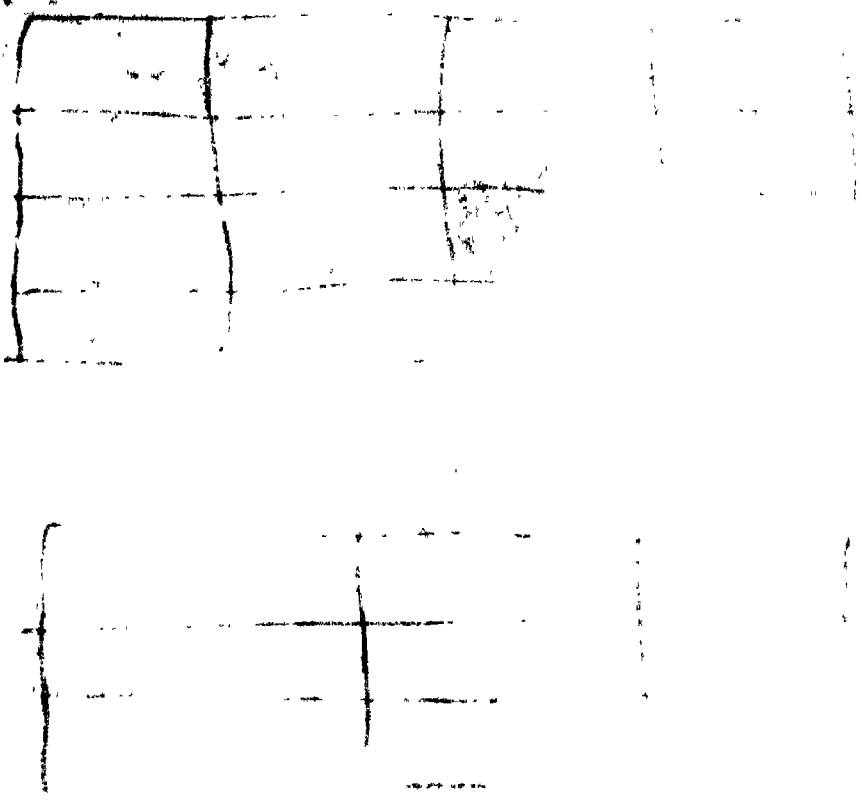

برای خلاص کردن به سوال جواب نامه
بنویسد خلاص شود. بزمان حق سبحانه تعالی ابنت ربط
د ن حاوند لا بینما بر سوال اب نامه
بنویسد در زیر دست و پای فرزندان خود زور کند بشکند
فرزند آید در بن بزمان حق سبحانه و تعالی مجب و ازمود است

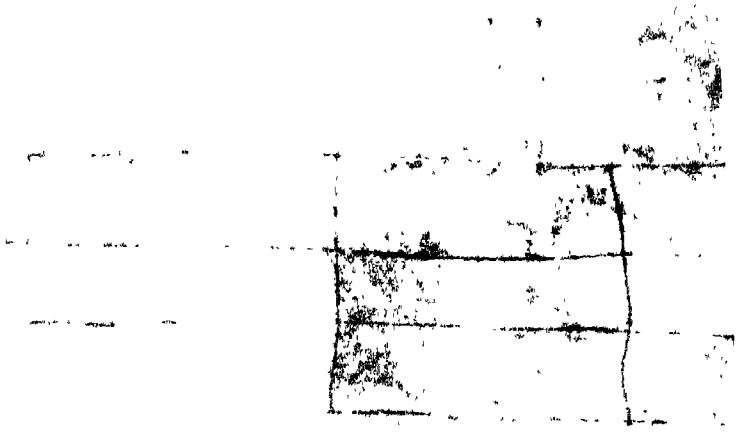

[illegible] کلمات را بنویسد و در [illegible]

[illegible] یا حق یا رحمن یا رحیم بگشاید و [illegible]

[illegible] انیت الشکوک الکون یا حق و [illegible]

[illegible] العظیم ایضا اسامی اصحاب کهف [illegible]

[illegible] کهف الذین [illegible] اکسیما [illegible]

لیوس کسنا طیوس [illegible]

طیر برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible] افزودن شیرابین تعویذ را بنویسد بالای [illegible]

[illegible] آفریدگار شود در زمان حق بجهاد و نوابی

[illegible] واز موده گردد شده است بسم الله الرحمن الرحیم

یا من ما فیها هل نذی لعم من با فته اللهم انی اسالک

یا سید السادات یا عالم السر و الخفیات یا مجیب الدعوات

[illegible] و یا

... الحاجات ويا جميع الحاجات
... يا حي يا قيوم يا ذوالجلال والاكرام وصلى الله على محمد
... محمد وآله اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين
اگر ... خورده كم شده باشد بر سبيل عودت اين
... بسيار شفا يابد اللهم يا
... سورة يس ... سورة ياسين
... خود بنويسد و بشويد و بخورد و اگر ... بر بستان
... باشد بفرمان حق سبحانه و تعالى ... شيردهان
... ديگر ... ميله وارد برخ با شير مادر كاو حديث كند
... روز صلاح و مقوا تمر خورده ... بسيار شود كه بعد خوردن
... بفرمان حق سبحانه و تعالى ... خورده است

... مادر جنب است و از بدو جنب است واز بدو
... اول از اول و چنين ... كه پسر جوان بود يا ما
... جنب از ما در گوشت و خون و چربي و مغز و استخوان و مك و جگر
... و شش و معده و منعطا و رنگ از او دارد و اگر مادر غذاها
... صالح خورده فرزند رنگ پاكيزه و نيك با شد و اگر غذاها

سی خورده است الا فرزند نشد ... خوری

خارج ان کیفیت باشد عقل ...

فرزند در وجود آید تعلق بفضل ... قدرت ...

کرد لیل بر فرزند نشد و مادینه ... است یعنی ...

حال حمل بجانب ... راست کرده ...

وی جنب کردن است علیل ماده ... اگر ...

پ را ... ترکند و ... خود شاف ...

... شهوة عورت و مرد ...

... باشد ... خورد شهوة کم شود ...

... اصلا ...

... اگر قضیب ...

یکان ... با شراب و شیر یکجا کرده ... عمل

... شهوة شکند ... دیگر اگر مرد ...

... و اصلا مجامعت نتواند کرد ...

... آزموده است

علاج ... عقیم ... حمل نکرد اگر زن عقیم باشد

... از حیض پاک ... شود ... یکان ...

ولیکن تخم باد اس کند تخم د تا لیخ علت برد و نطفه را کبود
[illegible] تخم برنج با شیر اد کاو [illegible]
[illegible] خورد هر با [illegible] علت آنرا دفع شود یا نبه [illegible]
[illegible] تب ها پنج کتابی خرد کسیه باشد کل او
[illegible] حویج بکرد [illegible] آنی فرزند نرینه [illegible] زی
شده [illegible] گرفته [illegible] حمل روایت صحیح است از پیغمبر سلیمان
[illegible] علیه السلام که دختری داشت او را بشوی داده بود
[illegible] سال او را هیچ فرزند نشد سلیمان علیه السلام به
[illegible] تک شد بود [illegible] فرمان داد تا همه [illegible] جمع
[illegible] جمع شدند [illegible] بیان تا که بجهو
[illegible] چه باشد [illegible] گیرند حکمت حبست مغز بریان شش
[illegible] علاج بیان [illegible] اول علت باد هریک علت باد در
[illegible] او باشد چون مرد با او صحبت کند [illegible] کرد علاج
زعفران و مادکاو سیاه یک دنگ، زعفران آنرا کاو زاغ آنرا بشت
زاغ سیاه یا بط هردو یکجا بیامیزد و [illegible] بنیه نخل و شاف کند
بکلید محبب و ظاهر از مرد باشد چون مرد با او صحبت کند زرد بیماری
او زردی بود باشد چون مرد با او صحبت کند زرد بیماری

دیگر علاج هلیله و بلیله و آمله و صمغ عربی از هر یک جزو
ادویه را بیارد و صمغ عربی سائیده و نصف کالو را بیت دانه
بیامیزد و حب بسته کبود بزرگ شیاف کند [illegible]
باید گیرد سیوم نوبت پاک زعفران [illegible]
چون مرد با او صحبت [illegible]
زعفران ناخ اندر و زعفران سیاه و قرنفل این همه [illegible]
سائیده در پیه خوک [illegible] شیاف کند [illegible]
بار گیرد بفرمان حق سبحانه و تعالی
او کوشت زیادت شده باشد چون مرد با او صحبت
[illegible]
تا رسیده از دی [illegible] نکرده [illegible]
علاج زعفران [illegible] سیاه و زعفران [illegible] خا [illegible]
[illegible] از [illegible] بلیله آمد [illegible]
[illegible] شب شیاف بر خود کیرد بعد از آن [illegible]
کند و [illegible] بار گیرد بفرمان حق سبحانه و تعالی
[illegible] حیض بسته شود [illegible] با او صحبت کند از آن [illegible]
[illegible] علاج زعفران [illegible] خانگی و زعفران ناخ سیاه
و زعفران

زهره روباه ... را محبت کند ... نگیرد زن

خود شاد کند ... بار زن با خود مجامعت کند

... کند ... صحبت کند بار دیگر ... هر زن که آفت

... را ... چون مرد باوی صحبت کند

... ... آید چون حیض ایشان

... ... و ام عراق و ی ... انکبین کند

... ... زن ... برد ... زان بر ... خود

... ... نگاه دارد و چون ... شود ... نباشد

... حال ... خواه از ... خواه از ... ریاضات

... چون ... باشد ... و ... رو باری ...

... ... حال خود مجامعت

... الله تعالی ... بگیرد ... کرده است

... نازاینده از دو چیز باشد یا مرد نازاینده

باشد ... بستاند و آن روز که زن را حیض

... ... بستاند با او یار کند

اگر هر دو ... شوند ... فرزند شود و اگر آب جدا ماند

و خون جدا فرزند نشود ... در آغاز حیض استخوان

دیده کند و تخم دیگر دیده کند بدانکه اگر [illegible] باشد و علاج باد و [illegible]

باز کند شده است تخم تولی با [illegible] [illegible] بسیار [illegible]

و اگر حیض نباشد بازگردد دیگر [illegible] [illegible] کند [illegible]

و ازان [illegible] کند هر شبی ازان یک [illegible] [illegible] دو شب [illegible]

باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که روزی [illegible] [illegible] [illegible]

بر تخت مملکت [illegible] بود [illegible] [illegible]

آمدند و [illegible] یا رسول الله ما را فرزند [illegible] [illegible]

جیست [illegible] سلیمان علیه السلام فرمود [illegible] را طلب [illegible] [illegible]

بحضرت آمد [illegible] [illegible] [illegible] گفت یا نبی الله [illegible]

[illegible] علم [illegible] ایشان را [illegible] [illegible] شود [illegible]

کدام است [illegible] کشته باشد تخم [illegible] [illegible]

بازگرفته و بسته تخم راه نیابد سیوم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] باشد تخم [illegible] بنغتل [illegible] آنک [illegible] [illegible]

باشد هر بار که تخم افتد [illegible] نخورند پنجم کرم شده باشد

تخم [illegible] خون شود برود [illegible] آنک [illegible] سرد شده باشد

[illegible] الله [illegible] آنرا اسبب دیو [illegible] باشد چون

[illegible]

...رد و اهم ابیاد منی جدا شود دیوان تخم ببرند و فرزند خلق نشوند
... سلیمان ... که علاج ایشان چیست گفتند
اول آن مردم ... منزه دانه ... شانه سازد
... شود ... حق تعالی فرزند روزی کرداند
... شد ... آلکد ... روغن ...
... شانه کیرد نزدیک کند فرزند ...
... حق سبحانه و تعالی ... چون ... گوشت
... باشد ... [illegible] ... کند بازو
... روز شام ... بار کیرد
چون ... کرم شده باشد ... آب ...
... بعد از حیض نزدیک
شوهر رود بار کیرد بفرمان حق سبحانه و تعالی مجرب و ازموده
... باشد ... آلوزه و روغن تخم
... و کلاب ... و نزدیک شوهر رود بار کیرد بفرمان
حق سبحانه و تعالی ... کسی را آسیب دیو باشد
این تعویذ ... مشک و زعفران و کلاب بنویسد
... بار کیرد تعویذ ...

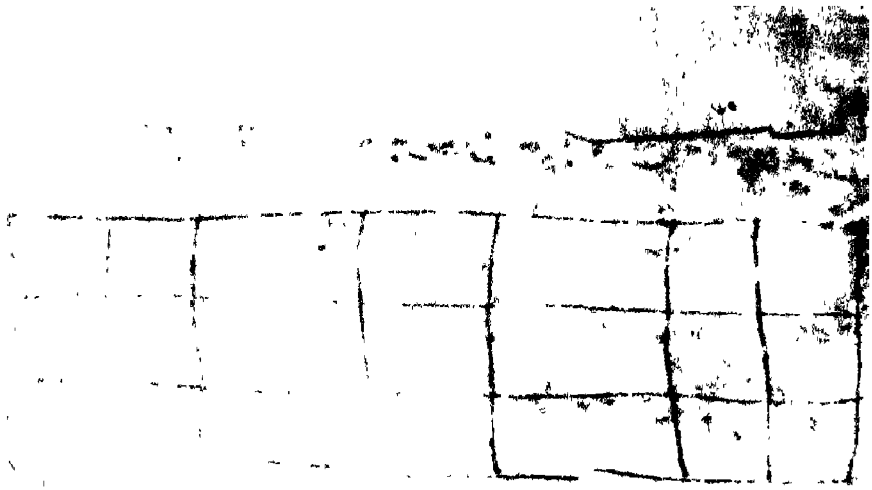

بچه معلوم شود که کدام عاشق است چون مرد [illegible]

و اگر [illegible] شده [illegible] است و اگر

کند و از [illegible] و اگر [illegible]

زنم [illegible] شده باشد و او را [illegible]

باشد و اگر [illegible] درد [illegible] و اگر [illegible]

درد [illegible] باشد [illegible]

بار کرد بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible]

تخم از حیض پاک شود و این تعویذ بنویسد

و او را خوردن دهد همین که شوهر با وی صحبت

کند بفرمان خداوند تبارک و تعالی حمل گیرد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یا ذو العرش الکریم و الملک القدیم

یا الله یا رحمن یا رحیم یا ستار یا غفار یا احد

یا صمد

یا سلام وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

[illegible] اگر [illegible] خواهد

[illegible] این تعویذ را بر نان کنم بنویسد وطالب حلی

[illegible] بدهد تا بخورد بس

[illegible] اگر [illegible] نوزند روزی

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] قبل کل حی وبا بعد کل حی یا حی حین

[illegible] یا حی یا قیوم یا

[illegible] یا منان یا دو [illegible] ال والاکرام یا مقلب السموات

[illegible] عبدی عن اسمی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان

[illegible] الحی القیوم والاکرام یا ارحم الراحمین یا ارحم

[illegible] حاجتی

اگر کسی را فرزند نمی شود

[illegible] که بران نشود باید که این آیت را بمشک وزعفران

بنویسد واین روزه [illegible] روز بنویسد روزه دارند وغسل

کنند وچون وقت نماز شام شود این تعویذ بنویسد

افطار بدان آب کنند وهمچنین باید که تعویذ دیگر بنویسد

فرزند نبود تا ملت جهل روز بسته باشد چنین

هیچ وقت ازخود جدا نکند و عمر بسیار ...

شود و از این ایما هیچ شکل نباید ...

چند هزار کس را حق سبحانه تعالی فرزند کرامت ...

المیعاد قال ... ولو ان قرانا ... به الجبال او

قطعت به الارض او کلم به الموتی بل الله الامر ...

یحق والصـ ... ادراک ما الـ ... النجم ...

کل نفس لما علیها حافظ فلینظر الانسان مم خلق خلق

من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب ...

خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ...

لو بندهٔ هر زنی راکه فرزند نمی شود ...

را بنویسد و در وی پیراهن در بندد سخت ...

خدای تعالی فرزند شود ... خواهد بیا زیاد ...

خشک بند دان ... بارکیرد ناصعا بوزن ...

ا تبین بسم الله الرحمن الرحیم عل عا عا عا عا عل عل

لم لم لم صم صم صم صم صم صم صم

هو هو هو ... هو ... بحق هو هو

هو ... هو ... هو ... فرزند

... دعا ... ا بر خود دارد حامله شود

... نشاید ... سخت نبود و او بار نگرفته باشد

... بسم الله الرحمن الرحیم

هو هو ... هو ... هو هو با هو

الله الله الله الله الله ...

حی حی حی حی ...

قیوم قیوم قیوم قیوم ...

قیوم قیوم قیوم قیوم وصلی الله علی خیره

خلقه محمد و آله اجمعین ... فرزند نی شود

... باره کاغذ بنویسد ... چهار

... بوقت مجامعت ... بخورد و دو ... بخورد

بفضل الله وکرم الله تعالی حمل گیرد بفرمان حق سبحانه وتعالی

انیست

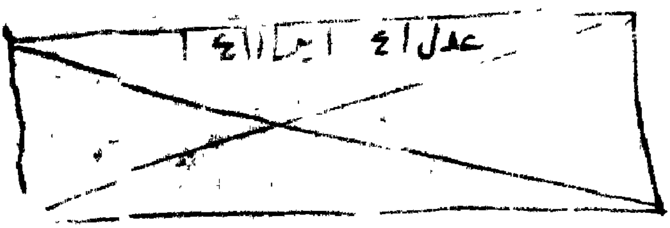

اگر زنی بار نشود بخورد این تعویذ با جرو ... ی
و تعالی
خود شد و نکاح کند ... از ... شود نوزاد ...
انبت ط الا الا ا ماه ... اگر گیرد
اگر زنی پنجاه ساله را عقیم باشد ... پسر شود
باید بر یک سیاری اندازد و ... ترکند
... سیاری تا نزده ... این دعا شوید بخورد تا حد
یکماه حمل ماند و یکی ... بازوی جیب شد عورت
... تعالی ... شنا ... عثما
... کند انبت دعلا ... ها اه اه
هر ... هر هر ده ... عر عمر
ااا یع کل ... سلمان داد ...
اگر زنی ... حبل ... است این تعویذ
بنویسد بشوید بخورد ... اگر دختر باشد ... آن
خدای تعالی بگردد پسر شود بسم الله الرحمن الرحیم ...
الله تعالی ذکرا ان کان ی ... اگر خواهد که فرزند
نرینه شود این را بنویسد خورد ... و دیگر بنویسد
... بد فرمان حق سبحانه و تعالی فرزند نرینه ...
شود

[illegible] انبیت وهو الذي یصورکم [illegible]
الا الله الا هو العزیز الحکیم والله یحیی کل شئ العلم وانبا
[illegible] مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وا
وارزقنا وانت خیر الرازقین

[illegible] حق تعالی شکم مادر پروش آید باد غرکاوهنت [illegible]
[illegible] کند ربیع [illegible] سرحان [illegible] بستاند هم
[illegible] کند آن پورا وحد کند کودن ناقص زان
[illegible] بستاند از [illegible] وام الصبیان وکفتار کودکان بیش
[illegible] بزدان حق بسعاد و قلبی [illegible] ندهی و مسئل و شیرال
[illegible] بستاند نقص کند که زیک تا کی سواح
[illegible] باشد انکاه هر سه چیز یکجا کرده باد وغر
کاوجمرا انتنه کناه جله خوساه و نرد بود بیج وکفتار
ام الصبیان و باد دعا خالق دفع شوند تا بزیک شود جمع
انکند بزدان حق سبحانه وتعالی مجیب و ازهوده اعلم
باد بینک و نخم یاد و اصل هر سه شعبه بیا یزد کمی کند
خوبا لدیچ صاحب عقل وحفظ کرد و وصیان حق

شود آمرزود بر سیاه ... کیرد   اگر کودکی را ...

... باشد ... هر کاو شود ... اندازد ...

... نیکو شود بفرمان حق سبحانه تعالی ...

... خدا است   زحمت کودکی ...

و با بیماری کنند ... ایام ... کودکی ...

... شود ... زود ... اگر زحمت بسیار ...

... باز کرده و آدرد ... صحت ... اقسام ...

نیشتر ... جون غرق شود ...

... انبیت ولو یواخذ الله ...

علیها ... دابة ولکن یوخرهم الی اجل ... فاذا جاء ...

لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ...

که ... باز نکرد علاج مانع حمل ...

و ... ازجاج شاه ... حمل

نکرد بفرمان حق سبحانه تعالی ... کرده ...

... دعا ... دیگر

... سبیل با روغن ... باز ... بعد ...

... روز بخورد بعد حیض هرگز نیاید ... اگر ...

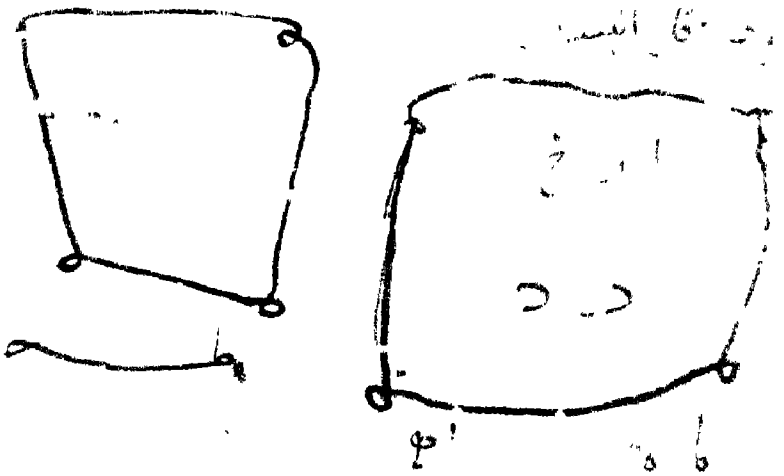

... و یکی افتاد ... هوا هر دو شاخ ببرد بستاند هرید را
نبشاید ... نشست که شاخ ایستاده و افتاده کدامست
بر خود دارد چون خواهد که عورت را بندد چون ...
فارغ شود بعد از جماع بر شاخ ... افتاده است ...
بندد عیب چنانکه او نداند دو ... خود ...
بدان ... عورت وصال کند بر شاخ که ایستاده است اول ...
عورت ... [illegible] جماع ...
... و دیگر همه بار چون خواهد ...
شود بعد از جماع بر شاخ افتاده ... او ...
بسته شود همچنین هر بار کند — بستن عورت ...
... بزرک که ... زهره او ...
... کند و با عورت جماع کند ... شود ... خلوت
نتواند کرد — بستن عورت روز ...
خام ... کرم خراطین ... کند و ...
همچنین چشم بسته بپای باز کرد ... تا ...
... زیر زمین بدارد باز چشمی بسته بستاند باکرم مذکور
... باریک بساید چون خواهد که بر عورت برود بر آب
بساید

باید بر قضیب طلی کند بدان عورت جماع کند ... گردد

می باید که چون از جماع فارغ شود قضیب را با کاغچ(?) بشوید

... [illegible] ... خواهد که بکشاید قدر آب

... قضیب بمالد ... کند ان عورت گشاده گردد

... [illegible] ... مصطکی ... [illegible]

... [illegible] ... نباشد ... [illegible]

... [illegible] ... خود دفن کند هرگاه ... کند

... [illegible] ... دفن کردن نباید وان محل اردی فراموش

... [illegible] ... کند واب ... کند ...

... [illegible] ... کرده والـ... زرهم نباشد ...

... [illegible] ... بگرداند ... گشاده گردد ...

... [illegible] ... مجرب وازموده است ... مجهت

... عورت مرد ... را بریان کند وخشک کرده

باید ودر وقت مجامعت با شهد یکجا قضیب مالد

بسته گردد وان مرد جفت دیگر قادر نشود الرمیم

ماکیان را با مرهم ... برقضیب مالد و مجامعت کند هیچ

... یعنی ان زن بجفت دیگری قادر نشود بزمان ...

و ... ان ... با بیو او یکجا کنند و مرد ... که

مالدار ... که ... بجا او هیچ کس ... فن ... شود

مگر این هشت حروف ... که ...

برقین کند تا حضور بیمد ... کند ... خو

بنا ... جناح هیچ ... دیگر ... بروی ...

ا ... بلشا ... این حروف ... حاصل

... جماعت کند ... دا کردد ... حروف ...

ا ک د ع ه و د

بستن خوردت ... بجای ...

کس را خون ... باشد ... کند ... دارد ...

خواهد که ... عورت ... کند ...

سورا ... جماعت کند ... بسته کند ...

خواهد که ... تریفی خورده ... احوال ...

بفرمان حق ... تعالی ... اگر ... این را ...

کند ... عورت ... هیچ مردی بدان

... قادر نتواند شدن و نتواند نزدیکی کردن بفرمان حق

تعالی مجرب و ازموده است

وعید و وایه شوزنات جو ن ماه ... بنگل وایب ش
... کند فایده نواب بسیار باشد که حضرت حوجه کاینات
... محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
... است هر که این نقش در شب ماه نوبه بیند غمی لطف
... افتح رسد و شادی بیند و تمام ماه در خوشی بگذرد
... ان حاضر و مردود نشوند و دوستان
... هر نوشتن نوعی دیگر مشهور نیست

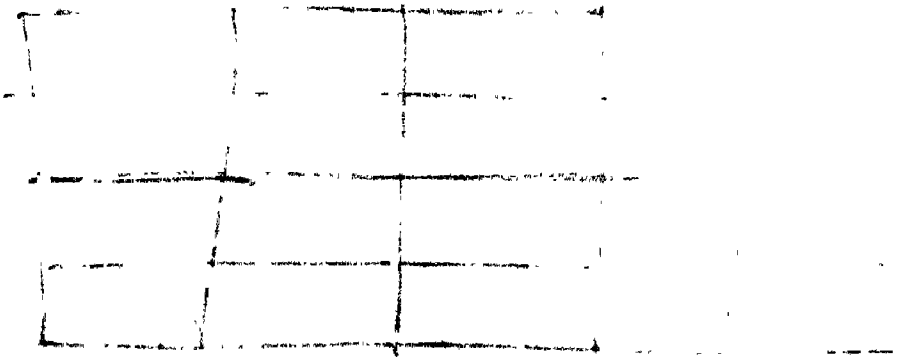

هر که دیدن ماه نو این نقش را به بیند
... ماه تمام هیچ بلایی و آفتی نزند ... بیاید و ران
... المعظم و ملک نامی شادی ها و خوشی ها بیند
بزمان حق سبحانه و تعالی و هر که این نقش را بر خود
نگاهدارد در حمایی نوایی او را هیچ بلایی و علتی

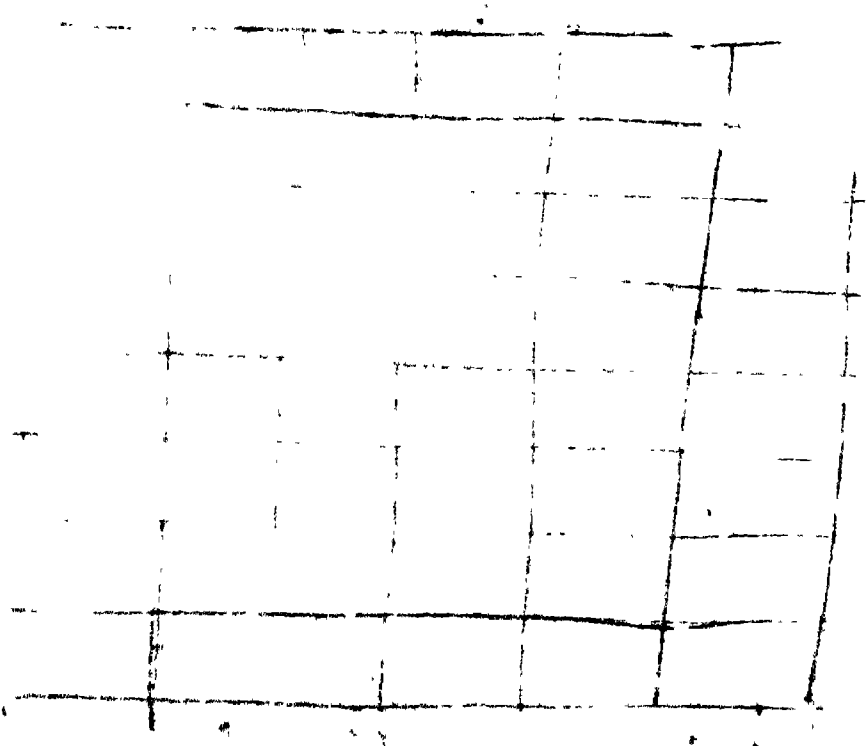

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم
قلنا علينا بالامن والامان والسلامة

و الاسلام من یزال نعمتک بنعمتک ، تحویل عاقبل
بحرمتک یا ارحم الراحمین
فصل در بیان تسمیه
بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] از الم و البلا و من الطاغوت
[illegible] حاجات بحرمت النبی و اصحابه اربعه
[illegible] اسماء الله صلی الله علیه وسلم ابا صدیق
[illegible] رضی الله عنه و عمر
[illegible] ابن طالب رضی الله عنه
[illegible] رضی الله عنهم اجمعین یا الله یا الله
[illegible] هر که این طلسم را بر خود نگاه
دارد از جمله بلاها و بلاها جن بلاها بهم باک
فوت و بلا اسود و علتها و زحمتها دیگر الله از جمله
[illegible] و علتها این کعبه و آلو اسبی ابول
[illegible] و خنام بامند این را بر و مال [illegible] صحت
یابد [illegible] نشاید و لا بکارد ندارکم بنو میسلد بر خنام
مالد بنکو شود و خنام خویشکل کردد بفرمان
حق سبحانه و تعالی بی شبهی باید در این شکل نیارد از

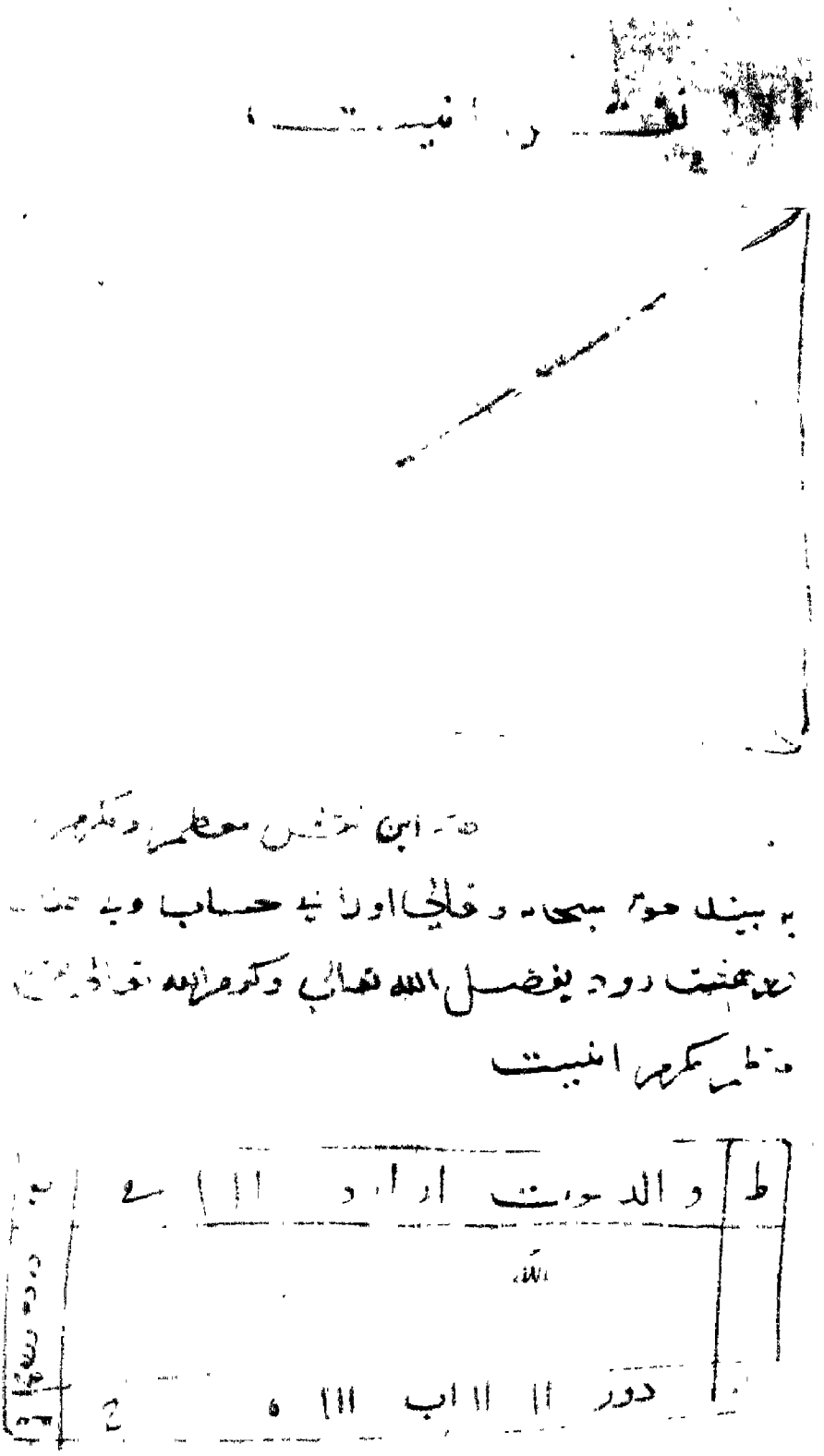

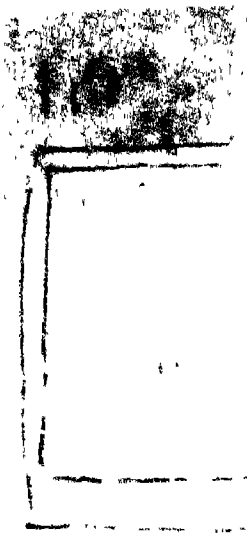

[illegible] و [illegible] هر که این چهار چیز را [illegible] سوده [illegible]
[illegible] کرد [illegible] بچند دوست [illegible] بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]

وهفت ویازده هر که این [illegible] چهار چیز را [illegible] با اطعام [illegible]
[illegible] و [illegible] کار نکند [illegible]

[illegible] که این چهار چیز را [illegible] خورد [illegible]
آوکرده ند بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]

[illegible] هر که این [illegible]
[illegible] کرده [illegible] هفت [illegible]

[illegible] که این چهار چیز را [illegible] اطعام [illegible]
ماند بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]

ویانزده هر که این چهار چیز را [illegible] کنند بلا [illegible]
تشنگی نگیرد بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]

[illegible] هر که این چهار چیز را
[illegible] بالدعوت کرده [illegible] سیزده [illegible]

[illegible] هر که این چهار چیز را [illegible] خون [illegible]
کار نکند بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible] وهشت

[illegible] هر که این چهار چیز را سوده در دست [illegible]
باز دارد

... حرف ... بزبان حق ... تعالی ...
... هر که این چهار چیز را ... خود
... چهارده و هفت و ده
... هر که این چهار چیز ... خود و لعاب ...
... بزبان حق ... تعالی ...
... هر که این چهار چیز را دوست ...
... و غیره ... نویسد
... هر که این چهار چیز را ... خود
... بزبان حق سبحانه و تعالی
... شانزده و شش و سه هر که این
چهار چیز را ... در کف پای و در دست باشد ... بر
... بزبان حق سبحانه و تعالی ... و شش و دوازده
... هر که این چهار چیز را ... حریر ...
... ندارد و ... ستوده ... خلق ... بزبان حق سبحانه
و تعالی ... شانزده و سه و سیزده و دو هر که این
چهار چیز را بر خود دارد در بازوی راست خود بندد جمله
خلایق او را دوست ... باشند بفرمان الله تعالی

[illegible] [illegible] [illegible] که این [illegible] [illegible]

[illegible] کار نکند [illegible] زهر مار بفرمان [illegible]

[illegible] [illegible] یازده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اندازد [illegible] آب [illegible] [illegible]

[illegible] نرسد [illegible] الله تعالی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] زخم [illegible] [illegible]

بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] [illegible]

و پانزده و یکی [illegible] که این چهار [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] کرد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هیچ علت [illegible] کار نکند بفرمان [illegible] [illegible]

[illegible] و دوازده و یکی [illegible] که این [illegible]

[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که این چهار [illegible]

[illegible] جمع کند [illegible] هیچ زخم [illegible] کار نکند

بفرمان حق

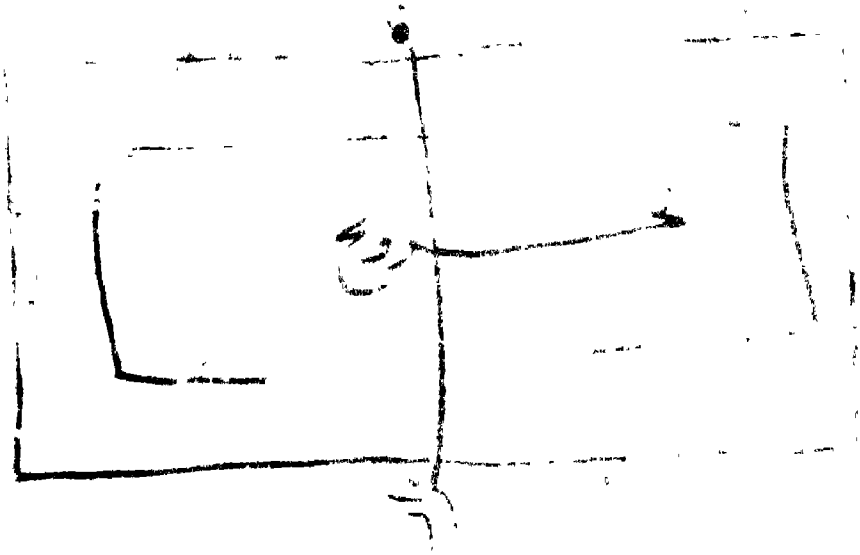

هر که این شرط بجا آرد خدای تعالی او را از همه
شرور بلاها نگاه دارد بفضل خود اگر در آب غرق نشود و اگر
در آتش افتد سوخته نشود هیچ کس بدی بدی نتواند کرد
و از زخم و از مار و کژدم و از هم بلاها و افتها ایمن باشد بفرمان

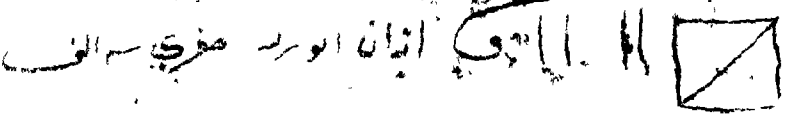

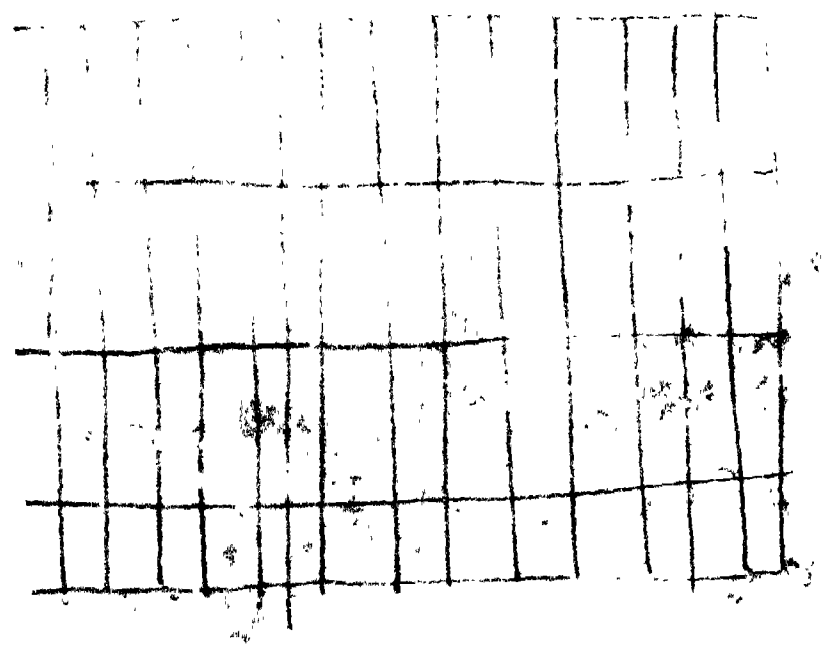

رو نبشته میشود امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از حضرت سید
کاینات مخر موجودات محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم باسم و جبرائیل
از جبرئیل علیه السلام روایت کرده است جماعت این آیه و چهار ده
خاصیت نیز دارد خاصیت اول انست هرکه این را بنویسد و بر دست
کسی ... خال از موضع ... هسا اند ... بحصد ...
هفت کوب ... و ... گفتار را داند و برد شود تمام
ولشکر را ... افتد خاصیت دوم ... هفت ... ان
... بشوید ... را بخوراند ایزد تعالی فرزند ... روزی
کند ... سیوم ... که بنویسد بنام دو کس ... ایشان
... و ... حود ... یکدیگر دوست کردانند اگر دشمن
باشند خاصیت چهارم اگر کسی را ... را برسی ... این حرز را
... بنویسد و زیر بالین او نهد و خود
بیدار باشد هرچه او کرده باشد در حالت خواب باز گوید
پنجم این ... بر پوست ترنج بنویسد در آب ... نیکی
و ... دو کس را خوردن دهد میان دو کس جدائی افتد
نعوذ بالله منها این کار شیطان لعین است هرکه این کار کند
... او هوا است ششم در ... آب ... رسید

[illegible] دیگر [illegible] بر [illegible] نویس

همه [illegible] آید بزبان حق سبحانه و تعالی [illegible] طبق

شب [illegible] روز [illegible] یا [illegible] شنبه [illegible] بنویسد [illegible]

صاحب خود را در خواب بیند ان احوال او چیز با [illegible] هشتم

نویسد [illegible] [illegible] حبزی [illegible]

باشد [illegible] در خواب بیند [illegible] یازدهم [illegible]

[illegible] بزبان حق سبحانه [illegible] دهم

اگر [illegible] دارد از شر ظالمان ایمن باشد [illegible] کردن [illegible]

[illegible] یازدهم اگر این حرز [illegible] بر خود بدارد [illegible] دوازدهم

و با بال اسب مجروح نشود [illegible] اگر [illegible]

دزد بیدا [illegible] بیار [illegible] چهار تیر دو [illegible] مقابل بنشاند [illegible]

هر چهار تیر وصل کند تا معلوم دزد میان تیرها [illegible] بعد [illegible]

[illegible] سورة والضحی بخواند بعد تمام دزد باشد تیرها [illegible] دزد

[illegible] و اگر دزد دوست میان تیرها اندازد دست بگیرد [illegible] الله تعالی

و شب [illegible] شب برنج [illegible] کند بامداد یازده بار [illegible] الم نشرح

و برنج بخواند دزد را خوردن دهد برنج [illegible] خوردن نتواند

[illegible] نتواند خوردن [illegible] عجب است بیارد آرد

[illegible] کند

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

جنانکه دایره نام شود نام کتخدا درمیان دایره درمیان بنویسند و دور
دایره دو چهار خط کاغذ دست کجی نام ابوبکر و عمر عثمان و علی
رضی الله عنهم بنویسند درمیان کاغذ مهر جبتله. بجلد نه سپارد
قرآن بدارد و چون کاغذ بدوده کرخنه باشد بدین بار کردن
بنصد امید است که [illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی

[illegal/illegible] بار اول [illegible] رسید
و [illegible] کوچک باز آید [illegible] حق سبحانه و تعالی
تعویذ معظم و کار عجب و [illegible] شده است

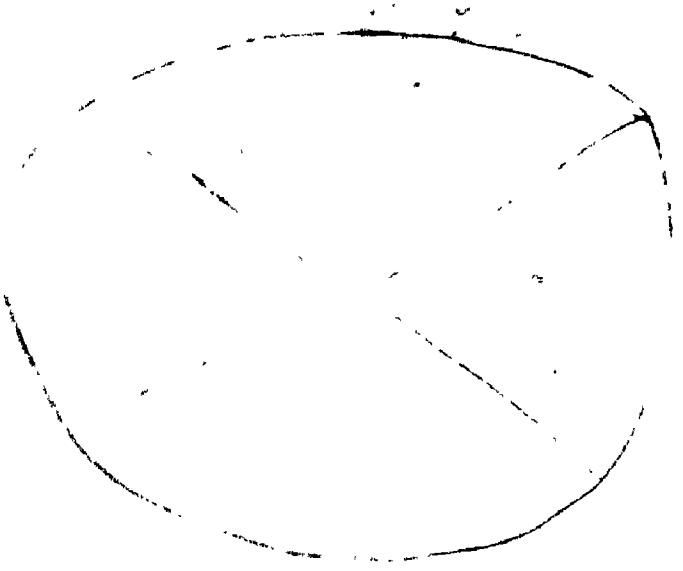

این نقش بنویسد [illegible] بار اول [illegible]
[illegible] کوچک بنویسد بار اول [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]
وارموده کرده شده است

ب پ	ط ۹	د ک
ر ۲		ج
و ۶		۱ ح

دگر

حاد باشد با عودة [illegible]

[illegible] است می باید که در وقت نماز
خمس جبل با رمضان و الضحی و رحیبان کوشه خانه با نکماز
و قاعده یکویل هرا به با آیل بزمان حق سبحانه و تعالی
[illegible] اورد با خود فائده است اسم بوده [illegible] برهنه
[illegible] جنب یا [illegible] می نخوردن [illegible] کی کهار [illegible] باد و
[illegible] [illegible] [illegible] کرده خورده
یکو شود زمان حق سبحانه و تعالی [illegible] وختکی از [illegible] این
[illegible] خواندنیست اُث نث منکم بری مایه ایچ حصول
کار کردن مایه بیمه یکبار برخاک بخواند بلصد وقت خواند
[illegible] [illegible] دست راست بردست جپ نهد بدست راست
[illegible] [illegible] وختکی برنخیزد یکو شود بزمان حق سبحانه و تعالی
[illegible] مجرب و ازموده کرده شده است [illegible] این ایه را خصوص
بار بخواند فلنا یا نار کونی برداً و سلاماً حق لَا إِلَٰهَ
إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ رد شود سوء مرد
جنایل انشاء [illegible] دوازده نام اسرار [illegible]
تعالی در خبر جنین ، [illegible] که این دوازده نام اسرار [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم اللهم يا شمخ يا شمخ ذا الاموا شيطون
[illegible] اللهم يا ذا [illegible] يلخوذون اللهم يا رغشون
[illegible] اللهم يا رخموث ارمي يبون اللهم
[illegible] اللهم يبون اللهم [illegible] اعيا ادوبو
[illegible] يلخون اللهم يا نورا رغش [illegible] يلخون
[illegible] يشطون اللهم يا شيراء [illegible]
[illegible] اللهم يا ملكوتا ملجا ملخون اللهم
[illegible] ارعد ارعي يزنون اللهم يا شمخ شيخا
[illegible] شيخ لامرون بين الكاف والنون انما امره
[illegible] شيئا ان يقول له كن فيكون سبحان الذي
بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون ربنا
[illegible] الرحيم
[illegible] ربك است اسم الله الرحمن
اللهم يا شمخ يا شمخ [illegible] شيطون
اللهم يا [illegible] اللهم يا جنوا يبون الله

و باید که در دیوار استوار بند [illegible] ابو تعالی [illegible]

با آیه موزون حق سبحانه و تعالی و صورت بعلایی وانی وکلی

که [illegible] باشد بنویسد و در بازو کا بندد ایمن باشد و اگر

[illegible] بنویسد و در بالین نهد کالای که کم شده

[illegible] جای او پدا اند و [illegible] در خواب [illegible]

[illegible] عادت کند آتش دو زخ [illegible] گاه [illegible]

و [illegible] حق سبحانه [illegible] کند و الرشیف

[illegible] انداز بیش خصمان بار ایلد وا

[illegible] دارد [illegible] بروی کار نکند :

[illegible] نویسد در آتش اندازد باز آید هر که

[illegible] دارد [illegible] در جنگها مظفر و منصور باشد و روزی

[illegible] فراخ گردد بفضل الله تعالی چهارده نام باری تعالی

[illegible] ازهوده [illegible] الله الحی [illegible] القیوم

یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] [illegible] یا [illegible]

اصوف [illegible] و قیل اصاوت ال [illegible]

دعا [illegible] با اسم [illegible] تعالی خاصیتها بسیار دارد

او را بنویسند باند بزرگ
او را بیند هیبت خود در دشمن او مقهور کرده دوره
آلود و کلاب بخواند بر رویه مانند آلود خون کرده باشد
پادشاه زود پادشاه هراسان گردد و زبان خلق خدا
بزبان بجاه بقای سوم
دارد مقهور کرده دشمن قادر
بود و ما
تا بود دشمن را بیمار سخت
خواند دشمن بیرد
شرکت باشند یا بر مسلمانان زور آورده باشند
کرت بر سفندان بخواند بسفر لشکر
بزبان خط بقای ششم بگشت
کلمه
لشکر شکند و هزیمت
خواهی
و دراتش
بر مشک و زعفران
در راه

در ... عشق نامه نمود ... عیان ... خود ... خواند

باز روی ... بیرون آید و ... کسی نه بیند این دعا چشم بند کرده

این دعا بر آب خواند بخورند دیوان و پریان از وی گریزان

اشند و ... خلایق مطیع او باشند

... کرده ... است بخواند با بر خود ... ار دو یا ...

... ماه ... کلمات ... و ... ایمن گردد

و ... دیگر ... بدو ... دعا ... است

... الله الرحمن الرحيم ... قرنیا ...

وسدا دا ... سعوا ... ازطا ارطبا ...

اهیا ... یا ... اشروتها ...

... ایل ... ابیل الطابیل اتمابیل ... طاسا ... سانیل

... اماتیل املاتیل اعمائیل سفائیل اکمائیل آکوابیل

مطوا ... سائیل ... قائیل ... مهذیل ...

... سائیل سبفیلسائیل قدفائیل ... ایل ... سائیل ...

... ل شطوائیل

مسطوا ... سمائیل ... متطهلی

... تو ... کسو رسیدا

۱۲۶

... ازبخ ابرائیل و شائیل اکا هابا
... مکائیل ... جمعائیل ... دیطائیل ... مطائیل
... مخائیل ... ارخش نوخ ... ازرائیل
... طرئیل ... ائیل ... ائیل ... طائیل انعام ... اسعام
... تعری شد ...
اللهم بحق هذه الاسماء السفرة ... الاربعة والروحانیین
بحق ... الزبور و ... القرآن ...
... فی ... وما ... من جمیع ...
... الجبارة بحق محمد واحد ... باذخس ...
برحمتک یا ارحم الراحمین ... رسول
الله صلی الله علیه وسلم ... شب ... صلی الله
علیه وسلم عطا شده بود برای ... این ...
... ایمان ... خود ...
... این ... خود ... خلق عزیز بود
... شب
... خواند ... برخود ... تعالی از ذکر
... و افتد ... اورا ...
... گردانند

... بیان از اسماء کبیر ... هر اربدی از دیوان چوبا کرد ...
... از اهل نیابت و از شر دیو و پری ... و کردم و سلاطین
... بر وی ... هر خدای تعالی او را از اد کند و کنا ... هم بیاورد
... که این تاجنامه را بر خود دارد هیچ پری و دیو پری
... فرمان حق سبحانه و تعالی انست لمن الله الرحمن الرحیم
لله یا حی یا رحیم یا علی یا احد یا صمد یا وتر
السلام یا مومن یا مهیمن یا سمیع یا علیم یا ولی
یا قوی یا کریم یا کریم یا کبیر یا متکبر یا جلیل یا قوی
یا عزیز یا مقتدر یا حنان یا منان یا تواب یا باعث یا وارث
یا محمود یا معبود یا موجود یا ظاهر یا مظهر یا اول یا آخر
یا حی یا قیوم یا نافع یا واسع یا رفیع یا مانع یا ذی الفوق
المتین ... رحمان وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

که امیر ارسلان بود او

... بود و بسیار ... ابادی و ملک
... بیافت و درین غریبی نامعقا ... تعالی
... صادق نبی الصفوا و ...

[illegible] سلام و بیعانه جبرئیل در [illegible]
اسرافیل ولخت [illegible] نبشت در لوح محفوظ نبشته دیدم [illegible]
در اول نامه [illegible] نبشته بود لا اله الا الله محمد
رسول الله [illegible] نبشته بود همین کلمه [illegible]
علیه السلام هر نامه را از این معنا تقریر کرد [illegible]
نامه [illegible] راست [illegible] دلبری [illegible]
یعنی [illegible] از مردن با جان [illegible]
[illegible] مراد دل [illegible] شود [illegible]
[illegible] بار جان [illegible] جانی [illegible]
[illegible] داری و جام باک [illegible] دبوی [illegible]
اری و [illegible] بدان [illegible] باره نان [illegible]
این نامه الخوانی هر مرادی که داری [illegible]
کند و [illegible] و تعویذ کنی بر کردن او [illegible]
بیش [illegible] اورا بایکند و [illegible] را [illegible] در عذاب [illegible]
[illegible] صورت کند چون [illegible] این نامه را بدان صورت
[illegible] این نامه را [illegible]
مردم بیرون ای
و [illegible] صورت [illegible] صورت [illegible] حال [illegible] صورت
را از [illegible]

... ت حملا کن ... نا عجا بی و اگر خواهی سیشا [illegible]
ن تا سعاله ... مردم بیرون ای و بدین شی ... شوی ...
نشه اسواکن بجامه ایا معها نبتعه با شی لبی ان شیشه ما
زمین زود برد رابه نامعها می خوردن و گوش دار عذاب
... ای اشان شنوی درون بکند که بشی و بوا عقاب
... و اگر خواهی کرد دیده بیدا ای و بدانکه نکند کس دزدی
... قدی شامی نه نتشوز تا نه اب صافی روی بن هنت
... نامعها بردی خواند و بگوکه حق این نامه اردر ... اگر
... نا رسیده ... بزمای تا اندرون قدح نکرم ...
... دهد و اگر خواهی که این نامعها بر کوزه پاک بنویس
... بنوی ان اب بدان کس ده که درد دستی داری چون بخورد ترا
... نه و با بنویس بشکل ... و کاب نیام ادوار اگر
برای ... دست بازوی راست ببندد و اگر برای ... است
بازوی چپ بنده عرض ... کرد و اگر خواهی لعبت جاروب
که در زیر زمین ... است ببرد ... ای ببارد ... بسبالا
... نامعها بدان ... و دران خانه که جا ... کرده باشند
... و درهان ... از شب تا دیگر روز بقدر ...

[illegible] جل این نامها [illegible] تمازم [illegible] کردند

[illegible] لعنت [illegible] مدفون باشد لرزند پس از نجا لعنت

[illegible] و اگر خواهی بر کسی بسخون عالب آیی و زبانش

بندی بنویس این نامها را درهم کرد بزیر [illegible] کن و بگو

بحق این نامها زبان فلان بر من بسته گردان او را [illegible]

پس نیابد و تو عالب باشی و اگر خواهی برای هم مرد [illegible]

زبان هم بسته شود نتواند کوف و [illegible]

بیابان [illegible] از خرد هم و شمنان این باشد [illegible]

لرزه گان و در زمکان این باشد و هر چیزی که بخواند [illegible]

برآید اما چون خواندن کرد بجیند این کلم بگوید و رفت

لا اله الا الله محمد رسول الله

[illegible] بحق اعظم و اکرم با تقدیر [illegible] بسم الله الرحمن

اللهم یا ممیتنا الذی لا تاخذه

سنة و لا نوم له [illegible]

نامها را بخواند و یا برخود دارد او را [illegible] عالب شود

در ساق عرش نوشته است و از تو این نامها افتاب

عتاب بکشن نداشت یا موکلنا الذی

بسط

و يقدر این نامیست کہ خلق را توڈی ان بر صفت این نام است
و دارنده این نام از دوی کج نگردد و کشاده روی باشد یا
لذهوح الذي هو الظاهر و يبقى كل شيء این نامیست کہ حق تعالی
جل جلاله کرده بنده از برکت این نام عفوی کند هر که خواهد
و یا برخوی دارد و گناهش که این بنده آید حق تعالی برکت این
نام او را بیامرزد و در گذرد و معظم نیست یا عیسی الذي
يبصر العميق و الدقيق این نام نیست کہ موسی
علیه السلام خواند و او را مرسلات گذشت خواند این
نام و دارنده این نام معظم بر دد شمن ظفر یابد بزمان
بسیار و تعالی اسعد مجربات و او مورد شده است یا
یا مطهبا الذي اذا اراد شيئا
ان يقول له كن فيكون
این نامیست کہ حق تعالی آسمان و زمین را برکت این نام بیا
فریده هر که بخواند و یا برخوی دارد هم کارها بر آسان
او جمع کرده و از خشم سلطان و آفت دیوان و بزبان

ت باشد بفرمان حق سبحانه وتعالی

الذي رفع السما بغير عمد این نامیست
کہ برکت این نام اسمان و زمین قایم است و هرکہ بخود دارد
از شر دیوان و پریان و از خشم سلطان و حسد حاسدان
ان ایمن گردد بفرمان حق سبحانه وتعالی انیست یا
حطب الذي ينجي الجبال من الضيق این
نامیست بجهت طالبان پیوستن خداوند باشد بفرمان حق
تعالی مجرب و ازموده است یا محيي الذي
يحي ويميت وهو العليم الخبير این نامیست
کہ بخدای تعالی مرد را برکت این نام زنده میکرداند و حیوان را
و دارنده این نام از هر بیماری صحت یابد بفرمان حق سبحانه وتعالی
مجرب و ازموده یا شفيع الذي لا يخفى عليه
ما في الارض ولا في السما این نامیست
کہ برکت این نام میکائیل علیه السلام قطره قطره باران بهر کس و هر
جای میرساند هرکه این نامها را بر خود دارد مراد دنیا و عقبی
بفرمان حق سبحانه وتعالی نامها مجرب و ازموده اند انیست

یا

يا من ينجي الذي غيرحة في البحر فنجاه اين ناميست كه ممكن نجات موسي عليه السلام بنشته است دارنده راجاودي وزبان جاري كار كه ندوتري ازوي در دل مومنان افتد بزمان سبحانه وتعالي اسم مجيب واورده اند اثبيت

يا اصباوت الذي يرزق من يشا بغير حساب مابقي الله اذو يخ صبوت اين ناميست كه محمد رسول الله روزجنگ بخيبر وفتح مكه شد هركه بخوانه دارد بهم دشمنان ظفر يابد وشيرين شكل بزمان حق سبحانه وتعالي يا طهيرع الذي نجا من القوم الظالمين اين ناميست كه حق تعالي موسي عليه السلام برحالوت كار زار كرد بوكلت اين نام نصرت وظفر يافت بزمان حق سبحانه وتعالي يا طهوت اليم رافع الله جات ويحي الاموات اين ناميست كه سليمان عليه السلام بركين داشت بملكت مصر رسيد وديوان وپريان بزمان شدند هركه بخواند دارد اورا سيب تواند ساخت وتوانگر گردد وغني صاحب دولت

بزمان حق سبحانه وتعالي محبب

يا طلعوا عنج الذي يغفر و يعفو عن
الخاطيين اين نامست كه حضرت بغامبر و خير حسر عليه سلا
بيوسته بخواندي هركه بخواند و يا برخود دارد از بي دا مو
بد بله آيد و هركس بسيار بي سخون كويد يا مسخ كنا
الذي يعلموا سر والعلانيه اين نا
كه جبرئيل عليه السلام مي خوانا چند انكه او را عذاب كردند ز
ني دانست بزمان حق سبحانه وتعالي محبب وازموده كه شده
است معظم اينست يا موطنقا الذي يا
ارفع منه اين نامست كه از هم نامان معظم تر هست
بخواند يا برخود دارد از خشم سلطان و بزركان و
و دشمنان ايمن باشد انيست يا طفاحا توق الذي
يا يجي للاطفال و المساكين اين نامست
بزرگي از غرق شدن آب و سوختن آتش ايمن كردانند بزمان
حق سبحانه وتعالي محبب وازموده اند يا ابل شلاي
الذي هو غياث المستغيثين اين نامست
كه بركت اين نام درماندگان راحت يابند و بحكم خلق عزيز باشند
بزمان

الذي خلق الشر
النمرة اسطل وافني يا سليم
عظيم است كه بر وي آفتاب وماهتاب نبشته اند كه
خوانند او را سليم بلا بي وافني نرسد وعزيز باشد پ
حق سبحانه وتعالي محب وازموده اند يا طوطي
رفع عن الناس كل
وسيله اين سبب كه از انسان بلا بي تقدير بر
اين نام بخوانند و يا بخود نگاه دارد از هم لاعاهات وآ
اين باشد بفرمان حق سبحانه وتعالي محب وازمو
شده است يا شحلوبا الذي نجا عن كل كيد
غيار فرد صمد حيا قيوم يا دايم يا ابد الصمدون
يا صمد يا حي يا قيوم يا دايم يا ابد الصمدون
دافع الله حيات ومحي الاعاهات يا طوطبا ال
رد عبد سليمان ملكه وهو دافع كل بلا وامن عن ال
اسطغي يا معبونا يا مالح الذي خلق الارض
بطوا معائهم اهو يا من هو هو يا من لا اله الا
والاخر والظاهر والباطن يا خالق يا حي يا

نزل القرآن على سبعة أحرف

اللهم اجعل يا محمد يا أحمد يا أحمد اذكره أحمد وعد
ايل شدي ايل يوم بوده امده تودرس ايل هو خلقتم
يا بنونا بنونا خلقتنا اخلونا ومحمد ايله خير خلقه محمد
واله اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

اوبي زيارتها كه پيغامبر عليه السلام مخواندي كه ان اورد
قديدي وظفر يا فتح هكذا نحوا [illegible]
وكذا ان ابن كذا [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم
اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم
واولئك هم الغافلون ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه
فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على
قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي اذانهم وقرا وان تدعهم
الى الهدى وان يهتدوا اذا ابدا اذا ان هذا لهو
الهدى والضلال الله على علم وختم سمعه وقلبه وجعل
على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا يذكرون والله
اعلم بالصواب

بس كه علق كه خورد بيار كه خورند ان آمين كند

دوم

... ن و یا مادکاو بعد بزن وزن باطل کن
شود مجرب است بیارد بوست درخت آلی هر مقدار که
خواهی سیراب بجکل و در بوک بید انجیر بجکل و دهسرکین
سنور کبیر در بالای ان با جکل حب کبرد درمیان و دهسرکین
با جکل اشنی کهنه تب دهند بعد بیرون آرد کل و سرکین سنور
خشک کند و در جام فعل بشیلد همان سیر کم با ریاست تم
بیرون عرق مادکاو با کتیرا چون سرد شود در حلق اب ریزد
بدین روش تا سه روز چیزی نشود از کرستنی که هیچ چیز
نتواند در معده علق خورد این یکی از عجایب است امتحان کرده
شده است بیارد دهری واندهوته متساوی از هریک
هم سیر با اب هم اس کند با نیم سیر روغن سنور بعد یک با یک
هفته بالو شود اوان بود که ادویه نهاکلو بخ بود
خنام بیزوار سرکنند بود شکم ماسیده وسد نتواند رفت
هم روزی رفتن و سنن نیفتد بیارد دو درهم بکنه اصفهانی
بریان و بوست درخت کنکره و سندهی و کاه کند از هر یک
سالم از هر یکدرهم نیم باریک آس کند و در دو نیم سیر اب کرم
حسن کنان در حق اب اندازد و بزن وزن تا سه روز با

زاوشرفه کلوخ دفع شود مجرب است

علامت او آن بود که این دعا بیند و بعد از خود دعوت بنویسد
برنمین نزند یا بجا خوش می نکرد و بوشش سرد گرم بود
علامت او آن بود که بیرد و دعوت باب جاه و دفع شر شاب کند و نیم
سیر کرده بیرد و جران و سگ دار کند و بدیدن خوش و دوره
سیاه مرغ جله بجا کند و رکوب اسپ زرد نیکو نشود و بوله
گشتاس بیارد کشتیر بگیرد ا ... بیارد ... از ...
شود بیارد بیرون کوی اسپ اندازد نیکو شود مجرب است
بیارد دعوت از جهری و نگر شود زیرا که ... کرده
کرده ... ارم رود خوش تلخ میا میزد و شاه کند ... حال بگشاید
و آلس و مرنگ نکند ده ... ن هم بدین و ذن نخواهد ... شب معالجه
پیش این علت هرگز نشود اگر ... علاج عاجز آید این
این آیت بخواند بصد بار ... حق سبحانه و تعالی بگشاید
آیت الکرسی بسم الله الرحمن الرحیم ... قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد قصوة علاج
اسپی بود و شکم زند و علامت او آن بود که از بینی آب
... آید و از چشمها آب بیارد و دهان ...

سنگ کهای و انبوزه اسکرچ و سهاب نیز کوبیده
[illegible] بزمان حق سبحانه و تعالی است
انبوزه روح دکوزه و مثل آن هر یک شش درهم باریک کهنه
سهاب نیز کوبیده بحق اب ریزد در دشکم او دفع شود بکرم الله تعالی
[illegible] دشکم دارد مویها اسب خاسته باشد و بو
[illegible] خشخاش خوردن علاج نیکو بود و بپوستین گوسفند پوشاند
[illegible] علاج او نیز بگیرد یکدرم سیر کهنه سیاه و یکدرم سیر
[illegible] سهاب هم بیامیزد یا چند مقدار عسل بیامیزد تا سه روز
[illegible] دشت اسپ را بدهد تا بخورد هر دو می که در شکم او باشد
[illegible] فرمان خداوند تبارک و تعالی صحت یابد
[illegible] کهنه دانی یرقا جوارش دهم اسپ را بدهد و همان
[illegible] شیر اندان بخاره و شیر و پنبه دهانوده بوده بیفزود و حلق
[illegible] دیکو شود بفرمان حق سبحانه و تعالی اسپ
[illegible] طعام بدون اماده باشد روز کشنده بهم ارند بیاد کوفته
[illegible] بدهند و هر گز عرق در دامن الدسول تا آخر اینچنین
[illegible] دکوده اسپ نبده کمنام دفع شود بفرمان الله تعالی و اگر آدمی
[illegible] باشد همین حکم دارد اگر اسپ ناکام

... جمع کرده باشد روز یکشنبه این دعا را ... رجب
اب بخواند و بدمد بکلی بصحت یابد بفرمان خدای تعالی
نام شنبه همین دعا را بر کاغذ بنویسد و دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم ای مهیب الانام
رب الناس و منتقم الناس دیگر کلمه حواهی ...
ارجع ... ادنک و زیره سپید اس کند با ... خورد هو یره
نیکو شود بفرمان ... سبحانه و تعالی ... رون ... مد جون بیرون
زده باشد براه س ... اوهل کوهل و کوه اس کند ... حه
سخت کند اما س فرود شیر بوده ... داغ خم کند ...
محبوس ... زده شده ... بدرگ صبر ...
بیاورد بانه آن دعا ... و بیرون آید ... بنام ...
بعد ازان از سر حرارت که جریده می گشتد ... دعا
رسانیزد که هر روز همین حکم داد ... یکهفته ... تا غول
حریص ... بر ... نیکو شود بفرمان حق سبحانه و تعالی مجرب
و ... کرده شده است نیز شنبه ... بیاورد غول خود
را بجام نماز پنجگانه بعد نشستن در کوی آب نشسته
چون غول خشک شود تمام بر خشک کرده ... آن حق

[illegible] جریب و از خرده کنیده شده اند چند قطع
کلمه تمام اسپ کوچک دا [illegible] این شکل بزرگ را [illegible]
بند بسته و برگردن اسپ بزنند کتاب مطلق خشک کرده
[illegible] سبحانه و تعالی بعد هفتم روز از کردن اسپ فرود
[illegible] نبرد و بندها اسپ بدوید و اسپ خشک
[illegible] حق سبحانه و تعالی محب و ازموده و اعتماد
[illegible] ات ایست

[illegible]	لا اله الا الله محمد	[illegible]
۲	[illegible] الله [illegible] سلیمان	۲
۷	[illegible] داود و [illegible] عرش و کرسی	۷

[illegible] سبحانه نیک و سوزن هفت [illegible]
[illegible] و [illegible] اسپ کند دعا، معظم و مکرم [illegible] نیست
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] و بنام الله
اسکن و بعزة الله اسکن و بقدرة الله اسکن
و بجلال الله اسکن من الزان ما هو شفا و رحمة
للمومنین [illegible] بدیدا الظالمین الا خسارا [illegible] بار

[illegible] اسب بباید تخم معصفر [illegible] بیا [illegible]

بسیار [illegible] بعد [illegible] کرد بزمان حق سبحانه و تعالی

[illegible] آزموده کرده شده است [illegible] آکر

هوا [illegible] زمستان رحمت [illegible] و آن کفته باشد [illegible]

بباید [illegible] کند تا [illegible] و [illegible]

[illegible] ریزد پس [illegible] [illegible]

و استوار شود درد باید [illegible]

سبب داغ [illegible] کند [illegible]

[illegible] استوار شود [illegible]

[illegible] بزمان حق [illegible] و تعالی [illegible] آکر [illegible]

[illegible] شده باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] بزمان خداوند تبارک و تعالی

دیگر اسپ را [illegible] هر روز [illegible]

نیکو شود [illegible] و آزموده کرده شده است [illegible]

و [illegible] اسپ بیارد [illegible] خشک در آب [illegible]

[illegible] نیکو شود دیگر [illegible]

در آب [illegible] [illegible] بزمان

تحانه تعالي اسب را سرخشكي لاحرفيت

د ... بيان ... كاو ... كه ازان مخلوط

تند ... وكان ... تند كفه بدهد صحت يابد 128

لاحري اسب جون خواهي كه اسب را فربه كني

... بد بقياس دو سير درميان د لبده بدهد

درهوا زمستان ... ميانه جند روز فربه شود

... فاسده ... كه درون

... شود ... و دا ... خورد دفربه شود

... سير ... كند بابر ...

... دهدار ... كند اسب

... ممكن نرم دهد ... ات

... دهد قند و ابرك ... بكو بيد

... خوردن دهد بعد ...

... نوع نمي رود بوست اركانرا

... درميان دليده بدهد ... شود ... علاج

... انكه زود زود ... كند ... بارك ... بود

... بعد از ان ... صاف ... انكه ... بيد

زیتون آب اندازد سه روز بدهد نیکو شود اگر
دخیسنده آب بارد بود حیض ... ...
با سیر خیر در اونیلو کشته معتاد و بدهی آب اندازد و نکو
شود باصاد این آب ... ... اگر ...
آنچه خوا هد خورد اول باشد ... ...
خیر باشد کار او اندازد نیکو شود مجرب ...
... اسپی که ... ...
صفت موئی از ذنب اسب زرد و سفید کرده ...
کرده این ... و ... ...
... رده باشد ... نیکو شود ... حق ...
مجربات ... بسم الله الرحمن الرحیم
... بسم الله ... صلی الله علی خاتم الانبیا
رسول الاصفیا حکمت دوا ... ...
بود زرد و ... کام بیار ... ...
اسب ... ... اسبی ...
... ... کرده خود را قبول نکند ... ...
بیارد ... ... باریک ... ... تمام
الدام

۱۵۸

... بماند ... بدارد في الحال قبول کند و بُرد ...

... است وازموده کرده ... اگر کره تا خوک

بیرون آید موی ... طلی کند و هرگز اورا خوک نشود

... اسب ارجل ... ماد کاو ... بیشی در بانچ

... موی ... کرده شود ... و بالا انجاه شود

... کنده شود هفت روز ... بدارد بعد ...

... اگر پای یا ... اسب ...

... باشد روغن ... کند و سرکین او تازه ... کنند

... شود دیگر علاج اسبی را که ... بیارد ...

... دراز هردو ... اگر ... باشد ...

... و اگر اسب باشد در تازه ... کبز

... دیگر ... روغن ... بکشاید

... مجرب وازموده کرده شده است

... اگر ... باشد ... کوشت ...

... آدمی بدهد ... دیگر برگ ... بسایند با آب ...

دفع شود دیگر علاج ... سر اسب اگر اسب را ... کرده باشد

و برگ کاه ... باشد ... خالص و روغن ... یکجا ...

بقیاس ... لحظه
بالا بدارد تا ...
بعضی شود ... علاج ...
بود وان ازکرم باشد باید که کینه ...
ازکرم باشد ... باید ...
... خوردن ... حال ...
... زلف ...
... آب ...
... بر ...
... او ...
... صادق ...
انعام ... کرده ...
... بلا ...
... حفظ الهی باشد
برخود دارد ... کرده ... بزود جنگ ...
بود ... ازو ... نظر نیاید

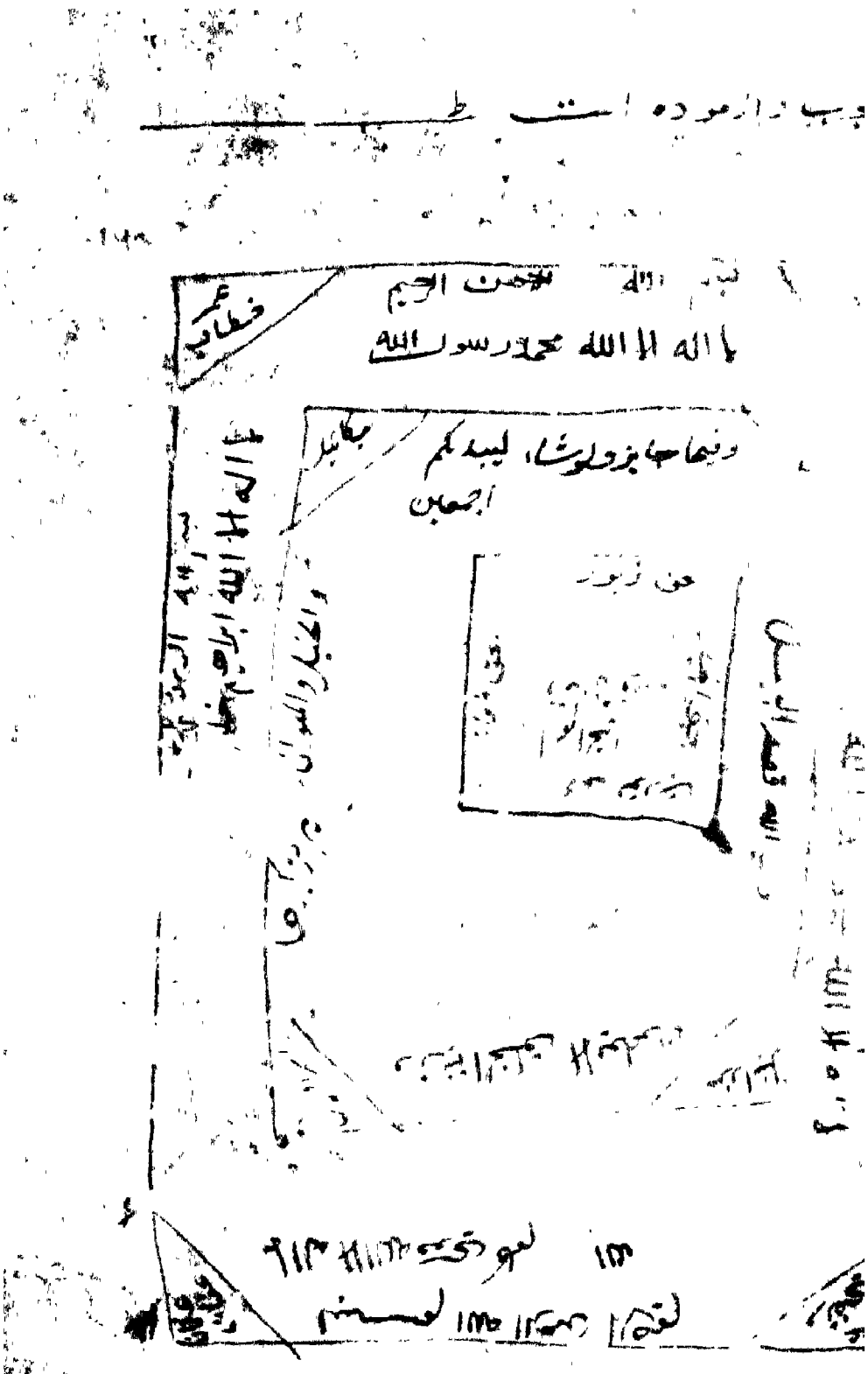

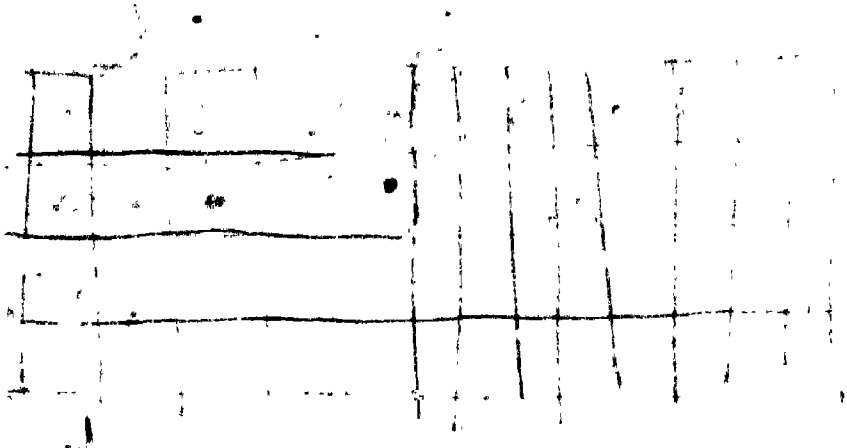

[illegible] جبرئیل علیه السلام بجهت اب خالد ولید
رحمت عزت او رده بود هرکه بنویسد و بردن اسب نبرد
[illegible] اسب او رام حق سبحانه وتعالی باشد انشاء الله
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا واحد یا احد
[illegible] من سخوبعی د. دهیون بالوعیطوبر
[illegible] اللهم ارحم بحلمون یا حموستون ادنش داعلین
[illegible] اصاوش اللهم باره مر[illegible] الهاشم
ادوبا اصاوش لکرد دی شلیخا با هلر[illegible] بسا لنا
ماد هیا ارضوا هیا وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین
درخبیات و نهبان نبدی

و خواب و بغضبات و دوز نام دانستن ساعت سعد است
یا نحس اند و دور ام بیاری کدام اسب اند کرده

ت و مال معوایدها بسیار است، و هزار شمل بدو فصل کرده

ست

سرخروی اسناد دعا بزرگ

باشدی از خراسان آورده اند بوجه هدیه نزدیک سلطان

نوشته کنکین غازی انا و الله بر هان این زبان بند

عجایب است و محربست و آزموده است و حرا لدنی

شتن فضایل بسیار است و خصایل ناگزیر دارد هر که

سلطان و امراو اکابر و صدور دولت او واجب است، هر یکی بادشاهی

بزرگان که او خواهند و یا دولتی خواهند و اگر بادشاه

باشد قصد آن کند بدین بادشاه که این زبان بند

شد ظفر آید بفرمان حق سبحانه و تعالی هر که این زبان بند

یابد و او بخرد دارد اگر بادشاه جابر و یا دشمن قوی

بود نماند، و هندوان فصل کنند او را بدی نتواند رسانید و از

هم سلطان، از تیغ بران و آتش سوزان و از غرق شدن و از

دیو و پری ایمن باشد و از مار و کژدم و از درنده و از

سوزان و غمازان و مکاران و از شر قاصدان و از فتنها دنیا ایمن

شد بفرمان حق سبحانه و تعالی و در امان خدای تعالی باشد دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله
... هو الله انشد بالله وبالله حسبي
الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وبالله
... احد لا اله الا هو توكلت وهو رب العرش
... والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط
... وفوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد
... الله يا الله فيسكفيهم الله وهو السميع العليم
لا اله الا الله محمد رسول الله عقدت بالشرك الاحد
... شيب طيبي واجبا رين وغيرهم وشر اجوبا والاس
... عن شيء لا تخرك بسائلك لتجيبن انسان
... صم بكم عمي فهم لا يتكلمون الا شر الدا
... الصم البكم الذي لا يعقلون ... فتح
... الآيات يا سماء الله التامات ... هو
... صاحب هذا الكتاب فانكم ...
... الراحمين ولما سكنا عزم ... الغضا
... رواح وفي سخطه هدي ورحمة للمؤمنين
... لبيه بر بوك لبس ... م الله الرحمن

لا اله الا الله از آسمان تا زمین لا اله الا الله تا سپید
تا آسمان لا اله الا الله از [illegible] لا اله الا الله
از کرسی تا عرش لا اله الا الله از قلم تا لوح لا اله الا
الله از لوح تا قلم لا اله الا الله از بهشت تا دوزخ لا اله الا الله
از دوزخ تا بهشت لا اله الا الله از آدم تا حوا
الله از تا آدم لا اله الا الله از جبرائیل [illegible]
الا الله از میکائیل تا جبرئیل لا اله الا الله از نوح تا ابراهیم
لا اله الا الله از ابراهیم تا نوح لا اله الا الله از موسی تا عیسی
لا اله الا الله بنام خدای سبحان لا اله الا الله
خدای [illegible] لا اله الا الله بنام محمد و زبان لا اله الا
الله بنام [illegible] لا اله الا الله بنام تا جبان [illegible]
و تا سدان [illegible] کاران بحق لا اله الا الله یا کریم و الکریم
حق نور جمله الکریم بستم زبان مدان [illegible] بدلویان و ظالمان
و کام [illegible] بر خلق شان لا اله الا الله بستم دست بنان
جنبای ابنان لا اله الا الله بستم شان بر شکم شان
لا اله الا الله بستم هفت اندام ابنان لا اله الا الله
[illegible] خنان شان از شکر شیرین [illegible] ان بر حق [illegible]
لا اله

فقد کردم کفتم لا اله الا الله بتم لا اله الا الله [illegible]

بحق لا اله الا الله [illegible] نماید [illegible]

اعیا الذی الکریم روحیکن [illegible] بنام محمد [illegible]

وسلطان رحیم [illegible] انرد [illegible] بیان و بدانی [illegible]

بنا بحق اخوان [illegible] بعز الکس [illegible]

یا رحمن لا اله الا الله بحق سازد یا تعویذ [illegible]

فقل کردم ریان لا اله الا الله [illegible] بل [illegible]

بنام محمد رسول الله [illegible] یا مکلدم متوخلا [illegible]

و علی تلونهم الدنیا [illegible] یرجعون [illegible] عمی لم [illegible]

اواف [illegible] عذاب فلهم غشاوة [illegible] ابصارهم [illegible] و [illegible]

لله [illegible] علم [illegible] الله [illegible]

الاولی [illegible] بصره [illegible] علی [illegible]

را [illegible] عمق [illegible] حم [illegible]

بنوث عطوف منصور فانک [illegible] توجم [illegible]

قد بم یشا ما عیا فالک [illegible] لا اله الا [illegible]

ونقش بانه [illegible] و کوش و [illegible] بستم دست و پای [illegible]

عالم [illegible] اندر [illegible]

وبزبان و [illegible] و ظالمان و [illegible] و ناصران و [illegible]

و [illegible] و بدكومان [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و ناحقان و الكاهلان و [illegible] و [illegible]

ما [illegible] و برادران [illegible] ما [illegible] [illegible]

رابحق لا اله الا الله [illegible] كردم [illegible] محمد رسول الله [illegible]

تعالي [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مصطفى [illegible] محمد [illegible]

[illegible] [illegible] لا اله الا الله [illegible]

بنام محمد رسول الله [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible]

[illegible] الا [illegible] [illegible] الله

[illegible] الحمد لله الذي [illegible] شي [illegible]

و [illegible] الذي [illegible] [illegible]

[illegible] على البلاء [illegible] [illegible]

يا خفي اللطف [illegible] [illegible] في [illegible] جميع

الاحوال في الدنيا والاخرة وصلى الله على خير خلقه

محمد واله اجمعين [illegible] [illegible]

[illegible]

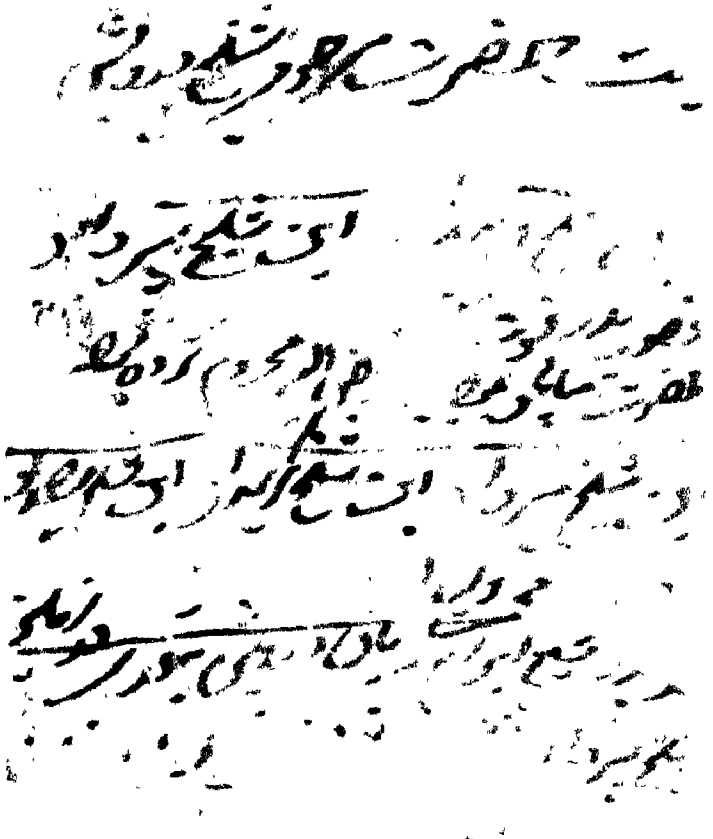

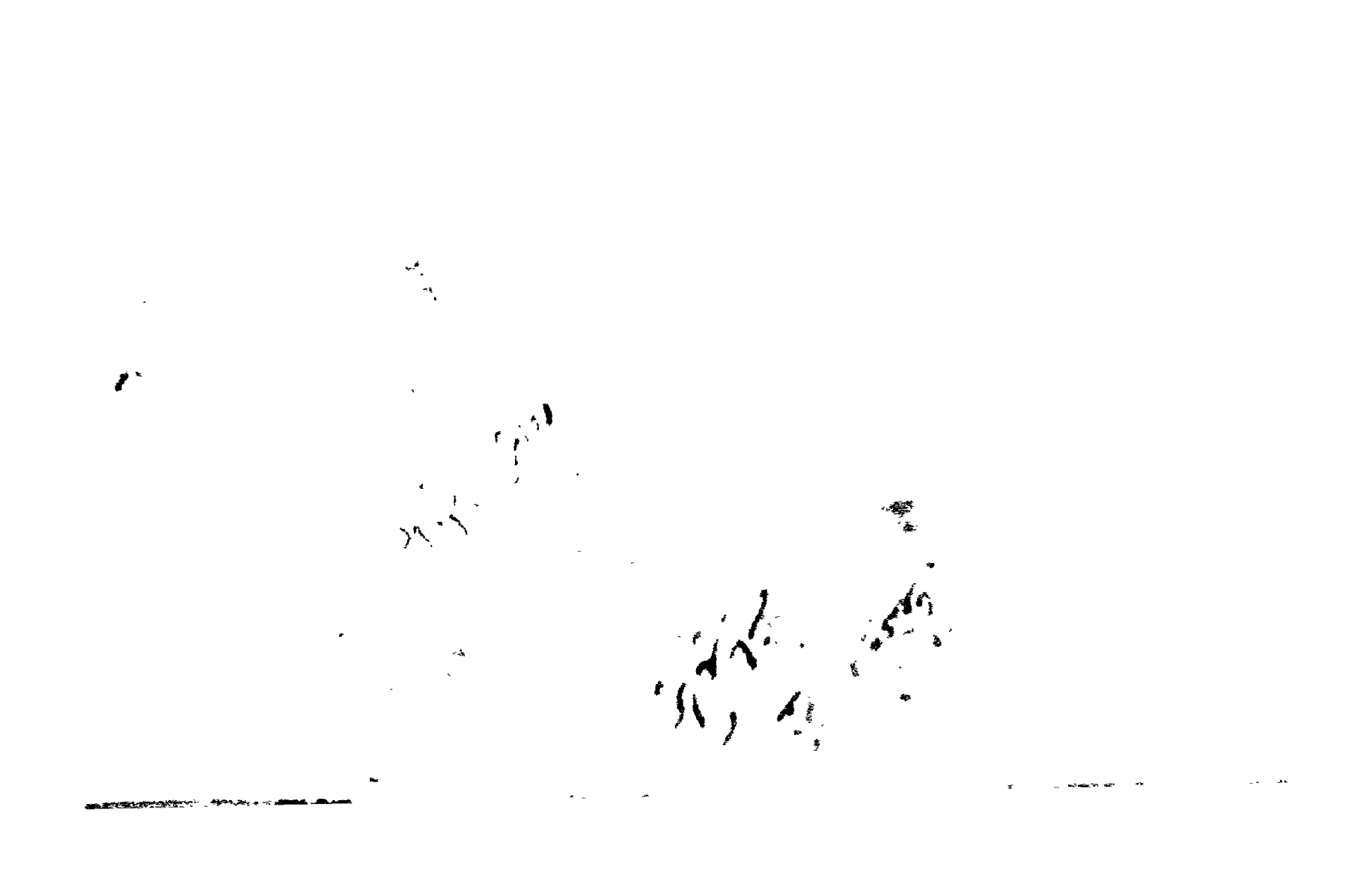

جمعه در طالع خاکی بنویسند بهی کهر برکه و کتان

... هو ... حاکی دا . بنویسد ... بخت بر کاغذ

... و ... وقت ... طالع ... آنکس کند ... در طلب تو نیز ۱۹۹۹

... دان و غمناک و نیز آرام شکسته دل می گردد که او را

... خواطر باشد و کنند البته بر تو باید بفرمان حق سبحانه و تعالی

... کرده شده است انیسه معظم و مکرم

... ٦ ... ٦ ا ا ٦ ط   ط ٦ ط ٦ ا ا ٦ ا ا ... ۹۱٤۹

... ٦ ا ا ٦ ... ط   ط ٦ ا ا ٦ ... ط ا ٦ ...

... ٦ ...   ٦٧ ط ... ٦ ا ا ٤ ... ط ٤ ...

... ٦ ... ٦ ... ٦ ... ٦ ...

... ٦ ... ط ... ٦ ...

... ٦ ... ...

... دی بوده باشد یعنی ... بزان

... خاصیت ... دی دارند بنویس و روغ ...

... که ... قرار و آرام ... او باشد بر تو آید بفرمان حق

سبحانه و تعالی مجرب ... ده ده ده ده

۳ ... ده ده ده ده

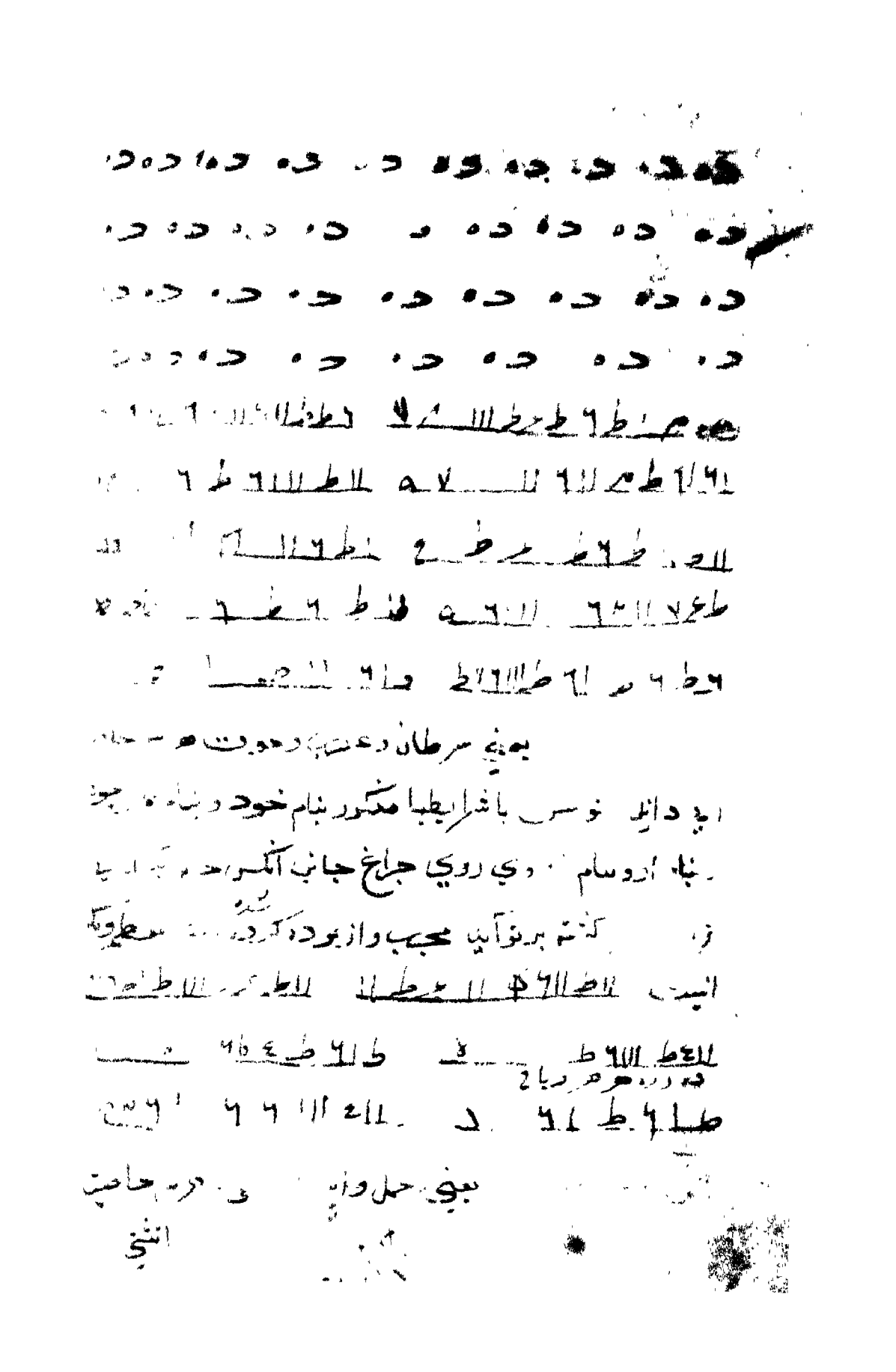

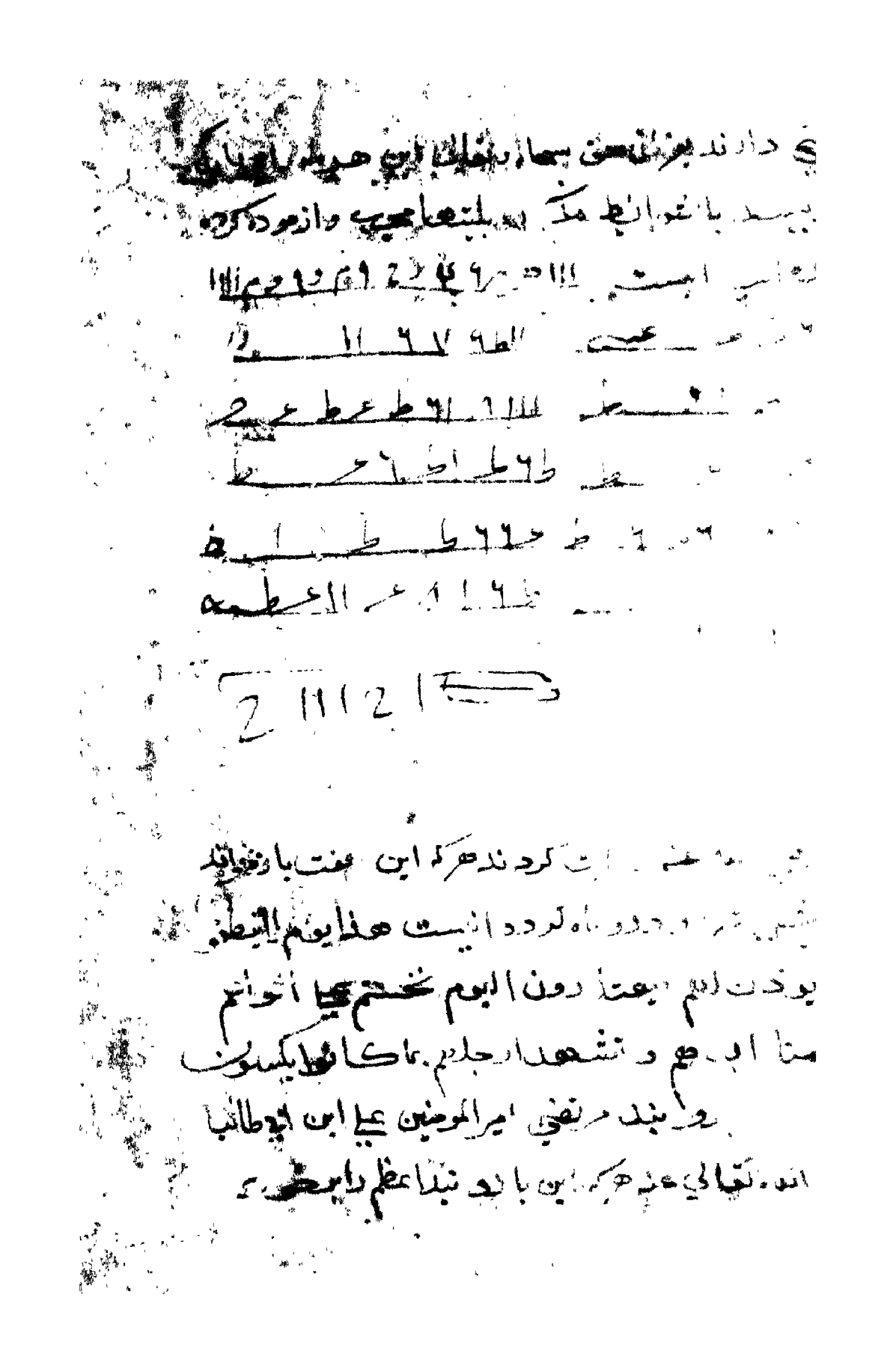

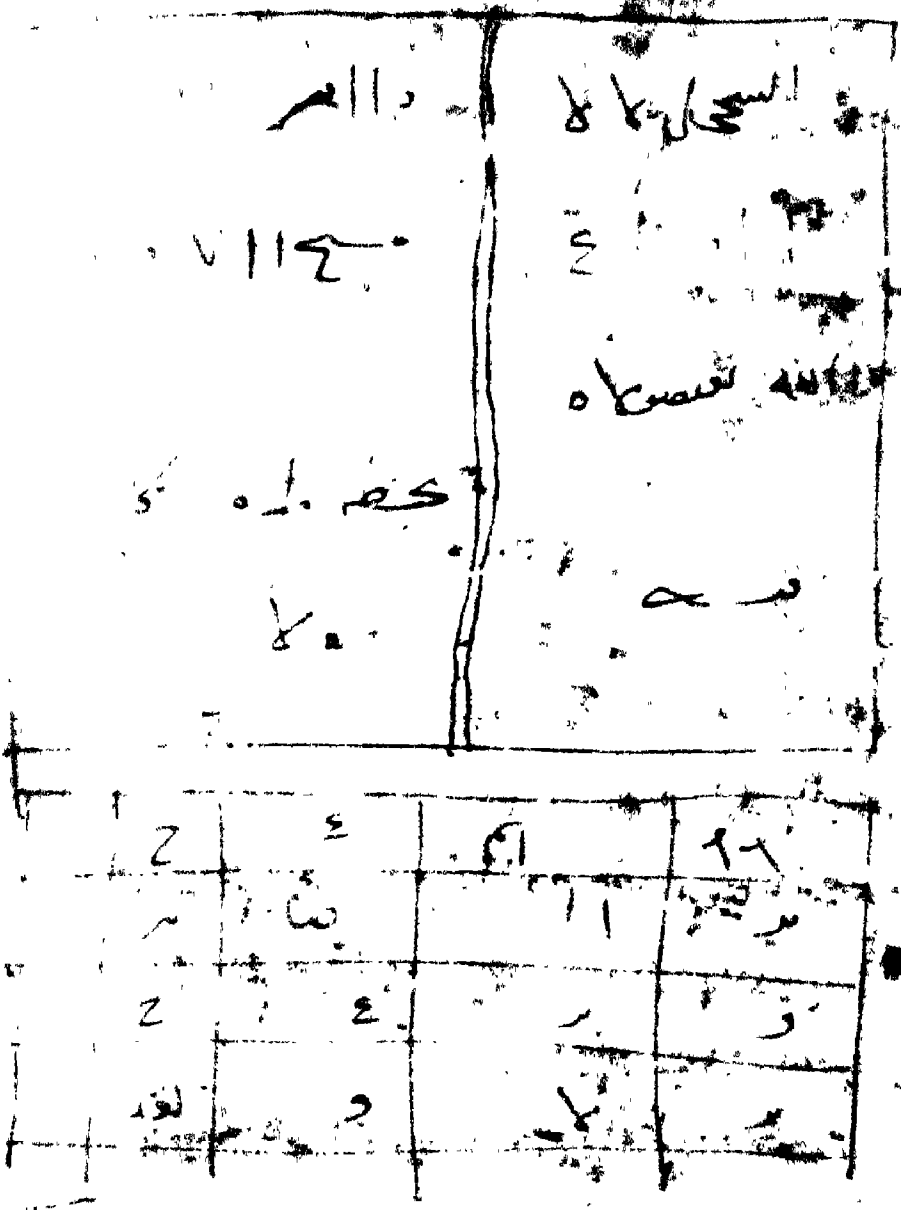

دیگر

ومخصوص زحق عق ... بدارد جمله بلاها
و ... اوله ... ان وحاسدان ... انبیت ... بسم الله
الرحمن الرحیم ... رب المشرف والمغرب لا اله الا هو
... وکیلا ... این ده نام بنویسد ...
... جمله ... طبع او کردد بزمان ... تعالی بیت
... الول ... در ...
... بسم الله الرحمن الرحیم ... زبان ...
... وجود ...
... السلام ...
... هم ...
... این ... بنویسد ...
... زیر بان کردد وابن ...
... بزمان حق ... وتعالی ...
... معظم ... انبیت ... ۹۷
... بنویسد ... کیرد ...
... اوانکشت ...
... این ...

برای پیش رفتن سلطان و امراء و بزرگان
هرکه این تعویذ بر خود دارد یا در بازو خود نهاد
وقت تکلم زیر زبان کند هیبت ملاقی و دانی در وی
اثر کند و از وی بزرگان و امرا خود باشد انشاء
بسم الله الرحمن الرحیم یا بونا سو
حنا اخلونا و حدک لا شریک لک و ایاک نعبد
و ایاک نستعین لیس کمثله شی و هو السمیع العلیم
لا اله الا الله عیسی روح الله سلام علیه
و به رحیم بر بکر یا ارحم الراحمین
این دعا بر خود دارد و با خود هیچ
سحر
سحر کار نکند بزوال خلاف است بسم الله الرحمن
الله الله لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله الواحد الاحد الصمد
الله ذو الجلال والاکرام
سه بار این دعا بخواند و با بویه بنویسد و باز
خود مالد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
والشر سخت قدمک الله غالب علی امره

[illegible] ... [illegible]

[illegible] این [illegible] بر پوست [illegible] بنویسد و در [illegible] آمد خود

[illegible] باشد در [illegible] زنند هیچ یکی بزبان

[illegible] نشود بدجهد انیث

۱۹۲

[illegible] حدار [illegible] آفات این

[illegible] انگشت از هر که حاجت خواهد

[illegible] ببیند عاشق شود مجد دیوانه بیان

[illegible] [illegible] شوند بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] انگشت شهادة خود [illegible] خواند

[illegible] نیست لا تخاف درکا ولا

[illegible] دیگر بنویسد [illegible] زبان [illegible]

[illegible] و یا [illegible] خود [illegible]

[illegible] نعوذ بالله منها خون کرده باشد خصم خون [illegible]

کرد چون زیاده جمله دشمنان سست بتوان حق سبحانه وتعالی

مجیب وانموده کرده شده است این آیت

هفت نام بنویسد

یا صمد بنهان فعل رحیم مددان عزیز ابرار باشد و این

بلوز سحف ابراهیم خلیل الله است که برای خلوت بنشیند است

یا محیشا الوطت الله یا سلطان یا الله یا صمد یا موصی

یا لباشا یا شطوشا هوکه

بنویسد بر حوض دارد

باشد و این طلسم را جوانی

بندد و باوی سرد محبت کند عاملی کرده

برداشت رود و اگر در خشت خشک بندد

حق سبحانه وتعالی مجیب وانموده کرده شده است و طلسم

مکتوب معظم و مکرم بیاموده انیست نیارد

دیگر ذکر اسماء اعظم شش نام باری تعالی برین تفصیل آرد

بر عصا موسی علیه السلام بود برکت این نام جمله

فرعون

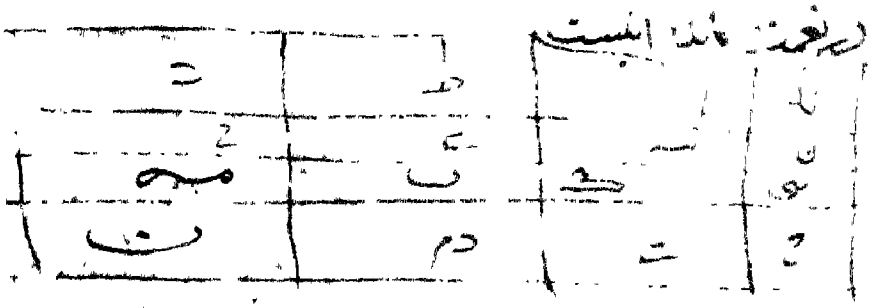

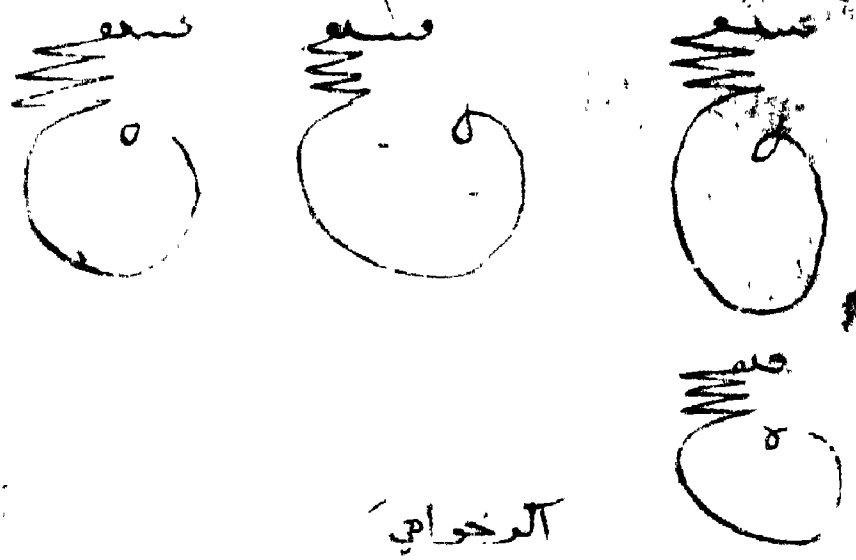

الرخواني

تعویذ در بازوی ... دابیت ...

م ۱۱۱ ... ۱۱۱ ... ۱۱۱ ... ۱۱ ... ۸ ... هـ ...

۹ ۹ ۸ ... ... ۱ ۸ ع ۱۰

۱۴۱ روز ... شنبه که غره ماه افتد والا اول یکشنبه که ... افتد

بوقت نماز شام بدان وقت که ... ببیند ... داند خلاص دافع

تنکرف ... هیرداد ... الدهفت بار این عزیمت را بخوانند

الذی ... ان بغر ... حق سبحانه وتعالی عزیمت ابیست

... ان کرسان ... جریشان

... سواها حق سیوان کلیمان ... حق

... این افسون ... صد هشت بار ...

کل ... یا ... و یا ... خواندکسی را که خورد ...

دعا ... باشد ابست آو ... رحمان ...

... را خواهد که ... خود دیوانگی بنویسد این

عزیمت را ... اسب و ... خود ترکند و در آتش ... اندازد

مرده است ... احله اخیله 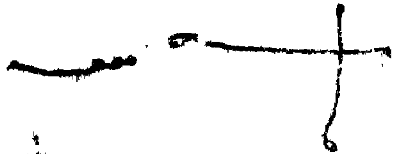

سعیم ... ما ... عود قلب فلان فلان

حب فلان بن فلان را بنویسد مشک و زعفران و لعاب با
شراب بداند تا خوبتر از عشق تو دیوانه گردد بسم الله
الرحمن الرحیم الملک الحی القیوم الذی الکریم العظیم
سریع کند دیو روز بسوزد و صاریخ چراغ بخانه آنکس که
بلیز اول علی الطاهری و الاح یا ادهم یا الحی
باسم فلان بن فلان علی حب فلانة بنت فلانة
بلیت سوم
ایضاً اگر خواهی کسی را
این عزیمت را بجامه آنکس بوی
کند هفت شبانروز بلیز را در زمین بخان
بلیز سوی خانه آنکس کند بسوزد همان شب
اگر خواهی کسی را دایم از عشق خود
کنی بنویس این طلسم را دائم از عشق بجامه آنکس با بر
کاغذ حریر مشک و زعفران را بشکر روی چراغ
بروغن

ع ۷ ۷ اا د ۷ ا و ۲ ا ۹ اا ۷ ۷

چون خواهی کسی را دایم از عشق خود سرگردان

کند بنویسد بر جام کرباس نو و در چراغ دان نو نهد بسوزد

در حال نزدیک تو آید مجربات آزموده است

۷ ا کم ا و عـ ا ۷ اااا [illegible]

[illegible]

بیاید در جام آنکس

چراغ ببرد خوب بیاید آنکس [illegible]

خواب آنکس بسته ماند [illegible]

بوضیع را الو [illegible]

آنکسی خواهد که [illegible]

غایت شود [illegible] بنماید [illegible]

کسی [illegible] بیاید [illegible]

چهار انگشت ببرد [illegible] محلوج [illegible]

[illegible] در چراغ دان [illegible]

و آن دود را در چشم کشد [illegible] خواهد برود [illegible]

[illegible] و آزموده است

اگر خواهی که کسی را از عشق خود دیوانه
نجی و از دور بیاری بنویس این عزیمت را بر سفال
داب نامزدیده باشد در آتش انداز تا عجایب
می از سر در عجب کرده شده است انیست

وی که امن که ب سمعکسا و ح الحب

بنویس بشماره کاغذ بنویسد درمیان آب خون دون دعقل باد شهرت بی

بعد بیا بنرمان نو که انبست

مجب وازمرد ذات بنویسد گوشت خود بیام آخر

دست جیب درمیان بود که بدان بکرد خون که در جوب

مجب است

بنویس این آیة را برابر برق

خواب بسم شود

تحریر الله صدر

نویل الناس

نبای بیارد تخته اهن جمار ببلو وحی این عزمات

اتش اخلی تر تیب ائیت بسم زبان بدان و بدگو یار ن وحاسدان

وستمکاران و ظالمان و غیرها ببندد که صاحب این کتابت بسم بلاد

حق بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و منا الذی ... و علی الله توکلت

بسم توکلت حسبی الله حسبی الله محمد رسول الله

زبان جمله بدگویان و بدخواهان ما بنویسد نعل اسب

در آتش اندازد بیست عالم و گلاب لو... من بوری یا ...

داخل ... دل وس... ملعون ... بنام فلان بنت فلان ...

فلان بن فلان   اگر خواهی که کسی را از عشق خود مبتلا کنی

... این حروفها را و بنویسد خوردن دهند دیوانه گردد

... اعشر اعشر اعشر فافافا

... ٦١٧ ٧١١ ١١ ١١ ٧

اگر خواهی ... را از عشق

... که ... بارد بیست بکد ... رشن ...

... خواهد ... آتش اندازد و چون روز شود

... که ... خواهی ...

... العظیم   ... و قبول

... و داوه ... الدین ... بعد

... امرد ... چون خواهی میان ...

... فلان ... این شکل ... روغن ... بنویسد ...

... خورد ... باشد مرد ورا بعد ...

... شوند ... است و اگر خواهد امتحان کند

... حاول را ... خوراند ... اصلی جارند ... گردد روز

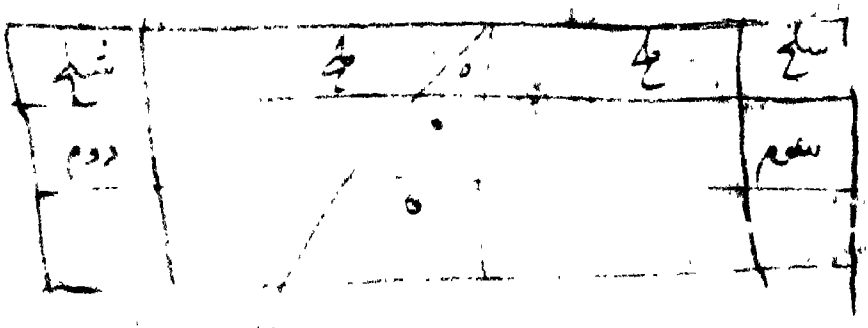
سلخ
سلخ
سلخ
سلخ
سوم
سوم

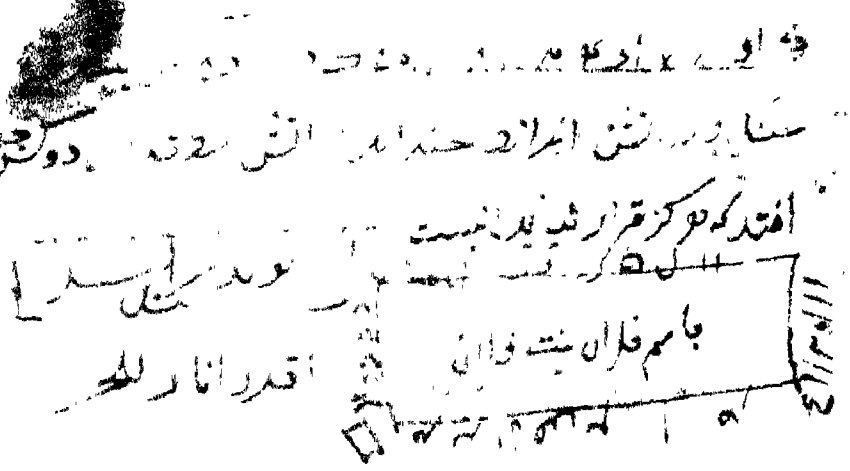
باسم فلان بنت فلان

الیه لهاشطا

... ۱۹۹۱ ... الطاللع ...

دیگر الرخاهی میان دو کس عداوت و جدائی بیافکند ...

... اوود ... رقعت بین فلان بنت فلان ...

... تا ... و با بوستاند انگه ...

میان ایشان ... حنانکه یکدیگر نتوانند و اگر خواهند

... بعد ... آید ... ساعت اوور

... کفت ... اصل سیاهی ...

... صاحب ...

... اطط طائر الا ...

... لا ... کلاح ... طو ...

... میان دو کس جدائی افکنی بنویسی بر باد ...

دور کاه انگس که خواهد باندازد ...

... افتد انبیت وما رمیت اذ رمیت ولکن

ليبلي المومنين دیگر این عزیمت بنویسد

و بنویسد ... هر دو کس از آب ... عزیمت بزرگوار معظم

... انبیت شکل ... جمع ... ۱۱ ۱۹۱۹

... ۱۹۷ ... ۹۹۶ ... دیگر الرخواهی ...

[illegible] انگیز : یس این عزیمت را و بهبود بکنید بر کاغذ

و [illegible] ۃ الابدا از در رحل جدایی افتد انیست طالر

طالب العجل العجل العجل الوحا الوحا الساعة دق را مواج

نوبسمایی رود شجاع . . . جهت هلاکی دشمن سورة

تبت یدا را دوازده هزار بار بخواند آنگه برای مقهوری

دشمنان سورة انا اعط . . . هفتاد . . .

ثم سورة نوح برای هلاکی دشمن هفتاد بار بخواند و

و با سورة مذکور ثم آنکه این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم

ثم باسم الله المناجات و یا خالق السموات و . . .

البسیط . . . الوهاب و یا قاضی الحاجات و یا . . .

. . . و . . . یا کل شی قدیر . . . مقهور دشمن

. . . بیست یکبار بخواند . . . سورة . . .

دشمنان . . . بیست بار . . . بار دشمن . . .

هفتاد و پنج بار بخواند . . . برای نصرت . . . مقهور . . .

سورة طه بیست یکبار بخواند . . . سورة قریش . . . ساعت

راست نفی را شاید ثم . . . راست نفی را شاید

استعاره الکاف زحل راست دشمنان . . . نشستن شرقی راست
دوری

[illegible] چند بار بشوید [illegible] بگردد [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] الرحمن [illegible] وان یکاد الذین کفروا [illegible]

[illegible] بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون [illegible]

[illegible] للعالمین [illegible] بنویسد [illegible] دست [illegible]

[illegible] علی پیدا شود تا [illegible]

[illegible] تا [illegible] آیه [illegible]

[illegible] برای نصرت بر اعدا [illegible]

[illegible] چهل یکبار سوره انفطر بخواند [illegible]

[illegible] سوره فتح چهل یکبار بخواند [illegible] کرد [illegible]

[illegible] دعا [illegible] بسیار است [illegible]

[illegible] ساعت اول یاد کنیم از [illegible]

[illegible] ساعت شناختن [illegible]

[illegible] پیدا [illegible] اول [illegible] زحل [illegible]

[illegible] جانب [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] ساعت [illegible]

[illegible] اول [illegible] شمس [illegible] آفتاب

[illegible] جانب [illegible] ساعت [illegible]

باشاید نیم چاشت مریخ راست دشمنا یکی باشاید مرار
شمس راست مشتی باشاید نماز پیشی زهره راست
مشتی راست و میان دو نماز عطارد راست دوستی باشاید
زحل راست دشمنا یکی باشامد اول ساعت زهره
مشتی راشاید نیم چاشت عطارد راست دوستی باشاید
زحل زحل مشتی راست دشمنا یکی باشاید
راست دوستی باشاید ... دیگر شمس مشتری راست
دوستی باشاید آخر وقت شمس راست دوستی باشامد
و الله اعلم

بیمار کردن و تدبیر اوجیت در کدام ...
برای دفع ان زحمت ... صدقه ...
تا برثواب ... افتد و این ازموده
... بیماری ... بیماری و ...
شده ... گران دارد شکم درد کند ... اندام
... بحران بایده حادکدام ... حمام
... یا بالا کرده باشد و علم سببه و حکم شود
... بعد ... بنویسد

[illegible] در میان دو نماز زبان بندی را باید یازدهم قمر دوازدهم زحل هم [illegible]

[illegible] اول [illegible] قمر چون آفتاب برآید محبت [illegible] نیک آید [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] باید [illegible] مریخ چون [illegible] فارغ شود عداوت [illegible] باید چهارم مشتری [illegible]

[illegible] باید پنجم شمس [illegible] زوال شود زبان بندی [illegible] باید ششم زهره اول وقت نماز [illegible]

[illegible] باید [illegible] عطارد چون مردم در نماز پیشین نشسته شوند خواب بندی [illegible] باید هشتم قمر بعد از نماز

[illegible] باید [illegible] وقت نماز [illegible] محبت [illegible] باید [illegible] عطارد میان دو نماز زبان بندی [illegible] یازدهم [illegible]

[illegible] زبان بندی [illegible] شود عداوت [illegible] دوازدهم [illegible] اول [illegible]

[illegible] باید [illegible] محبت [illegible] چون

[illegible] زوال شود [illegible] پنجم قمر وقت زوال محبت [illegible] نیک آید

[illegible] نیک آید [illegible] بعد از نماز [illegible]

[illegible] زوال بندی [illegible] دوازدهم [illegible] نماز شام [illegible]

[illegible] آفتاب محبت [illegible] نیک آید [illegible]

[illegible] زحل چون [illegible] فارغ شود [illegible] مریخ چون [illegible]

[illegible] عطارد [illegible] زبان بندی [illegible]

[illegible] بندی [illegible] زبان بندی [illegible] یازدهم مشتری وقت

[illegible] باید [illegible] مریخ [illegible] وقت [illegible] محبت [illegible] باید [illegible] چهارشنبه اول مشتری محبت [illegible]

[illegible] چون [illegible] شود [illegible] باید [illegible] شمس [illegible] فارغ شود محبت [illegible] چهارم زهره

[illegible] نیک آید پنجم [illegible] وقت زوال محبت [illegible] باید ششم زحل چون مردم در نماز

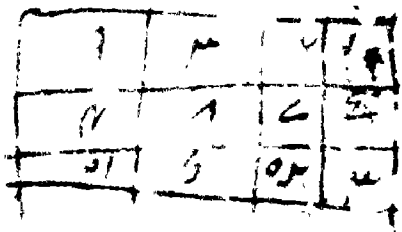

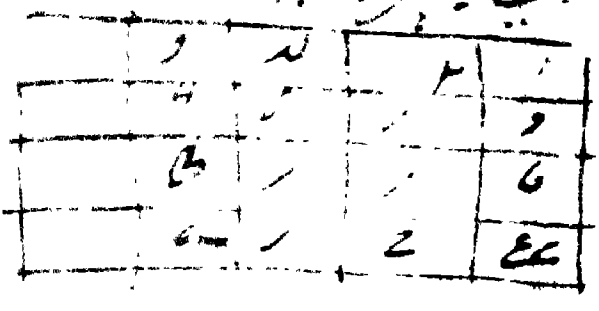

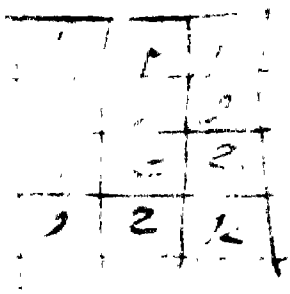

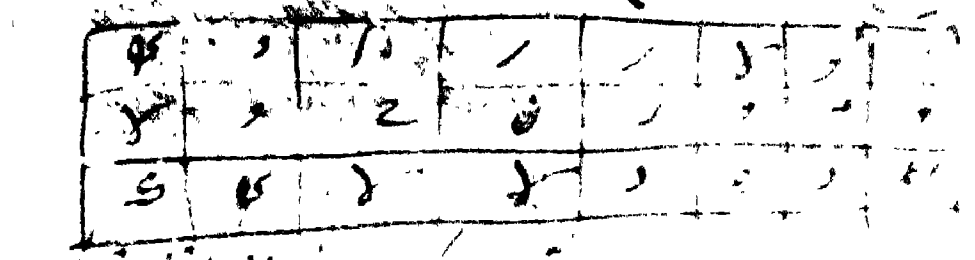

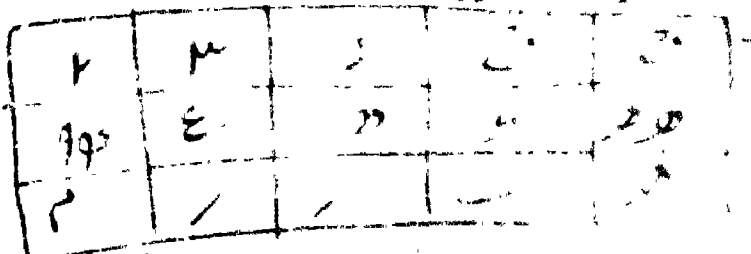

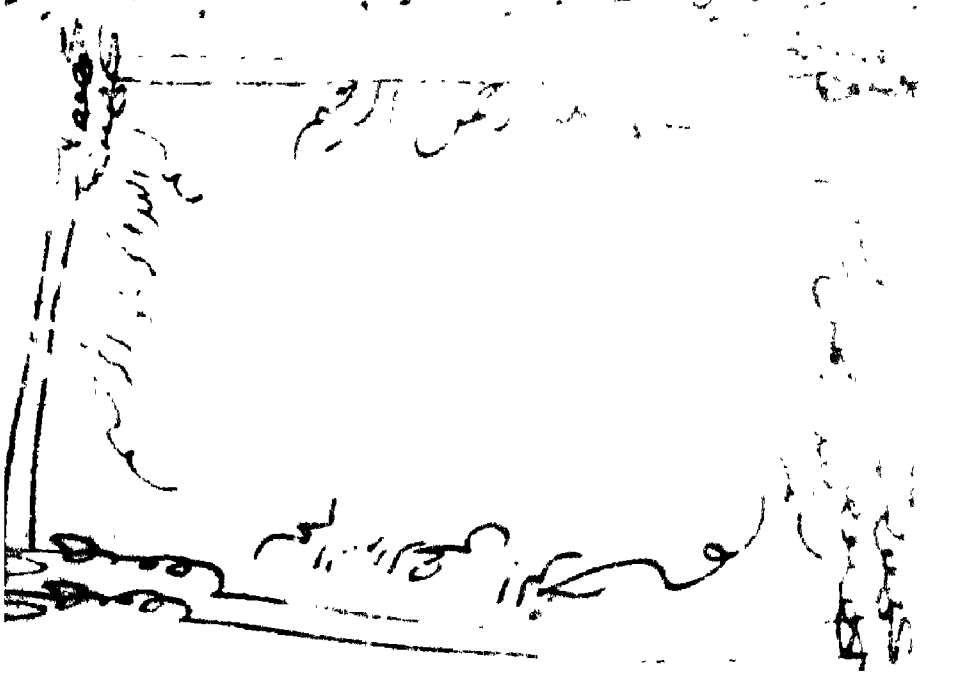

بسم الله الرحمن الرحيم

لا إله إلا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت ذو الجلال والإكرام بيده الخير وهو على
كل شيء قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري
نورا اللهم اشرح لي صدري ويسر لي أمري واحلل عقدة من لساني
اللهم ربنا لك الحمد كما تقول وخيرا مما نقول لك سلوتي
وصلتي ومحياي ومماتي وإليك مآبي وعليك توكلي اللهم
إني أعوذ بك من وساوس الصدور وشتات الأمور
ومن عذاب القبر اللهم إني أعوذ بك من شر ما يلج في الأرض وما
يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر ما يلج في الليل
ومن شر ما يلج في النهار ومن شر ما تهب به الرياح وشر ما
اللهم إني أعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك
وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اهدني بالهدى واغفر لي
في الآخرة والأولى يا خير مسئول وأيسر من أعطى وأكرم
من أعان أعطني الحسنى أفضل ما تعطي عبادك الصالحين
بيتك الحرام يا أرحم الراحمين وصلى الله على محمد

السماوات والارض
يا منفرج الكربات انت اسألك لحاجتي وحاجتي
يا من تسألني في دار البلى اذا نسيني اهل الدنيا ا
يا من يعلم مكاني ويعلم سري وعلا
شيء من امري انا اليائس الفقير المستغيث
الوحل المشفق المعترف بذنبه اسألك مسـ
وابتهل اليك ابتهال المذنب الذليل وادعـ
الضرير ودعاء من خضعت لك رقبته
يا رب لك عبرتي ورغم لك انفه اللهم
يا رب شقيا وكن لي رؤوفا رحيما يا خير المسـ
المضطرين يا من مدح اليك نفسه فلا
اسكتت المخلوقين لساني فما لي وسيلة من
يا رب الا سؤالك اللهم اني اعلم ان ذنوبي لم تبلغ
يا كريم الاعتذار اليك وجدا واستدعاء كرم
الرحيم الي يا رب اني اعلم انك لا ترد عبدا
اهل ان تبلغه الى رحمتك وسعت كل

إلهي إن ذنوبي وإن كانت عظاما فلكنها صغار في جنب عفوك
فاغفرها يا كريم إلهي أنت وأنا أنا العباد إلى الذنوب
وأنت العواد إلى المغفرة إلهي إن كنت لا ترحم إلا أهل طاعتك
فإلى من يفزع المذنبون إلهي تحببت من طاعتك إلي وتوحشت
لي من معصيتك فقد سبحان ما أعظم محبتك لي وأقبح
صفوتك عني بموجوب حجبك علي وانقطاع حجتي وفقري
وغناك عني إلا غفرت لي يا خير من دعاه داعي وأفضل
من رجاه راج برحمة الإسلام وبحرمة محمد عليه السلام أن تتولى
أمري في جميع ذنوبي وأن تصرفني من موقفي هذا مغفورا
لي وهبت لي ما سألتك وحقق رجائي فيما تمنيت إلهي
وسولت لي بالدعاء أن أرى علمتنيه ثم ترميني الرجاء الذي به
أنت منه إلهي أنت صانع المسيئ بعد المفرد بنفسه خاضع
لك بذلته مستكين لحرمه منضرع إليك من عمله تائب إليك
من فرائضه مستغفرك من ظلمه منتهل إليك في العفو عنه
طامع لديك في نجاح حوائجه راج إليك في موقفه مع كثرة
ذنوبه فما ملجأ كل حي وولي كل مؤمن من حسن من خلقك ومن

وَمِنْ أَسَاءَ مِنَّا وَبِذَنْبِكَ أَلَمَّ فَهَرَبَنَا وَبِفِنَائِكَ
أَنَخْنَا وَبِسَتْرِكَ إِنْ خَفِيَتْ وَإِيَّاكَ أَمَّلْنَا وَبِمَا عِنْدَكَ طَلَبْنَا وَلَا
تَفْضَحْنَا وَبِرَحْمَتِكَ رَجَوْنَا وَمِنْ عَذَابِكَ أَشْفَقْنَا وَلِبَيْتِكَ الْحَرَامِ
قَصَدْنَا يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ وَيَعْلَمُ ضَمَائِرَ الصَّامِتِينَ يَا مَنْ
لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ وَلَا بَوَّابٌ وَيَا مَنْ لَيْسَ لَهُ تَرْجُمَانٌ وَلَا حِجَابٌ
وَيَا مَنْ لَا يُؤْذِيهِ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ وَلَا تَغْشَاهُ الْمَسْأَلَةُ مِنْ أَحَدٍ
وَجُودًا وَكَرَمًا وَعَلَى ذَرَّةٍ لِخَوَاطِرِ الْأَنْفُسِ وَاطِّلَاعًا أَنْتَ
لِكُلِّ ضَعِيفٍ قَرِيبٌ وَعَنْ أَضْيَافِكَ فَاضِلٌ وَإِلَى
إِنَّ لِكُلِّ وَفْدٍ كَرَامَةً وَلِكُلِّ زَائِرٍ حُرْمَةً وَلِكُلِّ سَائِلٍ عَطِيَّةً وَلِكُلِّ
مُسْتَرِيحٍ إِلَيْكَ رَاحَةً وَلِكُلِّ رَاغِبٍ إِلَيْكَ زُلْفَةً وَلِجَمِيعِ
إِلَيْكَ عَفْوًا وَلِتَسْلِيمِهِ إِلَيْكَ نِعْمَةً وَلِكُلِّ رَاجٍ نَوَالًا وَلَنَا
وَفَدْنَا إِلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَوَقَفْنَا فِي هَذِهِ الْمَشَاعِرِ الْعِظَامِ
وَشَاهَدْنَا هَذِهِ الْمَشَاهِدَ لِنَرْجُوَ رِجَاءَ مَا عِنْدَكَ فَلَا تُخَيِّبْ
رَجَاءَنَا إِلَهَنَا أَتْبَعْتَ النِّعَمَ حَتَّى اطْمَأَنَّتْ أَنْفُسُنَا إِلَى
بِرِّكَ وَأَظْهَرْتَ الْعِبَرَ حَتَّى تَصَفَّحَتْ قُلُوبُنَا مَحَبَّتَكَ وَشَاهَدَتْ
أَلْسِنَتُنَا حَتَّى عَرَفَ أَوْلِيَاؤُكَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ حَقِّكَ وَاعْتَرَفَ

لبابات جئنا اوذ بيت لسمآء والارض بابه انا ربنا ومولانا
ى خضع كل شيء لعزتك وعنت الوجوه لهيبتك اذا اسآء
بادك حلمت وامهلت واذا احسنوا تفضلت وقبلت واذا
صبنا سترت واذا اذنبنا غفرت واذا دعوناك اجبت ربنا
ربنا سمعنا واذا اقبلنا اليك قربت واذا دنونا منك دعوت
نا اليك قلت وقولك الحق المبين محمد صلى الله عليه وسلم اخاتم
ت قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف
ر ذلك بانهم لا يؤمنون كلمة التوحيد بعد الجحود فانا نشهد
توحيد محمد ونحمد عليه السلام بالرسالة محمد بن
ربنا بهذه الشهادة سوالف الاجرام ولا تشغلنا حظوظ نفوسنا
نفوس من تعدا من دخل في الاسلام اضعافا انك احببت لتقرب
يك عبيدك ما سلكت ايمانا ونحن عبيدك فانت وسيلتنا
بالتفضل واغفنا واذا امرتنا ان نتصدق على فقرائنا ونحن
فقرائك وانت احق بالتفضل فتصدق علينا ووصيتنا بالعفو
عمن ظلمنا وقد ظلمنا انفسنا وانت احق بالكرم فاعف عنا
ربنا اغفر لنا وارحمنا انت مولينا فانصرنا على القوم الكافرين

[illegible] وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار يا من لا يشغله سمع عن سمع ولا تشتبه عليه
الأصوات يا من لا تغلطه المسائل ولا تختلف عليه
اللغات يا سامع كل صوت يا فاتح الملحين ولا تضجره مسألة
السائلين اذقنا برد عفوك وحلاوة رحمتك واغفر لنا
ولوالدينا ولأستاذنا ولمعلمينا ولمؤدبينا وخيرنا
ولمن أوصانا بالدعاء ولمن يرجو بركة دعائنا وجميع
المؤمنين والمؤمنات برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم
ارحمنا ولا تعذبنا اللهم قربنا ولا تبعدنا اللهم أعزنا ولا تذلنا
اللهم اهدنا ولا تضلنا اللهم انصرنا ولا تخذلنا اللهم [illegible]
ولا تؤثر علينا اللهم ارضنا وارض عنا الا زدنا ولا تسخطنا
اللهم اخطنا ولا تحرمنا اللهم أكرمنا ولا تهنا اللهم ارفعنا
ولا تضعنا اللهم كن لنا ولا تكن علينا اللهم احفظنا
ولا تفضحنا اللهم لا تسلط علينا من لا يرحمنا في الدنيا
والآخرة برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم اشف مرضانا ومرضى
المسلمين وارحم موتانا وموتى المسلمين واقض حوائجنا

وَحَوَائِجِ الْمُسْلِمِينَ رَبَّنَا تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ وَأَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِينَ
اللَّهُمَّ هَذَا الدُّعَاءُ وَمِنْكَ الْإِجَابَةُ وَهَذَا الْجُهْدُ وَعَلَيْكَ
التُّكْلَانُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ
مُحَمَّدٍ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ
صَلَوةً دَائِمَةً نَامِيَةً لَا انْقِطَاعَ لِمَدَدِهَا وَلَا مُنْتَهَى لِعَدَدِهَا
وَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا وَسَبَبًا لِنَجَاحِ طَلِبَتِنَا إِنَّكَ وَاسِعُ كَرِيمٌ
رَءُوفٌ رَحِيمٌ ٥

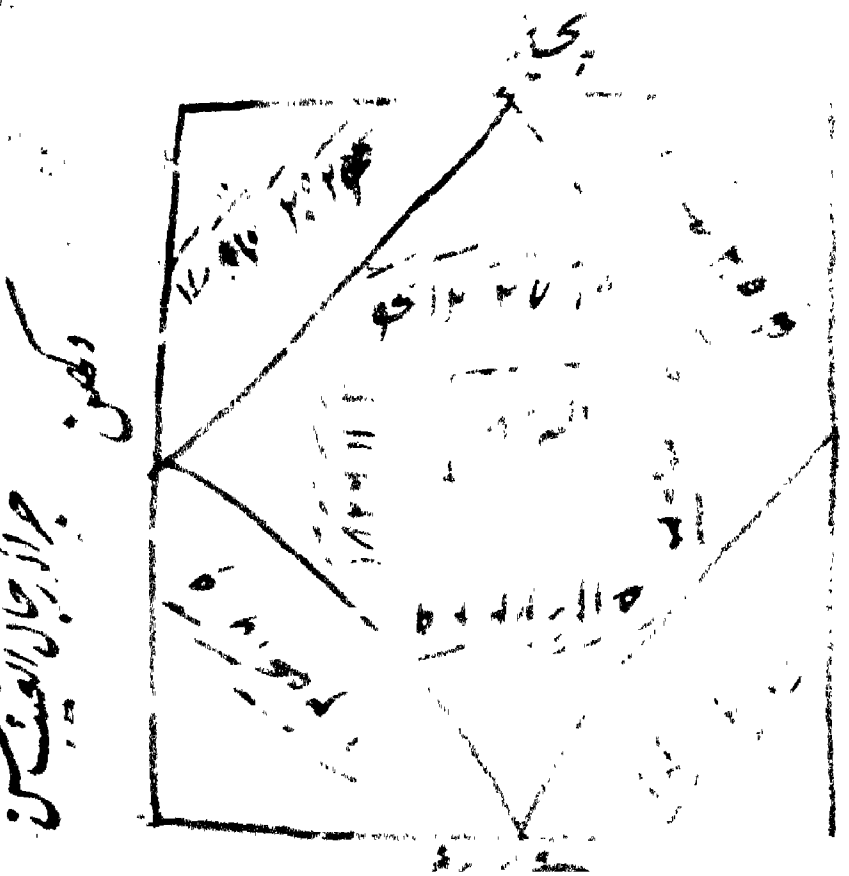

وبعد از فراغ نماز عشاء یا نصف شب یا وضو بخواند
و بگوید صلی اللہ علی محمد سید النبی الامی و اما شرط کہ مطلوب حضور شود
آن است کہ غافل نشود و

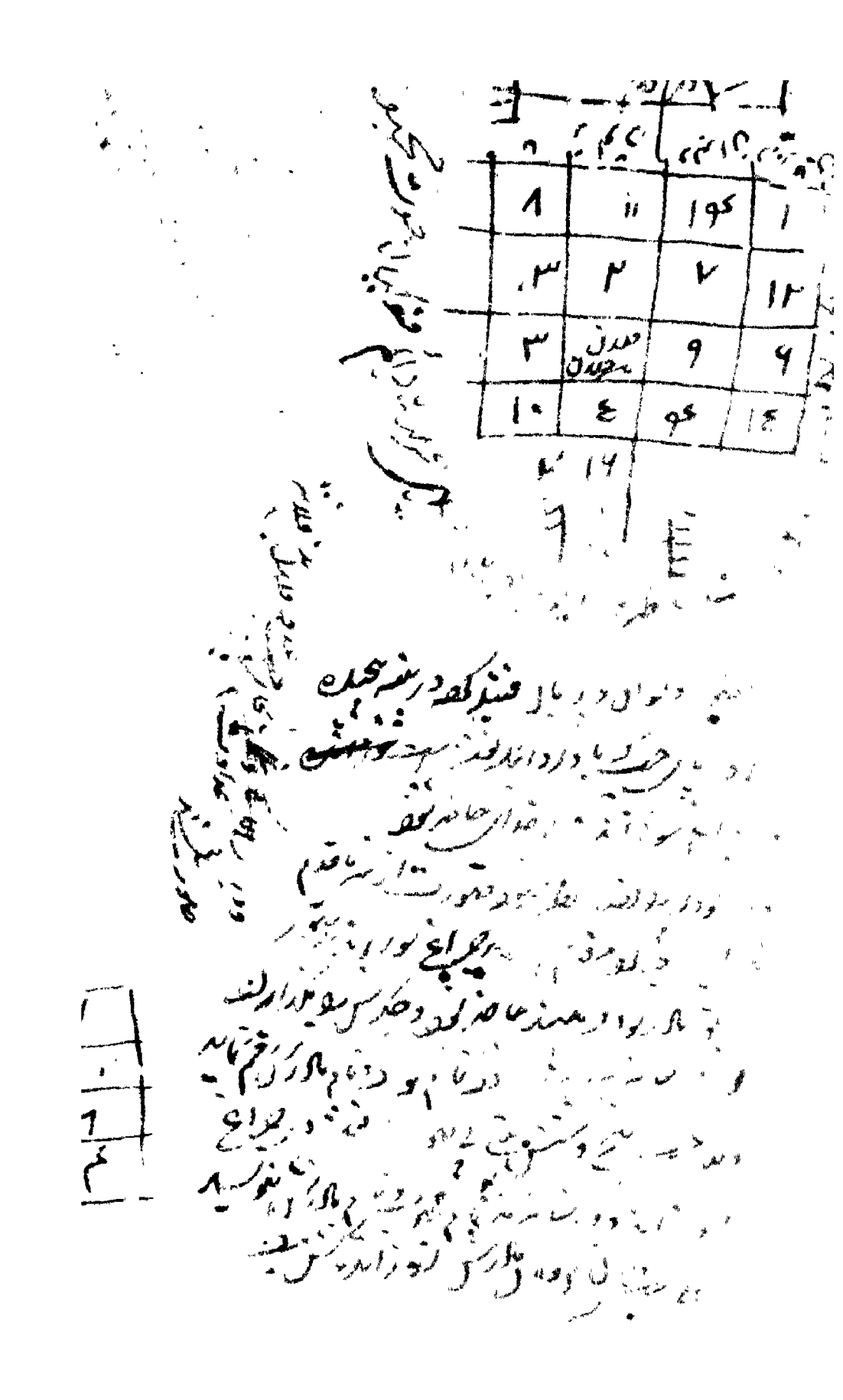

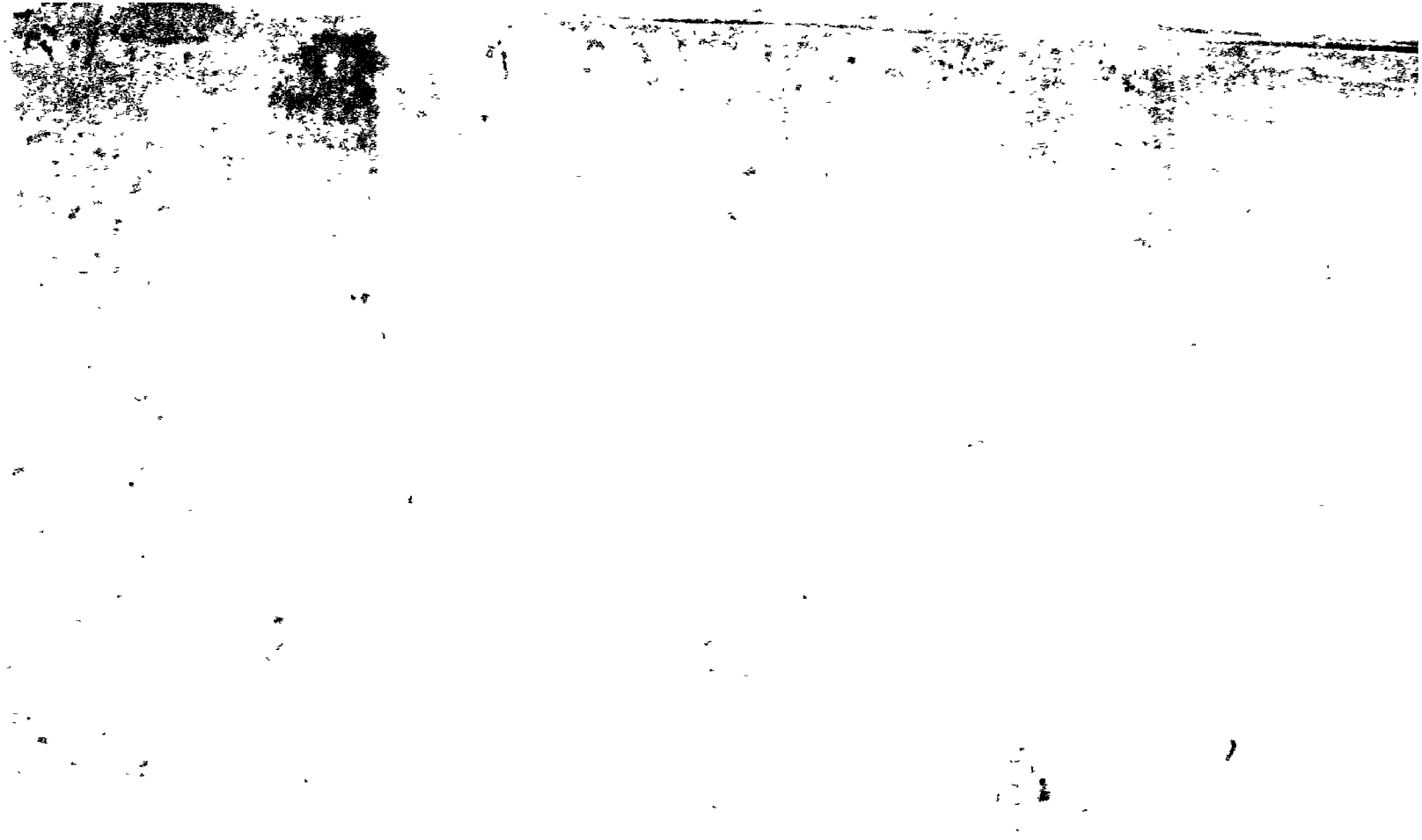

خطبہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الحمد للہ الذی نور قلوب العارفین بانوار التوحید والعرفان والصلوٰۃ

والسلام علی محمد وآلہ وصحابہ واتباعہ

فی کل حین وآن وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ

صلی اللہ علیہ وسلم علی شارب الرحیق الحقیق امیر المؤمنین

علی منبر المسجد والمنبر والمحراب امیر المؤمنین

علی منبر المسجد والمنبر والایمان امیر المؤمنین عثمان ابن

عفان رضی اللہ عنہ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ

رضی اللہ عنہ امیر المؤمنین الحسن ابی محمد الحسن وابی عبد اللہ

الحسین رضی اللہ عنہ امیر المؤمنین العباس

رضی اللہ عنہ امیر المؤمنین المعظم بن بن الناس امیر المؤمنین الحسن والعباس

رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین رضی اللہ عنہم وعلی سائر الی یوم ان ربہ خوبہ تمام الی

ملى وصام ٭ اللهم صل على محمد بعدد من قعد وقام ٭ وصل على جميع
الانبياء والمرسلين وعلى الملئكة المقربين وعلى عباد الله الصالحين
بحبك يا ارحم الراحمين ٭ امين ٭ اللهم وفق بالعدل والا
حسان السلطان الزمان ٭ معز الدين عالم الهند ثاني پادشاه غازي
[illegible] وسلطانه وقاهر على العالمين برّه وعدله واحسانه
[illegible] الله تعالى يدركهم ودعوة يستجيب لكم واذكروا الله
[illegible] عن وجل ولنعم ما قيل ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شرف الشهور بشهر رمضان وانزله على عبده الذي
وفضله على كل عباده لتلاوة القرآن ونوّر وجوه الذين قاموا على الذين
ونشاجع بعبادة الرحمن وكتب على المؤمنين القيام بالجد والاجتهاد

وجعل شهر رمضان الهدية لشعار الإسلام والإيمان وتصيد فيها الملائكة
والأعلان مراد أن من الجن والشيطان وأدرجها أيام من الملائكة و
الأحسان عندنا عليها جعل شهر صيام
تكن موجبا لذلك من صيام
لا تتركن أن دايم الدين
دافع لظلم
الهادي إلى طريق
ولبس الناس بقوم فيصام شهر رمضان
صيامه ويصح أن الله
الشيطان وقد أخبرنا عن
الغفران وإلى

من بعد خصوصا على الشيخ الكبار ومحدث الوقار صاحب رسول الله
في الغار صاحبه الصديق وقاتل الكفرة والزنديق والإمام على الحقيقة بلا مرية
أبو بكر الصديق رضي الله تعالى عنه وعلى أمير المؤمنين
أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وعلى أمير
أمير المؤمنين ذي النورين جامع القرآن أمير المؤمنين وإمام المتقين
أبي عبد الله عثمان رضي الله تعالى عنه وعلى أمير المؤمنين قالع باب الخيبري
أمير المؤمنين أبي الحسن علي حامل لواء الحمد يوم الهيجاء العالية أمير المؤمنين
أبي تراب رضي الله تعالى عنه وعلى الإمامين الهمامين
السيدين السندين أبي محمد الحسن وأبي عبد الله الحسين
ابني أمير المؤمنين علي القائم إلى الناس الحجة والعباس

وعلى التابعين الأخيار الأبرار وسلم تسليما كثيرا

معاشر المسلمين رحمكم الله من البيوع والشراء

شهر رمضان

السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر التسابيح السلام عليك

يا شهر العصمة السلام عليك يا شهر البركة السلام عليك يا شهر الرحمة

[illegible] يا شهر الجود [illegible] وداع كردنيست از ماه رمضان سلام موحدان بر ماه رمضان
[illegible] سلام بر ماه رمضان وداع كردنيست آن مه تراويح وداع
[illegible] ماه معظم كه نوشي بر [illegible] ميمون مبارك سروي
[illegible] وداع الوداع الوداع جهانكه
[illegible] اهل الكلام واسلام الذي هو كلام الله العزيز العلام اعوذ بالله
[illegible] فمن زحزح عن النار وادخل
[illegible] بالاياب من الغابرين المقبولين
[illegible] لكم في القرن العظيم والقضا بالاياب
[illegible] وعبادة المسلمين الحاضرين انه تعالى جواد كريم
[illegible] ونتوكل
[illegible] فلا مضل
[illegible] لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
[illegible] يصلون على النبي يا ايها الذين
[illegible] اللهم صل على محمد وعلى آل محمد بعدد
[illegible] وعلى آل محمد بعدد فعدد قام وصل على
[illegible] وعلى عباد الله الصالحين برحمتك

يا ارحم الراحمين وصلى الله اللهم ارحم السلاطين الماضين الا
الرعية على العدل والاحسان اللهم اجعل رحيما على ال
والضعفاء والرعية وانصره لنصرة الاحكام الشرعية النبو
بها وتعدل من خذل دين محمد عباد الله ان الله يأمر بالعد
وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم ل
اذكروا الله تعالى يذكركم وادعوه يستجب لكم ولذكر الله
ولصلوة اتم واهم والسلام

اعلموا ان شهر رمضان قد مضى وودع وقول مضى شهر يد
ويكفر اعمالنا من السيئات مضى شهر التراويح وودع شهر ال
شهر رمضان الذي لعراق يا شهر رحمان الوداع الوداع الو
السلام عليك يا شهر الامن والامان والاستلام ما الى ملك ا
اياكم عن فراق شهر رمضان الوداع الوداع الوداع يا الله آمين
والله آمين الله آمين الله الحمد السلام عليك يا شهر رمضان
الكريم السلام عليك يا شهر [illegible] السلام عليك يا شهر الصيام ا
القرآن السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر الصيا
العبادات السلام عليك يا شهر الخيرات السلام عليك يا شهر ا
عليك يا محب الدعوات يا حي يا قيوم يا بديع السموات والارض يا ذ
لا اله الا الله والله آمين الله آمين والحمد لله

وبتحقيق رفت از ما ماه رمضان سلام موحدان بر ماه رمض
بيائيم يا بيائيم ماه رمضان وداع كرديم ترا اي ماه رمض

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد

... من نور قلوب العارفين بسراج الهداية والعرفان

... لصادقين بوصل معرفة ... وأكرم عباده المتقين

... شهر رمضان الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر

... الحمد على ما من ... الصائمين ابواب الرحمة والغفران

... ابواب الجنان كما اخبرني آخر الزمان

... لا يخسر الا الصائمون في شهر رمضان

... الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد

... صوم الصائمين على حج المساكين والعمرة وجب على

... الرحيم قال الله تعالى فبشرهم بالحور

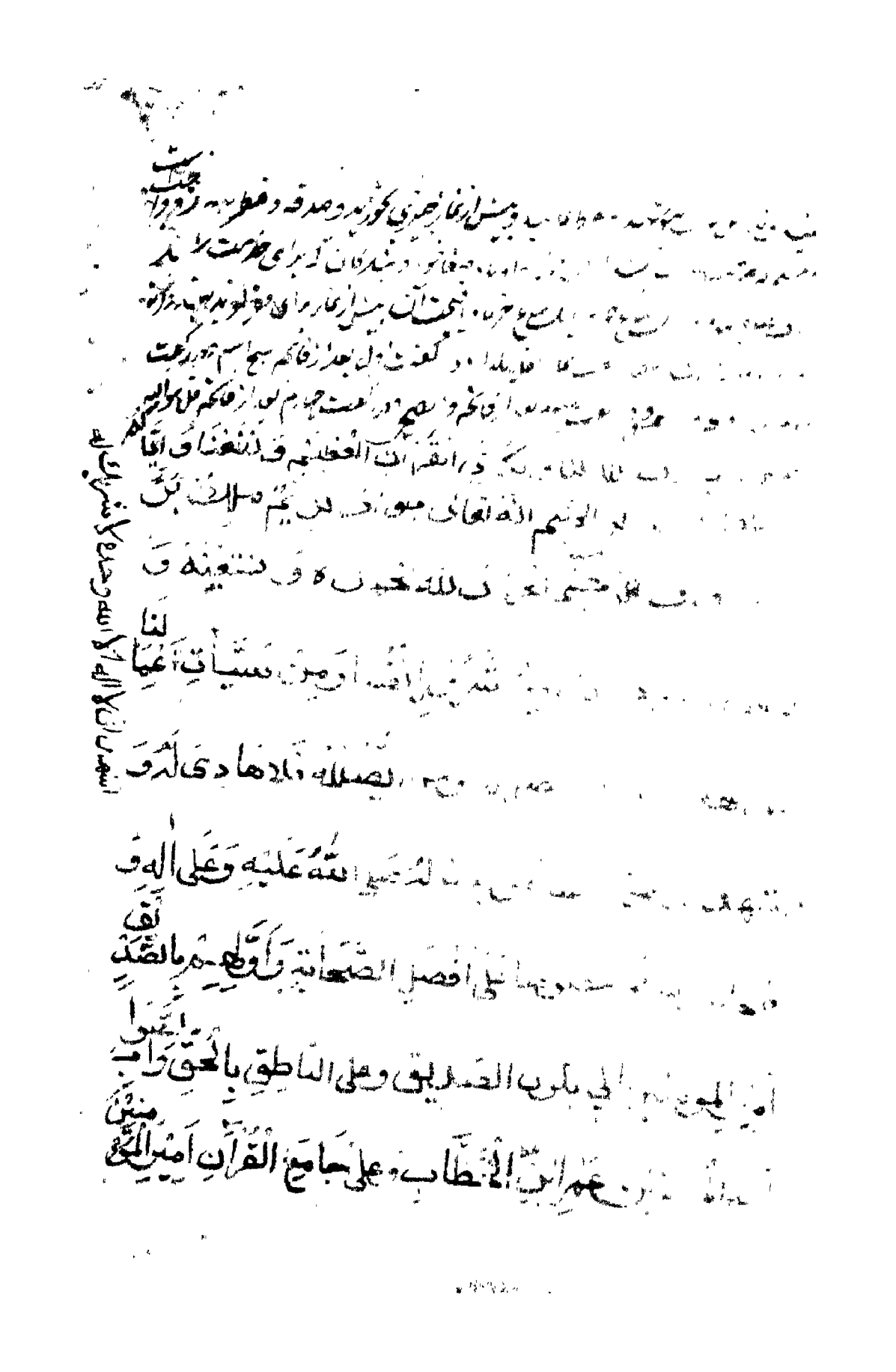

عثمان ابن عفان وعلى آله والله العليم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطانه [illegible]
العلماء والحكماء [illegible]
ان الله قام بالعدل [illegible]
والبغي يعظكم لعلكم تذكرون اذكروا الله تعالى يذكركم
يثيبكم ويذكركم الله تعالى اعلموا ان الله تعالى اجل واعظم

خطبة ثانية

بسم الله الرحمن الرحيم

الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر الله أكبر ولله

[illegible] تعزز بالعزة والبقاء وتوحد بالعظمة والكبرياء

[illegible] باسط الرزق الغبراء الله أكبر الله

[illegible] الله أكبر الله أكبر ولله الحمد سبحان من سبحت

[illegible] الطيور في جو السماء والوحوش في

[illegible] بقدرته فوق أطباق السماء الله أكبر

[illegible] الله أكبر ولله الحمد

سبحان من جعل الكعبة قبلة للأنام للذي ببكة مباركا في الآيات

والآثار وهيج اشتياق لقائه في جميع عبيده الكرام حتى

بسم الله الرحمن الرحيم

الأيام والنهار في ثلاثة أيام يمشون على الماء ويمرون بين
السوق الثلاثة أيام ملبين وملبين اقتدى بسنة إبراهيم عليه السلام
لبيك اللهم لبيك لا إله إلا الله لبيك لبيك إن الحمد والنعمة
الحمد لله الذي من موسم العيد إلى موسم العيد إلى يوم الحشر
على أحوال النبيين المرسلين وجعل الشمس
ولينا إلى المسلمين وبشهادة لا إله إلا الله ومحمد رسول الله
أن محمدا عبده ورسوله صلى الله تعالى عليه وسلم
نسلم معاشر المسلمين رحمكم الله تعالى
الفقراء الذين قد عرفتهم بالأمس ورأيتهم
والنساء وهم عن العيد والعمى والعرج والمرضى فسيروا
فإنها على الصراط مطايا لكم فقد قال يا سلام عليكم الذين

[illegible] مَضاجِعَهُم وَ اجْعَل [illegible] سَقاهِهِم [illegible]

[illegible] روز عید قربان است و یوم نحر است که مهتر ابراهیم خلیل الله علیه السلام [illegible]

[illegible] جبار جلیل الجبار خالق اللیل والنهار حکم فرموده است که ای مهتر ابراهیم خلیل ما [illegible]

[illegible] که [illegible] و محبوب تر در دنیا باشد در راه ما [illegible]

[illegible] بعد چون [illegible] ملک [illegible] داشت [illegible] را در راه

[illegible] از حق تعالی در رسید که ای خلیل ما در درگاه ما [illegible]

[illegible] است تراز تو میخواهم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام عرض

[illegible] فرزند دلبند جگر گوشه اسمعیل چیزی دیگر ندارم باز فرمان از حق

[illegible] قربان کنی در راه ما تیغ کین حضرت ابراهیم [illegible] بشنید

[illegible] اسمعیل را [illegible] حضرت ابراهیم فرمود ای بی بی هاجره

[illegible] زینت [illegible] برای

[illegible] در سرشانه [illegible]

[illegible] که ای فرزند [illegible]

[illegible] نصیب تو خواهد شد [illegible]

[illegible] که کدام [illegible]

[illegible] حضرت اسمعیل فرزند خود را همراه گرفته روان

[illegible] حضرت ابراهیم صلوات الله

[illegible] همراه گرفته [illegible]

[illegible] گوسفندی مرحمت فرماید

[illegible] حضرت ابراهیم صلوات الله [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] کار ذبح کرده [illegible] اراده [illegible]

[illegible] خاطر واله

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] گفت ای پدر [illegible]

[illegible] چون [illegible] و صبر [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible] خدای تعالی [illegible] اگر حکم خدا [illegible] ای پدر من [illegible] که [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] وقت [illegible] اول دست و پای مرا [illegible] وصیت من [illegible] آن [illegible]

[illegible] چشم خود [illegible] چشم من [illegible] دوم آنکه [illegible] در [illegible]

[illegible] سیوم آنکه [illegible] شفقت [illegible] جسم [illegible] دوم [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] قضا حق تعالی [illegible] که صبر [illegible] خشنودی [illegible]

[illegible] فاتحه [illegible] اسمعیل [illegible] بگوی که

[illegible] ذبح [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت اسمعیل [illegible] کار [illegible]

[illegible] کارد را بر سنگ [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

[illegible] خدا است [illegible] حکم [illegible] چرا کار خود [illegible] جگر گوشه [illegible]

[illegible] که اگر یکبار [illegible] حکم [illegible] چه حکم [illegible] رب جلیل [illegible]

[illegible] حکم خدای تعالی [illegible] خواهم [illegible] در [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] که ای [illegible] حکم [illegible] رب العالمین [illegible] از درگاه [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] اسمعیل [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم علیه [illegible] بیامد [illegible] گرفته [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] قبول [illegible] دوست [illegible]

[illegible] حضرت اسمعیل علیه السلام [illegible] دست خود [illegible] که اگر

[illegible] خلق [illegible] و [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام قربانی کنند [illegible] خدای تعالی [illegible] حضرت [illegible] بدانید که [illegible]

[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] قربانی دادی [illegible] کرامت [illegible] فرمودی [illegible]

[illegible] یا [illegible] علیه الصلوة والسلام فرموده [illegible] فرمود [illegible] قربانی [illegible]

[illegible]

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت

بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

ساعت که روزی مرگ

تقدموا لکم فی القرآن العظیم

والصلاة والسلام علی رسوله

علی اول الصحابة وافضلهم

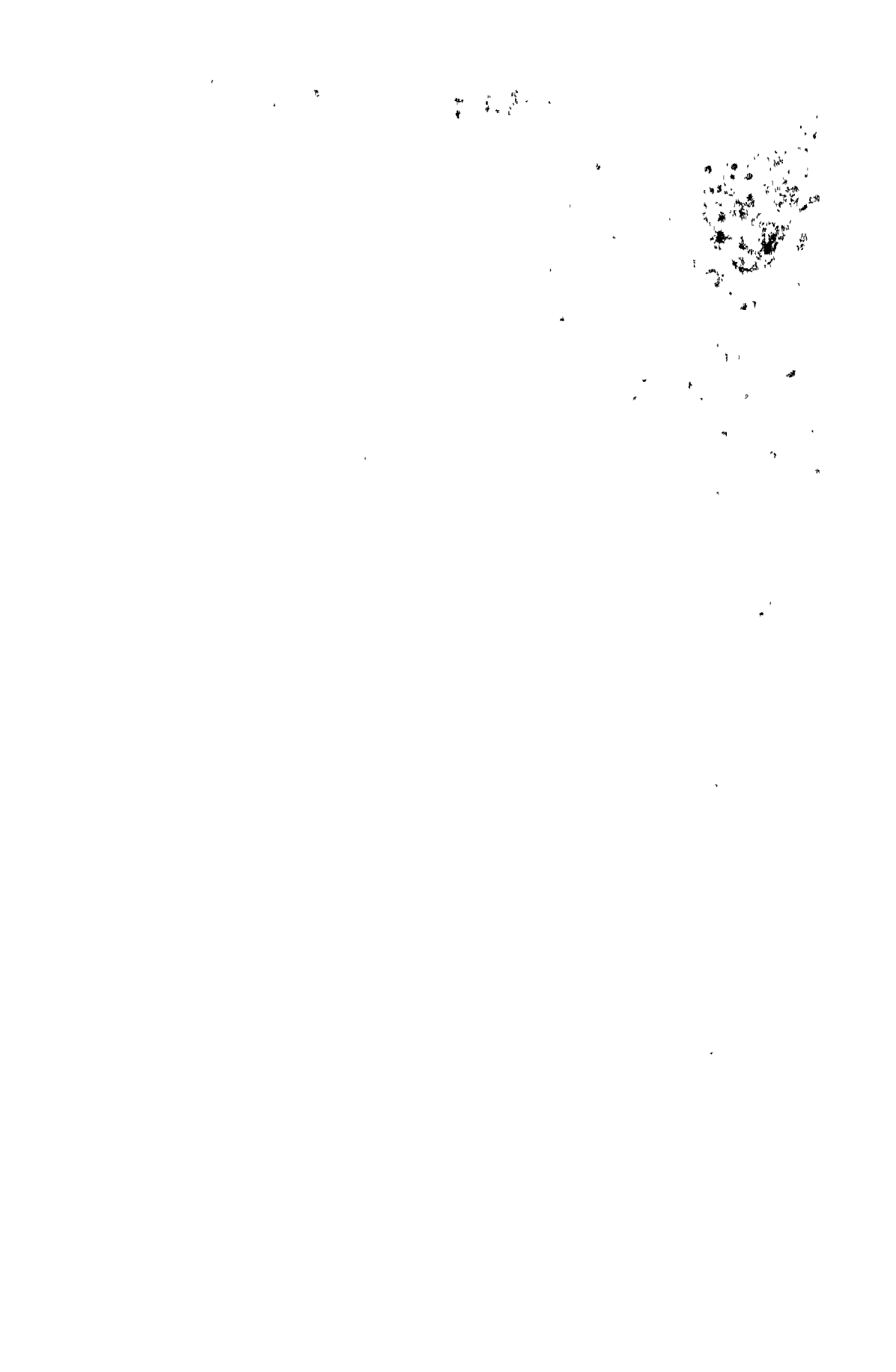

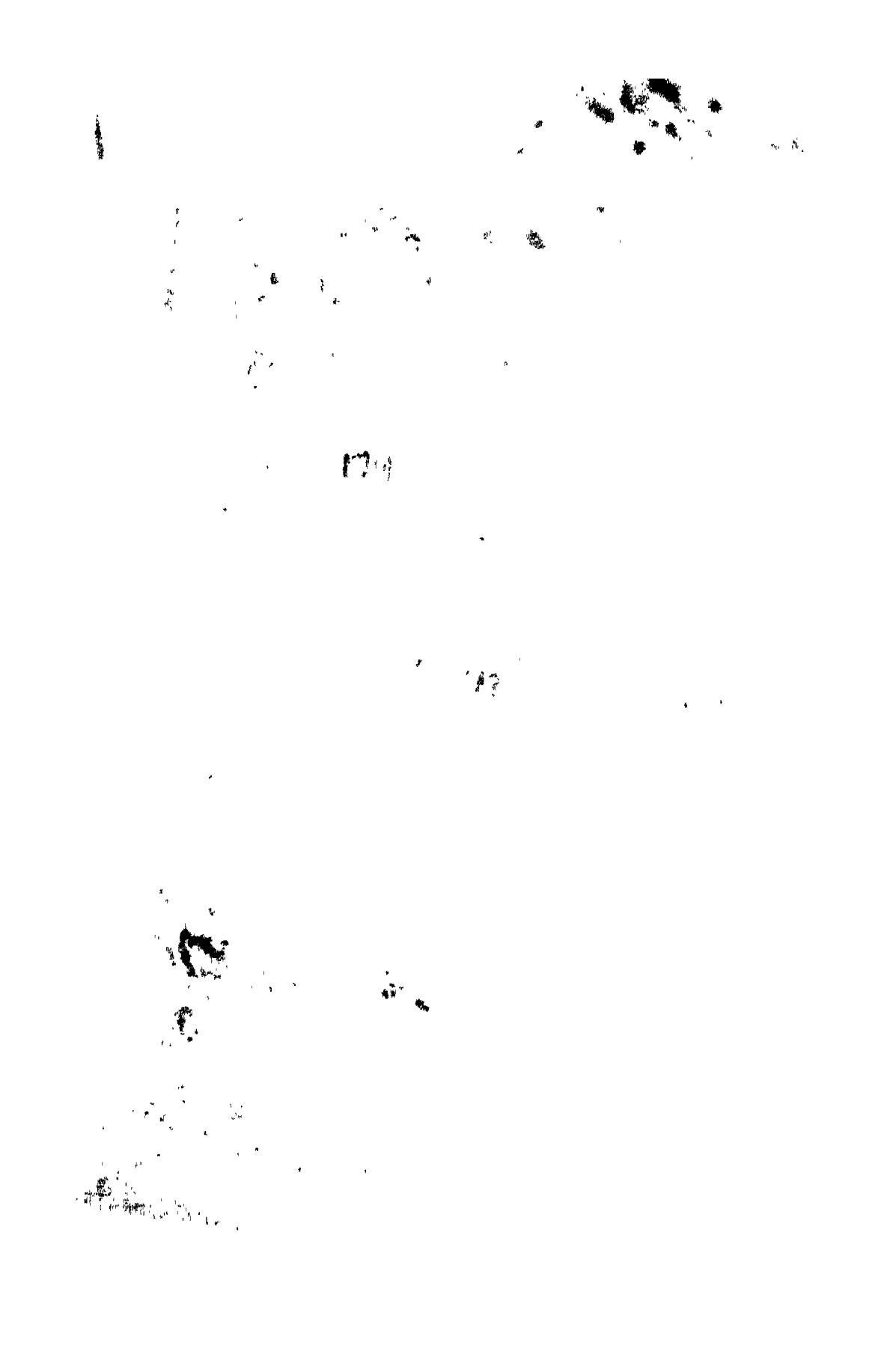

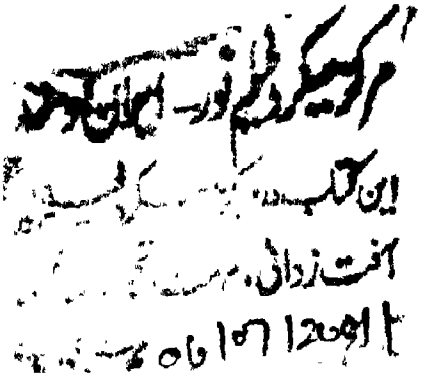

مرکز میکرو فلم
06/07/2011